

محاكمه و بررسی
در تاریخ و عقائد و احکام
باب و بهاء

جلد اول

تألیف

محقق مفسر
علامه مصطفوی

هرگونه ترجمه ، کپی ، خلاصه و شرح سازی و غیره در کلیه آثار این مرکز ، شرعاً
حرام و غیر مجاز بوده و مشمول قوانین می باشد



مرکز نشر آثار علامه مصطفوی

ثبت شده در تهران، لندن و قاهره
www.AllamehMostafavi.com

تمام حقوق این کتاب محفوظ و متعلق به مرکز نشر آثار علامه مصطفوی می باشد

بنام خداوند مهربان

این کتاب گرانقدر ، اثر ارزشمندیست از استاد نورانی و محقق بزرگ ، علامه مصطفوی که در اوائل دههٔ چهارم از زندگانی و عمر مبارکش این کتاب را تألیف فرموده است . در حدود سال ۱۳۴۴ هجری شمسی ، چندین مرتبه این کتاب چاپ و منتشر گردید که مورد استفادهٔ تمامی علاقه‌مندان و محققین قرار گرفت .

بنا به اظهار آگاهان این اولین کتابی بود که مستند و تحقیقی و جامع پیرامون بهائیت تألیف گردید .

اگرچه بعدها بعضی غیر منصفان ، بدون ذکر نام این کتاب ، نوشته‌ها و مطالبش را بنام خود منتشر نمودند ولی چنین تحقیقی پیرامون عقائد و آداب و احکام و تاریخ باب و بهاء نزد عالمان و محققان بنام علامه مصطفوی شناخته شده و ثبت گردیده است .

مدارک این کتاب حتی در تمام جزئیات ، تنها نوشته‌های خود آنان است . درود و رحمت خدا به روح پاک و منورش و توجه و دعای او در درگاه حق آرزو و تمنای ماست .

مرکز نشر آثار علامه مصطفوی

بشما تقدیم و اهداء میکنم

این مجموعه را که در نتیجه مطالعات طولانی و تحقیقات عمیقانه و بسی دقیق و با نهایت آزادی و بیطرفی تألیف شده است :

بخدمت برادران عزیزم که در مسلک باب و بهاء هستند تقدیم میکنم .
به آنانکه در جستجوی و تحرّی حقیقت هستند ، و از هوسرانی و لجام‌گسیختگی و شهوتپرستی گریزانند .

توقع من اینستکه این کتاب را با کمال دقت و بیطرفی مطالعه نموده ، و خود حکومت کنند .

من نظری بجز خوشبختی و سعادت برادران پاک‌سرشت و شرافتمند بابی و بهائی ندارم .

من بوظیفه خویش (در حدود توانائی) عمل کردم ،
تو خواه از سخنم پند گیر یا که ملال .

حسن مصطفوی

مدارک ما

مدارک ما در این کتاب تنها نوشته‌ها و تألیفات خود بابیه و بهائیه است .
و ما بجز نوشته‌های خود ایشان بکتاب دیگری مراجعه ننموده ، و بنوشته‌های
دیگران اعتماد نکردیم :

آری مدارک ما در تألیف این کتاب ، قریب پنجاه جلد از کتب معتبره خود
بهائیه است که : در آخر جلد دوم این کتاب بخصوصیات مطالب و طبع آنها اشاره
کرده‌ایم .

و برای فهمیدن جزئیات و خصوصیات آنها بهمان جا مراجعه فرمائید .
و ضمناً توصیه میکنم که : این کتاب را پس از مطالعه ، در کتابخانه خودتان با
کمال اهتمام نگه‌دارید ! زیرا داشتن این کتاب مثل آنستکه حدود پنجاه کتاب از
کتابهای کمیاب بابیه و بهائیه را داشته ، و تمام مدارک اصلی و معتبر آنانرا تحصیل
کرده باشید .

یا اهلَ البیان و الأقدس

مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَهُوَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ، إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ
وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا هُوَ فَاطَرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ ، وَإِنَّ الدِّينَ عِنْدَهُ هُوَ الْإِسْلَامُ ذَلِكَ
الدِّينُ الْقَيِّمُ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ خَلْفِهِ وَ النَّاسِخُ لِحُلِّ الْمَاضِينَ ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ خَاتَمَ
النَّبِيِّينَ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ الْمُنْتَخَبُ مِنَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ .

فيا اهلَ الباب و البهاء لِمَ تَتَّخِذُونَ أَصْنَامًا وَ تَذَرُونَ إِلَهَكُمْ الْحَقَّ أَحْسَنَ
الْخَالِقِينَ ، قَوْمُوا عَنِ نَوْمَتِكُمْ وَ انْتَبِهُوا عَنِ الْغَفْلَةِ لَعَلَّكُمْ تَرْتَدُّونَ ، وَ اللَّهُ الْحَقُّ
أَنْتُمْ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ،

فَاعْلَمُوا أَنِّي لَكُمْ لِمَنِ النَّاصِحِينَ ، وَ إِنِّي اعْظُكُمْ أَنْ تَضِلُّوا سِوَاءَ الطَّرِيقِ وَ أَنْ
تَكُونُوا مِنَ الْهَالِكِينَ ،

وَ أَوْصِيكُمْ يَا إِخْوَانِي أَنْ تَنْظُرُوا فِي هَذَا الْكِتَابِ بِعَيْنِ الْإِنصَافِ ، وَ بِالنِّيَّةِ
الْخَالِصَةِ وَ ثَاقِبِ النَّظَرِ ، وَ لَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى وَ الْعَصْبِيَّةَ ، وَ أَيَّاكُمْ أَنْ تُغْوِيَكُمُ الشَّيْطَانُ
وَ تَكُونُوا فِي النَّارِ مِنَ الْخَالِدِينَ .

حسن مصطفوی

اصول ده گانه

در آغاز این کتاب ده اصل کلی و اساسی را که دین مقدس اسلام روی آنها استوار و تشکیل شده است : مورد بحث و بررسی قرار دادیم . و در نتیجه پا بر جا شدن و استوار و محکم بودن این اصول : پایه‌های ادیان مجعوله را متزلزل و سست ساخته ، و مخصوصاً بطلان و ساختگی حزب بهائیت را از نوشته‌های خود آنان و با براهین روشن و عقلی آشکار میسازیم . و عجب در اینستکه : ثبوت و برقراری هر یک از این اصول ده گانه به تنهایی ، در بطلان و مجعول بودن اساس و پایه‌های این حزب و هر حزب دیگری که بنام دین جعل میشود کافی خواهد بود .

بسم الله الرحمن الرحيم

أصل أول

باقی بودن دین اسلام

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا - سورة احزاب آیه (۴۰) - محمد پدر یکی از شماها نیست ، او رسول پروردگار متعال و ختم کننده پیغامبران است ، و خداوند بهر چیزی عالم و دانا میباشد .

از همان روزیکه این آیه شریفه نازل شده و در میان مسلمین منتشر گردید : همه فهمیدند که رسول اکرم آخرین فرستاده و رسول پروردگار متعال بوده ، و تعلیمات مقدسه آنحضرت (ص) آخرین تعلیمات و کاملترین وظائف و جامعترین دستورها و بالاترین حقایقی است که : برای افراد بشر مقرر گردیده ، و سعادت و کمال و خوشبختی بشر را تأمین کرده است .

اینستکه از همین روز ، این موضوع جزء عقائد افراد مسلمان و از ضروریات آئین مقدس اسلام بشمار رفته ، و پیشوایان بزرگ اسلام و محدثین و دانشمندان و علماء و مؤلفین شهیر جهان و مورّخین ، همه باین مطلب معتقد و گویا شده ، و در کتب و تألیفات خودشان از جمله مسائل مسلمّه و مقطوعه قرار داده اند .
و ما بعنوان ذکر شاهد ، قسمتی از کلمات پیشوایان بزرگ اسلام و علمای

برجسته و دانشمندانیرا که مورد قبول نزد همه هستند ، در اینجا ذکر میکنیم .

اسلام دین پاینده و ثابت

گفتار دانشمندان

- ۱- مرحوم شیخ احمد أحسائی (که سید باب از او تجلیل نموده و او را مُبَشِّر خود میدانند) در جلد اول جوامع الکلم (صفحه - ۷) میگوید : محمّد (ص) خاتم انبیاء است و پیغمبری پس از آنحضرت نخواهد آمد زیرا که پروردگار متعال در کتاب خود میفرماید : ولکن رسول الله و خاتم النبیین ، و خداوند متعال دروغ نمیگوید ، زیرا دروغ گفتن قبیح است و شخص غنی از عمل قبیح بی نیاز است . و باز میفرماید : ما آتیکم الرسولُ فخذوه - آنچه را که رسول اکرم اظهار میکند بپذیرید . و آنحضرت فرموده است : لا نبی بعدی - پیغمبری بعد از من نخواهد آمد . پس ما باید سخن آن حضرت را قبول کرده و او را خاتم انبیاء بدانیم .
- ۲- و باز در جلد دوم جوامع الکلم (ص ۷۰) میگوید : رسول اکرم فرموده است - أنا و الساعةُ کھاتین - من و قیامت مانند این دو انگشت سَبَّابه و وُسطی هستیم ، مراد اینستکه آن حضرت حقیقت وجود و وجه حقّ معبود و عقل اوّل است که عقول دیگر از او منبعت میشوند ، و سراج روشنی است که خاموش نمیشود ، و ظهور آنحضرت مقرون بساعة است ، و باین معنی اشاره میکند در آیه شریفه - اقتربتِ السّاعةُ و انشقَّ القمر - زیرا دین او آخر ادیان است ، و پس از آنحضرت ساعه بر پا میشود ، و خود آنحضرت از علائم ساعه است ، اینستکه میفرماید - فقد جاء أشراطُها ، و ظهور او نبوترا ختم کرد .
- ۳- و مرحوم سید کاظم رشتی (که بقول مورّخین و نویسندگان استاد سید باب

و بقول سید باب مُبَشِّر او است (در ابتدای کتاب مجموعه الرسائل در ضمن وصیت خود میگوید : و سپس امام دوازدهم حضرت حجّت ابن الحسن که هادی و قائم منتظر است ، و خداوند بوجود او روی زمین را از عدل پر میکند بعد از غلبه جور و ظلم ، و آنحضرت زنده است و نخواهد مرد تا هنگامیکه جبت و طاغوت را از میان بردارد - و شهادت میدهم که شریعت اسلام تا روز حساب باقی خواهد بود .

۴- و در رساله غَریّه (که در ضمن رسائل ایشان چاپ شده است) در صفحه (۱۳۸) میگوید : تشریح مانند تکوین است ، و همانطوریکه در عالم تکوین برای کمال انسان شش طبقه موجود است (نطفه و علقه و مضغه و عظام و لحم و روح) مراتب تشریح نیز شش است (شرع آدم ، شرع نوح ، شرع ابراهیم ، شرع موسی ، شرع عیسی ، شرع محمد) و چون رسول اکرم (ص) ظاهر شد : اقتضات گوناگون سپری شده ، و مقتضیات کلیه برقرار و کامل گشته ، و وجود تکوین و تشریح با هم دیگر مطابقت نموده ، و شریعت آنحضرت برای همیشه ثابت و لایتغیر و باقی ماند .

۵- و شیخ ابن اُبی جمهور احسائی در کتاب مجلی (صفحه - ۳۰۶) میگوید : نبوت رسول اکرم (ص) تمام نبوتها را ختم کرده ، و ولایت مطلقه آنحضرت جمیع ولایتها را خاتمه داده است ، و اینمطلب بحکم دلیل عقل روشن است ، زیرا که رسول اکرم (ص) جامع جمیع صفات کلیه میباشد ، و اینمعنی مخصوص آنحضرت بوده ، و مرادف مقام خاتمیت است ، اینستکه در قرآن مجید نازل شده است : رسول الله و خاتم النبیین ، و خود او فرموده است که ، لا نبی بعدی ، پس آنحضرت پیشوای کلّ و مقدّم بر همه افراد بشر خواهد بود .

۶- و سید علی خان مدّنی در شرح صحیفه سجادیه (در شرح دعای صلوات بر

پیغمبر اکرم، در ذیل جمله - فِخْتَمَ بِنَا عَلِيٍّ جَمِيعٍ مِنْ ذُرِّهِ (میگوید: خداوند ما را در آخر مخلوقات خود (از انبیاء و تابعین آنان) قرار داده، و پس از ما رسول و امتی نخواهد آمد، چنانکه رسول اکرم (ص) خاتم انبیاء و مرسلین بوده و پیغمبری پس از آنحضرت ظهور نخواهد کرد، و ظهور عیسی در آخرالزمان بعنوان تبعیت است نه بعنوان استقلال و نبوت .

۷- و باز در ذیل جمله - اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ (از دعای استعاذه) میگوید: خاتم بمعنی آخر است، و با آن حضرت باب نبوت بسته و ختم گردید .

۸- و محقق کراچکی در کتاب کنز الفوائد در ضمن بیان اعتقادات مؤمنین در صفحه (۱۱۱) میگوید: و لازم است که شخص مؤمن معتقد باشد بر اینکه اسلام دین همیشگی و ثابت و برقرار است تا روزیکه خداوند خود وارث زمین و سکنه آن باشد، و حلال و حرامی نخواهد بود مگر آنچه آنحضرت حلال یا حرام نموده، و فریضه و عبادتی نیست مگر آنچه از جانب او فرض و تعیین گردد، و اگر کسی در دین اسلام تصرف نموده و یا بدین دیگری متمسک شود؛ کافر و منحرف است، و آنحضرت خاتم انبیاء بوده و شریعت او ناسخ تمام شرایع است .

۹- و باز در صفحه (۸۵) از قول سطیح کاهن و شق کاهن در تعبیر رؤیای ملک یمن نقل میکند که: سلطنت ذی یزن را پیغمبریکه از اولاد فهر بن مالک است قطع میکند، و برای آن پیغمبر از جانب آسمان وحی میرسد و سلطنت او برای همیشه و تا آخر دهر باقی میماند، تا روزیکه این دنیا بهم خورده، و جهان دیگری برای

اولین و آخرین پدید آید.^۱

۱۰- و محقق لاهیجی در کتاب گوهر مراد (فصل هفتم از باب دوم از مقاله سوم) میگوید : دانستی که اقصی مراتب کمالات انسانی مرتبه نبوتست ، و مرتبه نبوت نیز مشتملست بر مراتب متفاوته ، و متکامل شود تا بمرتبه که مشتمل بر اقوی مراتب خصایص مذکوره باشد که اقوی از آن در حیث امکان متصور نباشد ، پس بالاتر از آن مرتبه مرتبه ممکن نتواند بود و آن مرتبه اولست و آن مرتبه وجود خاتم الانبیاء است که نبوت چون باین مرتبه رسد ختم شود .

۱۱- جامی در اورنگ یکم از کتاب هفت اورنگ گوید :

ز پی اورسول دیگر نیست بعداو هیچکس پیغمبر نیست
 شرع او ناسخ شریعتها است هر شریعت که غیر آنست هبا است
 بیش از این در اینجا مقتضی بر نقل اقوال و کلمات دانشمندان بزرگ نیست ، و ما بهر کتابی که مراجعه کنیم اثر و نشانی از این عقیده پیدا کرده ، و ضروری بودن آنرا در نظر مؤلف آن کتاب درک خواهیم کرد .

۱- آری این معنی در میان روحانیین و علمای ملل دیگر قبل از اسلام نیز معلوم و مسلم بود ، چنانکه در باب چهاردهم (آیه ۱۶) از انجیل یوحنا میگوید : و من از پدر سؤال میکنم و تسلی دهنده دیگر بشما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند . و در آیه (۲۶) گوید : او همه چیز را بشما تعلیم خواهد داد و آنچه بشما گفتم بیاد شما خواهد آورد . و در آیه (۳۰) گوید زیرا که رئیس اینجهان میآید .

خاتم النبیین

از نظر احادیث و روایات اسلامی

گذشته از جهت ضروری بودن این عقیده در میان افراد مسلمین ، روایات و اخبار بسیاری نیز در کتب احادیث معتبره ، در این موضوع وارد شده است ، و ما برای روشن شدن افکار عمومی بچند قسمت مختصر آنها اشاره میکنیم :

۱- در صحیح بخاری (متوقی - ۲۵۶ - هجری) جزو رابع بابی بعنوان خاتم النبیین منعقد کرده و نقل میکند که : رسول اکرم (ص) فرمودند . مثل من و انبیای گذشته چون مردیست که عمارت محکم و زیبایی را بنا کرده ، و تنها یک آجر از گوشه آن ساختمان ناقص مانده است ، پس در این صورت مردم از دیدن این عمارت زیبا و مجلل و از کسری آن آجر در حیرت و تعجب خواهند بود ، و فرمود : من مانند همان آجر هستم ، و من خاتم انبیاء و تمام کننده مراتب نبوت و رسالت هستم .^۱

۲- در سنن دارمی (متوقی - ۲۵۵) در جلد اول بابی بعنوان (ما أعطی النبى من الفضل) منعقد کرده و نقل میکند که : قال أنا قائد المرسلین و لا فخر و انا خاتم النبیین و لا فخر - فرمود رسول اکرم (ص) من پیشوای مرسلین هستم و

۱- انّ متلی و مثل الانبیاء من قبلی کمثل رجل بنی بیتاً فأحسنه و أجمله الا موضع لبنة من زاوية ، فجعل الناس یطوفون به و یعجبون له و یقولون هلاً وضعت هذه اللبنة ، قال فانا اللبنة و انا خاتم النبیین - آری تشکیلات اجتماعی و مدنیّت مردم چون ساختمانی است که : میباید هرگونه وسائل زندگانی و مراتب آسایش را داشته باشد ، و پیغمبران بخاطر تکمیل ساختمان و تشکیلات اجتماعی بشر مبعوث میشوند ، و مقام خاتمیت آخرین وسیله کمال و نظم این تشکیلات بوده ، و بدست خاتم النبیین (ص) نقشه صحیح و جامع اجتماع انجام پذیرفته و بمورد اجراء گذاشته میشود .

افتخار نمیکنم ، و من خاتم انبیاء هستم و نظر افتخاری ندارم .

۳- در صحیفه علویّه اوّل ، در دعای یوم بیست و ششم ماه ، مذکور است که :
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ - درود پروردگار متعال بر رسول اکرم
 (ص) و بر آل آن حضرت باد که ختم کننده انبیاء و مرسلین است .
 ۴- در صحیفه سجادیّه ، در دعای استعاذه میگوید : اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ
 خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلٰى اَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ - پروردگارا درود
 بفرست بر محمد که ختم کننده انبیاء و سید مرسلین است و بر اهل بیت طاهر و
 پاک آن حضرت .

۵- در اقبال سید بن طاوس (مطبوعه تبریز در صفحه ۷۳۴ -) در قسمت
 مباحله ، چند جمله در این موضوع نقل میشود ، از جمله : وَ اَخْتَمُ بِهِ اَنْبِيَاءِي وَ
 رَسُلِي فَعَلِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ اُمَّتُهُ تَقُومُ السَّاعَةَ - و ختم میکنم بوجود
 او پیغمبران و مرسلین را و بر آن حضرت و امت او قیامت بر پا می شود .

۶- در عیون الأخبار صدوق (مطبوعه سال ۱۳۱۷ صفحه - ۲۳۵) از حضرت رضا
 (ع) نقل میکند که : وَ شَرِيعَتِ مُحَمَّدٍ (ص) لَا تُنْسَخُ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَ لَا نَبِيٌّ بَعْدَهُ
 اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ فَمَنْ ادَّعَى بَعْدَهُ نَبُوَّةً اَوْ اَتَى بَعْدَ الْقُرْآنِ بِكِتَابٍ فَذَمُّهُ مَبَاحٌ لِّكُلِّ مَنْ
 سَمِعَ ذَلِكَ - شریعت حضرت محمد (ص) تا روز قیامت منسوخ نخواهد شد و
 پیغمبری پس از آن حضرت تا روز قیامت مبعوث نمیشود و کسیکه بعد از او دعوی
 مقام نبوت کرده و یا کتابی بیاورد پس خون او مباح است و احترامی برای او
 نیست .

۷- و در صفحه ۲۲۹ نقل میکند که : يَا عَلِيُّ مَا سَأَلْتُ رَبِّي شَيْئاً اِلَّا سَأَلْتُ لَكَ

مثله غیر آنه لا نبوة بعدی انا خاتم النبیین و انت خاتم الوصیین - یا علی درخواست نکردم از خداوند متعال چیزیرا مگر اینکه مثل آنرا برای تو از پیشگاه متعال درخواست کردم و جهت اختصاص من موضوع نبوت است که پس از من نبوتی نیست و من خاتم انبیاء هستم چنانکه تو خاتم اوصیاء هستی و وصی پیغمبری بعد از تو نخواهد بود .

۸- و در صفحه (۱۹۵) نقل میکند که : ثم هبط جبریل (ع) فقال یا محمد اعلی الأعلی یقرئک السلام و یقول علی منک بمنزلة هارون من موسی و لانبی بعدک - جبرئیل بخدمت حضرت رسول اکرم مشرف شده و عرض کرد : پروردگار متعال درود و سلام بر تو میفرستد و میفرماید که علی بن ابیطالب نسبت بتو مانند هارون است نسبت بموسی و تفاوتیکه هست این استکه پیغمبری بعد از تو نخواهد آمد .

۹- و در صفحه (۲۶۵) نقل میکند که : و ان محمداً عبده و رسوله و امینه و صفیة و صفوته من خلقه و سید المرسلین و خاتم النبیین و أفضل العالمین لانبی بعده و لا تبدیل لملته و لا تغییر لشریعته و ان جمیع ما جاء به محمد بن عبدالله هو الحق المبین - حضرت رضا (ع) در ضمن بیان عقائد صحیحه اسلامی که برای مأمون مینوشتند ، مرقوم فرمودند که : محمد بن عبدالله (ص) عبد و رسول پروردگار متعال بوده و امین و برگزیده او است از میان خلق ، و سید مرسلین و خاتم انبیاء و افضل همه اهل جهان است ، و پیغمبری پس از آنحضرت نخواهد آمد ، و تغییر و تبدیلی در احکام و شریعت او پیدا نخواهد شد ، و آنچه آن حضرت آورده است همه محکم و حق است .

۱۰- در کتاب اكمال الدين صدوق (در باب ۳۷) مذکور است که حضرت عبدالعظیم حسنی بمحضر حضرت علی بن محمد النقی (ع) مشرف شده ، و ایمان و عقیده خود را باین طور عرض میکند - و انّ محمّداً (ص) عبده و رسوله خاتم النبیین و لانی بعده الی یوم القیمة و انّ شریعته خاتم الشرایع فلا شریعة بعدها الی یوم القیمة - محمّد بن عبدالله (ص) عبد و رسول پروردگار متعال بوده و خاتم انبیاء است و پیغمبری پس از آنحضرت نخواهد آمد تا روز قیامت و شریعت او ختم کننده شریعتها و باقیست تا روز قیامت .
و در اینجا باین مقدار (ده حدیث) اکتفا بنمائیم .

خاتم الأنبياء و قرآن پاینده

از آیات شریفه

اینموضوع از آیات شریفه قرآن مجید نیز با کمال صراحت فهمیده میشود ، و ما برای روشن شدن اذهان عمومی بچند قسمت آن که در نهایت تصریح و وضوح است : اشاره میکنیم .

۱- خداوند متعال در سوره احزاب (آیه ۴۰) میفرماید : ما كان محمدُ أباً أحدٍ من رجالكم ولكن رسول الله و خاتم النبيين و كان الله بكل شيء عليماً - محمد بن عبدالله پدر یکی از شماها نیست بلکه رسول خدا و خاتم انبیاء میباشد . معنای حقیقی و اصلی خاتم : همان ختم و پایان و آخر شیء است ،^۱ و در این جهت فرقی در میان صیغه خاتم (بکسر تاء) و خاتم (بفتح تاء) نیست ، زیرا اگر بصیغه اسم فاعل تلفظ شود : بمعنی ختم کننده میشود ، و اگر بصیغه خاتم (بفتح تاء) قرائت کنیم : آن چیزی است که بوجود او یک امری خاتمه و پایان پذیرد ، و این صیغه مزید ثلاثی است : یعنی همان ختم است که الف در وسط آن زائد شده است ، و استعمالات دیگر این لفظ در معانی مختلف مانند نگین انگشتر و غیره باعتبار همین معنی بوده و از جمله معانی مجازیه محسوب خواهد شد . و روی این لحاظ دلالت این صیغه بر معنای خاتمیت محکمتر و روشنتر و واضحترا از صیغه

۱- در لسان العرب میگوید : ختام القوم : اقصاه . و ختام القوم و خاتمهم و خاتمهم آخرهم ، و محمد (ص) خاتم الأنبياء ، و الخاتم و الخاتم من أسماء النبي (ص) و فی التنزيل العزيز : ما كان محمدُ أباً أحدٍ من رجالكم ولكن رسول الله و خاتم النبيين ، ای آخرهم . و قد قرء و خاتم (بالفتح) . و من اسمائه العاقب ایضا و معناه آخر الأنبياء .

اسم فاعل خواهد بود .

و اما نبوت : این لفظ درباره اشخاصیکه از جانب پروردگار متعال خبر میدهند ، استعمال میشود . و شخص نبی از اینکه کتاب و شریعت مستقلی داشته باشد اعم است ، یعنی هم بانبیاء اطلاق میشود و هم بمرسلین (انبیائیکه کتاب و دین جدید دارند) .

در صحاح اللغة گوید : نبأ بمعنی خبر است و کلمه نبی از این معنی گرفته شده است زیرا که شخص نبی از جانب پروردگار متعال خبر میدهد و آن بر وزن فعل و بمعنی فاعل است یعنی خبر دهنده ، و حرف آخر کلمه در اصل همزه بوده است که به یاء قلب شده است .

و در فروق لغویّه عسکری گوید (در باب ۲۴) ارسال مستلزم است که توأم با حمل رسالت باشد ، یعنی اطلاق رسول بشخصی صحیح میشود که از جانب مُرسِل (فرستنده) حامل سفارش و خبری باشد . و اگر رسول سفارش و رسالتی نداشت : انفاذ باید گفت نه ارسال ، و هم چنین است انباء : زیرا که انباء بمعنی خبر دادن و نبی بمعنی خبر دهنده است ، و خبر دادن بر دو قسم است یا سفارش و رسالتی را حامل بوده و خبر میدهد : و یا اینکه خبر میدهد بدون اینکه حامل سفارش و خبر مخصوصی باشد .

پس هر رسولی نبی است : زیرا در هر رسولی جنبه خبر دادن قهری است . و اختصاص دادن کلمه نبی بانبیائیکه دین مستقلّ و شریعت جدیدی ندارند : کاملاً بی ربط و بی جهت و بطور مسلّم غلط است .

و در قرآن مجید نیز این کلمه بهر دو دسته اطلاق شده است ؛ و مخصوصاً بخود

رسول اکرم (ص) در موارد زیادی باین کلمه خطاب شده است ، مانند - یا ایّها النبیُّ قل لأزواجک ، یا ایّها النبیُّ انا أحللتنا لک ، انّ اللّهُ و ملائکته یصلّون علی النبیِّ ، النبیِّ اُولیِّ بالمؤمنین . پس اطلاق کلمه نبیّ بهمۀ افراد و طبقات انبیاء و مرسلین صحیح خواهد بود .

و چون در این مورد (خاتم النبیین) بصیغۀ جمع استعمال شده است ، و بطوریکه در کتب قواعد لغت عرب و در مبحث عامّ و خاصّ نوشته اند : صیغۀ جمع در صورتیکه با لام تعریف استعمال بشود (جمع مُحَلّی بلام) افادۀ عمومیت و شمول میکند ، زیرا صیغۀ جمع بطور کلیّ دلالت میکند بمطلق جمعیت در مقابل مفرد و تثنیه ، و برای جمعیت مراتبی هست (از سه نفر تا آخر مراتب جمع) و چون لام تعریف داخل جمع بشود : از اجمال و اهمال بیرون رود ، و چون مرتبۀ معین و حدّ مشخصی منظور نشده است ، قهراً شامل تمام مراتب و همۀ افراد و طبقات خواهد بود ، پس معنای کلمۀ خاتم النبیین عبارت میشود از ختم همه انبیاء و مرسلین .

و گذشته از این جهت : ما نمیتوانیم کلمۀ (النبیین) را تنها بمعنای مخصوص انبیاء اطلاق کرده ، و سلسلۀ مرسلین را از این عنوان خارج بگیریم ، زیرا ختم هر سلسله و پایان هر موضوعی داخل آن سلسله و موضوع است ، و در این صورت لازم میشود که رسول اکرم که در پایان و آخر سلسلۀ انبیاء قرار گرفته است : فقط نبیّ بوده و فاقد عنوان و مقام رسالت باشد .

و اگر از این کلمه فقط جنبۀ نبوت را گرفته و بگوئیم : رسول اکرم چون دارای جهت و جنبۀ نبوت هم بود ، از این جهت و روی این جنبه و حیثیت ختم کننده

انبیاء است ، و کلمه خاتم النبیین فقط باین جهت (حیثیت نبوت) ناظر است : در این صورت باز دعوی ما ثابت شده و مقصود و منظور ما عملی میشود ، زیرا ثابت میشود که پس از آن حضرت نباید کسیکه دارای جنبه نبوت باشد ظهور کند .

۲- سوره فُصِّلَتْ ۴۱

و اِنَّ لِكِتَابٍ عَزِيزٍ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ - قرآن مجید کتاب عزیزست که خطّ بطلان از پیش روی و از پشت سر آن نخواهد آمد و او از جانب خدای حکیم و حمیدی نازل شده است .

منظور از این آیه شریفه : اثبات دوام و همیشگی قرآن مجید است که برای همیشه در میان مردم باقی بوده ، و باطل و منسوخ نخواهد بود . چنانکه اگر وزارت فرهنگ درباره یکی از کتابهای کلاسی دبستانها یا دبیرستانها چنین حکمی نموده و گوید - این کتاب کلاسی بوسیله کتابهای مطبوعه گذشته و آینده از بین نخواهد رفت و هیچگاه منسوخ و باطل نخواهد شد : بمقتضای حکم فرهنگ اعتبار و رسمی بودن آن کتاب برای همیشه ثابت و برقرار میشود .

پس قرآن مجید کتاب حقّ و رسمی الهی است ، و برای همیشه اعتبار آن از جانب پروردگار جهان امضاء شده است .

۳- سوره بنی اسرائیل - ۸۸

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يَأْتُوْنَ بِمِثْلِهِ و لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيْرًا - بگو اگر همه جنّ و انس اجتماع نمایند تا مانند این قرآن را بیاورند البته نخواهند توانست اگرچه همدیگر را یاری کرده و در این مبارزه پشت به پشت یکدیگر بدهند .

از آنروزیکه قرآن مجید با این آیه شریفه ، برتری و تفوق و نیرومند بودن خود را اظهار داشته و دعوی اعجاز نموده است : مخالفین قرآن و دشمنان اسلام از یهود و نصاری و بت پرست و زردشتی و مانوی همه بمقام مبارزه برخاسته ، و با نهایت سرافکندگی و مغلوبیت عقب نشینی کرده اند .

عظمت و سیطره و حکومت قرآن چنان بر دلها مستولی و غلبه کرده است که : همه بی اختیار بر قصور و عجز و ناتوانی خود اعتراف نموده و زبان بمدح و ثنای قرآن گشوده اند .

و تا امروز هزاران از اشخاص دانشمند و فصیح و خطیب و بلیغ و ادیب که : برای تضعیف مبانی اسلام بوسائل گوناگون متوسل شده اند ، ولی در مقام مبارزه قرآن مجید با نهایت شرمندگی زانو بزمین زده اند .

تا امروز با وجود هزاران مخالفین و دشمنان آئین مقدس اسلام که : پیوسته در کمین نشسته و در جستجوی پیدا کردن راه حمله بوده ، و برای بدست آوردن نقاط ضعف قرآن میکوشیده اند : هنوز حکومت و نفوذ و سلطنت قرآن مجید برقرار بوده ، و رفته رفته بر استحکام و قدرت و عظمت آن افزوده میشود .

و طوریکه برقرار بودن و بقای سلطنت ظاهری (درباره یک سلطان) و دوام آن ، متوقف ببقای نفوذ و قدرت و تفوق و تسلط سلطان است : همچنین است دوام و بقای نفوذ و سلطنت معنوی و تشریحی ، که وابسته ببقای قوت و نیروی معنوی و تفوق آن امر روحانی خواهد بود .

پس حکومت و نفوذ قرآن از لحاظ اعجاز آن ، تا روزیکه نظیر آن آورده نشده است ، برقرار و ثابت بوده ، و حيله گریها و دعوپهای پوچ و اظهارات باطل مخالفین ،

همه در مقابل عظمت و نیروی معنوی قرآن مجید ، نقش بر آب و محو خواهد شد .
و البته ما در این مقام (بقای عظمت و اعجاز و حکومت قرآن) نیز تنها بقاضی
نرفته ، و نظر دانشمندان بزرگ و بیطرفی را که از مزایا و علوم قرآن آگاهند ، مناط
میگیریم .

آری پیغمبر اسلام درستی و صدق دعوی خود را مستند باعجاز قرآن نموده ، و
میگوید : شما همه در مقابل قرآن عاجز و ضعیف و قاصر هستید و باید در تحت
سیطره و حکومت قرآن داخل شده و از احکام مقدس آن اطاعت و پیروی نمائید .

۴- سوره نحل ۸۹

و یَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ
و نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ - روزی
میآید که در میان هر امت و طائفه شاهدهی بر آنان مبعوث میکنیم (مراد روز
قیامت است که از هر امت آن شخصیکه از جهت روحانیت و معرفت و بصیرت تفوق
بر افراد آن امت دارد بر آنان شاهد میشود) و تو را نیز بر این شاهدین شاهد قرار
میدهیم و برای تو کتابی نازل کرده‌ایم که در آن بیان هرچیزی هست و هدایت و
رحمت و بشارت است بر مسلمین .

این آیه شریفه از دو جهت بر منظور ما دلالت میکند :

۱- از جهت اینکه پیغمبر اسلام شاهد میشود بر تمام شاهدینیکه برای امتها
معین خواهند شد ، و چون شاهد محیط و ناظر و حاکم بر دیگران است ، و
رسول اکرم (ص) در روز قیامت بر همه شاهدین امم جهان شاهد خواهد بود : پس
برتری و حکومت و فضیلت آن حضرت بر همه طوائف و امم گذشته و آینده ثابت

میشود .

۲- از جهت اینکه قرآن مجید بیان‌کننده هرچیز است ، و در قرآن احتیاجات بشر تأمین شده ، و کلیات حقایق و معارف و علوم (معارف الهی ، علوم مبدء و معاد ، علوم مربوط به سیر و سلوک ، تربیت ، تدبیر منزل و مدینه ، وظائف انفرادی و اجتماعی ، و غیر ذلک) در این کتاب آسمانی مندرج است .

و معنای خاتمیّت همین است : زیرا وقتیکه در دسترس بشر کتابی باشد که محتوی کاملترین قوانین اجتماعی و انفرادی و جامعترین وظائف صلاح و سعادت افراد است ، و در عین حال از جهات دیگر (معارف ، اخلاق ، آداب) نیز کامل است : البته نیازی به کتاب دیگر نخواهد داشت .

مرحوم شیخ حرّ عاملی در فُصول مُهمّه (بابُ أَنْ كَلَّ واقِعَةً تَحْتَاجُ إِلَيْهَا الْأُمَّةُ لَهَا حُكْمٌ شَرَعِيٌّ - ص ۶۱) روایات چندی مربوط باین آیه شریفه نقل کرده است ، و از جمله اینست که : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمْ النَّبِيَّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ خَتَمَ بِكِتَابِكُمُ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ أَنْزَلَ فِيهِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ - خداوند ختم کرده است بواسطه نبیّ شما انبیاء را و نبیّ دیگری پس از آن حضرت تا بأبد نخواهد بود و ختم کرده است باقر آن همه کتابهای سابق را و کتابی پس از آن تا ابد نازل نخواهد شد و نازل فرموده است در قرآن مجید بیان هرچیز را .

۵- سوره فُرْقَان - ۱

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا - بزرگ است آن خدائیکه قرآن را بر عبد خود نازل فرموده و او را برای عالمین نذیر قرار داده است . ابوهلال عسکری در فُرُوق لُغَوِيَّة (باب السّادس و العشرین ص ۲۲۷) گوید

برخی از دانشمندان گفته‌اند که اهل هر زمان عالم است ، و بعضی عقیده دارند که عالم عبارت از مجموع موجوداتیست که در محیط فلک واقع هستند .

و راغب در مفردات گوید : عالم مانند خاتم و طابع اسم است برای چیزیکه آلت و وسیله باشد برای معرفت صانع و آفریننده آن ، چنان که خاتم اسم چیزیکه وسیله ختم باشد ، پس عالم اطلاق می‌شود بر مجموع آنچه در تحت فلک است : زیرا که جهان وسیله و آلت معرفت است (أَوْلَم يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) .

و در صحاح اللغة گوید : علم (بفتح تین) بمعنی علامت است ، و عالم بمعنای خلق است و عالمون بمعنی اصناف خلق است .

پس در صورتیکه متوجه بماده و هیئت کلمه عالم باشیم : خواهیم فهمید که این کلمه عبارت از خلق و هیئتی است که دلالت داشته باشد بر آفریننده : خواه آن هیئت در وجود یک موجود فرض شود چون وجود یک فرد از بشر ، و خواه هیئتی از افراد و طائفه و جمعیتی را فرض کنیم مانند یک قبیله ، یا اهالی یک ملت ، یا مردم یک شهر ، یا یک مملکت ، یا یک زمان ، و البته این کلمه در مرتبه اول اختصاصی بعقلاء نداشته و بعوالم جماد و نبات و حیوان نیز شامل می‌شود (اگرچه معرفی کردن عالم انسان قویتر و حساس‌تر است) ولی چون با واو و نون جمع بسته شد : مخصوص طبقات بشر و افراد انسان خواهد بود .

و در نتیجه ، از چگونگی تعبیر این آیه شریفه استفاده می‌شود که : رسول اکرم (ص) مبعوث شده است برای اِنذار همه طبقات مردم و اهالی جمیع ازمنه و امکانه و تمام ملل و اقوام .

و این عمومیت از آیات دیگر بطور صراحت معلوم می‌شود: **وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ عَنِّيُّ عَنِ الْعَالَمِينَ، تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ، وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ، أَوْلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ.**

پس صیغه جمع (عالمین) در مواردیکه قرینه بر تخصیص نباشد: افاده عمومیت و شمول کرده، و بر تمام افراد انسان از اولین و آخرین و از ملل مختلف و طبقات مردم شامل خواهد بود.

۶- سوره بقره آیه ۱۰۶

مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - آیتی از آیات الهی منسوخ یا فراموش شده و متروک نمی‌شود مگر اینکه می‌آوریم آیتی را که بهتر از اولی یا نظیر آن باشد.

پس کتابیکه بعد از قرآن مجید بعنوان کتاب آسمانی و هدایت بشر نازل می‌شود: میباید از هر جهت بهتر و جامعتر و مفیدتر از قرآن باشد، و ما اگر دین مقدس اسلام و قرآن مجید و احکام و آداب اسلامی را با کتاب سراپا اغلاط (لفظی، ادبی، معنوی) بیان و اقدس و مطالب و احکام مسخره‌آمیز و در هم و خنده‌آور آنها مقایسه کنیم: پاینده بودن و همیشگی دین اسلام ثابت خواهد شد.

اشتباه یا تعجب

در اینجا خواننده گرامی تعجب میکند که: با وجود این روایات و آیات صریحه چگونه ممکن است کسی برخلاف این مطلب مسلم اظهار رأی و دعوی خلافی کند! و یا بالاتر از تعجب، بجا است که این صراحت بیان و روشنی مطلب موجب شبهه و

تردیدی بوده و خیال شود که : بطور مسلّم در مقابل این بیان و برهان ، سخن محکمتر و برهان قویتری موجود است .

و ما برای رفع این توهم ، ناچاریم بمقام جسارت آمده و خواننده را متوجه کنیم که : در خلال این کتاب مطالب عجیبت و دعویهای پوچتر و بسی سستتری از اینطایفه خواهید شنید که انکار خاتمیت در مقابل آنها تعجب آور نیست .

وقتیکه سیّد باب و میرزا بهاء با آن مقامات روحانی و علمی صفری که دارند دعوی ولایت و بلکه دعوی نبوت و بلکه دعوی الوهیت میکنند ، وقتیکه این دو نفر نوشته‌های خنده‌آور و سست و مغلوط خودشانرا در مقابل قرآن مجید بنام کلمات آسمانی بمردم عرضه میدارند ، چه جای عجب است سخنهای دیگری نیز در مقابل برهان و حق مسلّم بزبان بیاورند .

و برای اطمینان خاطر شما خوانندگان محترم ، عبارتیرا که در همین موضوع در یکی از کتابهای اینطایفه است نقل میکنیم :

در مصباح هدایت (ج ۳ ص ۴۰۷) در ضمن شرح حال یکی از مبلغین بهائی بنام شیخ محمد ناطق اردستانی اصفهانی (متوفی ۱۳۵۵ قمری در طهران) از قول خود او نقل میکند :

و اما شبهه ثانی (خاتمیت) باقی بود ، تا روزی در ضمن تحقیقات مراجعه به قرآن مجید و باین آیه کردم *وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا مِنْ كُلِّ قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ ... الخ* معلوم میشود جناب ناطق چون باین آیه تصادف میکند : شبهه خاتمیت او رفع شده و برای بعثت انبیاء مانعی نمی‌بیند .

اولا - جناب ناطق آیه را که در سوره فرقان (۵۰ و ۵۱) است ، تحریف کرده و

تصرف میکند، و آیه چنین است: **وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِيهِمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا وَلَوْ شِئْنَا لَكَبَعْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا** - ما رحمت خودمانرا در میان مردم جاری کردیم تا متذکر و متنبه شوند ولی اکثر مردم کفران و مخالفت ورزیده و در مقابل حق و فضل پروردگار متعال راه خطا و عناد را پیش گرفتند، و اگر ما میخواستیم هر آینه در هر آبادی و قریه‌ای پیغمبر را برمی‌انگیختیم که آنانرا به ترس و اجبار، براه صلاح دعوت کنند.

و ثانیاً - جناب ناطق از معنای کلمه (لَوْ) غفلت کرده است که بقول علمای ادب و لغت مربوط بزمان گذشته بوده و در قضایائیکه محقق نشده است استعمال میشود، مانند آیه شریفه - **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا** - اگر در زمین و آسمان خدایانی غیر از پروردگار متعال بود هر آینه در جهان فساد و اختلال دیده میشد. و ثالثاً - بر فرض اینکه معنای آیه شریفه مربوط بآینده بوده و چنین باشد - اگر بخواهیم در هر سرزمینی برای اهالی آنجا پیغمبری مبعوث میکنیم: باز مدعی و مقصود ایشان حاصل نخواهد شد، زیرا توانستن دلالت بر وقوع و تحقق نمیکند، مثلاً در همین سوره فرقان (۴۵) میفرماید: **الْم تَرَىٰ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا** - آیا متوجه نشدی که پروردگار تو چگونه سایه را پهن و منبسط میکند و اگر میخواست او را ساکن و ثابت قرار میداد. آیا نسبت باین آیه میتوانیم بگوئیم که فعلاً سایه آفتاب ساکن و ثابت است؟

و رابعاً - مضمون این آیه شریفه اگر محقق و واقع باشد: لازم است در هر قریه و آبادی پیغمبری مبعوث گردد، پس خوب بود جناب ناطق از پیغمبر قریه خودش پیروی کرده و او را پیدا کرده و ترویج مینمود نه پیغمبر شیراز و نور مازندران را

آنهم پیغمبرانیکه هیچگونه جنبه انذار نداشتند .

و خامساً - خود این آیه شریفه دلالت بر نفی بعثت انبیای دیگر (که مورد تقاضا و میل مخالفین بود) میکند ، زیرا در آیه بعد میفرماید : **فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدُهُمْ بِهٖ جِهَادًا كَبِيرًا** - پس تو از مردم مخالف پیروی نکرده و در مقابل آنان مجاهدت و مبارزه سخت کن . و تو را باید بجای پیغمبرانیکه آنان توقع دارند به تنهایی مشغول تبلیغ و انذار باشی .

و سادساً - این آیه را با آیه اول سوره فرقان (**تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا**) که ما در چند صفحه پیش استدلال کردیم و هر دو در یک سوره هستند : لازم است ضمیمه کرده و مقصد را بفهمیم .

پس شما از همین یک مورد خواهید فهمید که : سخنان اینطایفه تا چه اندازه بی پایه و سست و موهون است .

و چون خواننده محترم بحقیقت موضوع متوجه شده و اصل مطلب را بطور کامل و واضح درک کرد : نباید بأمثال این اوهام و مغالطات و بافندگیهای بی اساس اعتناء کرده و فکر و وقت خود را ضایع کند .

و ضمناً لازم است دوستان جناب ناطق متوجه باشند که : شبهه ثانی او که موضوع خاتمیت بوده است بجای خود باقی است ، و تا این شبهه را از راه برهان محکم و منطقی صحیح رفع نکرده اند : نباید برخلاف آن راه رفته و سخن گویند . و مسلّم است که هرگز آیات و روایات بآن صراحت قابل ردّ و رفع نخواهند بود . و از این قسمت در ابواب آینده کتاب بطور شرح و تفصیل بحث خواهیم کرد .

اصل دوم

حضرت ولی عصر (ع) امام دوازدهم

شیعه معتقد بظهور امام دوازدهم است .

این اعتقاد از کجا آمده است ؟

آیا این عقیده متکی بدلائل و براهین است ؟

خصوصیات این اعتقاد چیست ؟

نخستین راهیکه سید باب از آن راه مقاصد خود را انجام داده ، و دعاوی خود را پابرجا و برقرار نموده ، و از حسن اعتقاد و سادگی عوام مسلمانان استفاده نمود : اعتقاد بظهور امام دوازدهم بود .

و بسی مناسب است که : ما هم از آن راهیکه سید باب وارد شده ، و دعوی باطل خود را بر مردم عوام تحمیل نموده ، و جمعی ساده لوحرا اغواء کرده است : وارد شده ، و گمراهی و اشتباه عمدی و حيله گری او را روشن و واضح کنیم .

موضوع وصایت و امامت روی مصالح و جهاتیکه در اینجا مقتضی ذکر آنها نیست : در قرآن مجید بصراحت و تفصیل مورد بحث واقع نشده است ، ولی از ابتدای ظهور اسلام پیوسته در میان مسلمین و محدثین و علمای اسلام مورد مذاکره بوده ، و از رسول اکرم (ص) و از هر یکی از یازده امام (ع) در این قسمت روایات و اخباری

در کتب معتبره عامّه و خاصّه نقل شده است .

اگرچه این موضوع جهت فارق در میان عامّه و خاصّه قرار گرفته ، و عامّه با موضوع وصایت خاصّه مخالفت میکنند ، ولی با این حال خود ایشان در کتابهای معتبر و صحاح خود روایات زیادیرا نقل کرده ، و بلکه در این باب کتابهای مستقلّی نیز نوشته‌اند .

و مخصوصاً موضوع امام دوازدهم (ع) که غایب شده و پس از زمانی دراز و طولانی ظهور خواهد کرد : از همان زمان پیغمبر اسلام مورد بحث و مذاکره بوده ، و در تمام کتابهای معتبر و صحیح درج شده است .

و در نتیجه اخبار متواتره و احادیث کثیره ، جماعت شیعه از همان روز اوّل معتقد شدند که : پس از رسول اکرم (ص) دوازده نفر بمقام وصایت آن حضرت نائل خواهند شد ، و ضمناً همه میدانستند که وصیّ دوازدهم غیبت مفصلی نموده و سپس بعد از طول زمان ظهور خواهد فرمود .

و این عقیده در خصوص شخص معین (یعنی امام دوازدهم که پسر بلافصل امام یازدهم است ، و در سال (۲۵۵) هجری متولّد شده و اوصاف معینی دارد) میباید .

اینستکه شیعه پیوسته در انتظار ظهور آن حضرت بوده ، و در تألیفات خودشان علائم مخصوصی برای این ظهور ذکر کرده‌اند ، و حتی جمعی از اشخاص پرهیزکار و صالح و برجسته نیز بمحضر مبارک آن حضرت بطور غیر رسمی مشرّف شده‌اند ، و تفصیل این قسمتها در کتب مفصله (اکمال‌الدین صدوق ، غیبت نعمانی ، غیبت شیخ طوسی ، اصول کافی ، سیزدهم بحار ، و غیر آنها) مندرج و مَضبوط است ، و

ما بقصد تَیْمَن چند حدیث از صدها روایات معتبره که در کتابهای حدیث ضبط شده است نقل میکنیم :

صدوق در کتاب اِکمال الدین (باب ۳۸) از حضرت امام عسکری (ع) نقل میکنند که : فقال یا احمد بن اسحق لولا کرامتک علی الله عزوجل و علی حُججه ما عرضتُ علیک ابنی هذا اِنَّهُ سُمِّيَ برسولِ الله (ص) و کُنیتَه الَّذی یملاً الارضَ قسطاً و عدلاً کما مُلئتُ جوراً و ظلماً - پس از اینکه فرزند خود را نشان داد ، فرمود : ای احمد بن اسحق اگر برای تو مقام و محبوبیتی در نزد خدا و حجتهای او نبود این بچه را بتو نشان نمیدادم این فرزند من است و نامیده‌ام او را باسم رسول اکرم و بکنیه او که جهانرا با عدل و داد پر خواهد کرد پس از اینکه از ستم و جور پر شود . باز در باب (۲۳) از حضرت رسول اکرم (ص) نقل میکنند که : ثُمَّ الزَکِيُّ الحَسَنُ بنُ عَلِيٍّ ثُمَّ اِبْنُهُ القَائِمُ بِالْحَقِّ مَهْدِيُّ اُمَّتِي الَّذِي یملاً الارضَ قِسطاً و عدلاً کما مُلئتُ جَوْرًا و ظُلماً هُوَ لاءِ یا جابِرُ خُلَفَائِي و اَوْصِيائِي و اَوْلَادِي - پس از اینکه اسامی و اوصیای خود را ذکر نمود ، میفرماید : پس از امام دهم پسر او حضرت حسن بن علی و بعد از او پسرش قائم بحق و مهدی امت من است که پر خواهد کرد روی زمین را با داد و عدل هنگامیکه ظلم و ستم زمین را فراگیرد و این دوازده نفر اوصیاء و اولاد و خلفای من هستند .

باز در باب (۳۴) از حضرت موسی بن جعفر (ع) نقل میکنند که : فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْتَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ فَقَالَ أَنَا الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ یملاًها عدلاً کما مُلئتُ جَوْرًا و ظُلماً هُوَ الخَامِسُ مِنْ وُلْدِي لَهُ غَيْبَةٌ يَطُولُ أمدُها . یونس بن عبدالرحمن که از بزرگان و دانشمندان شیعه

است میگوید : عرض کردم بحضرت موسی بن جعفر (ع) که آیا شما قائم بحق هستید ؟ فرمود : من قائم بحق هستم ولی آن قائم بحقیکه (شخصی نه وصفی) روی زمین را از دشمنان خدا پاک کرده و از عدل و داد پر میکند پس از پر شدن آن از جور و ظلم ، پسر پنجم منست که برای او غیبت طولانی خواهد بود .

و در مجلد سیزدهم بحار الأنوار (باب ما زوی عن الجواد (ع)) از حضرت عبدالعظیم حسنی نقل میکند که : وارد شدم بخدمت مولایم امام جواد (ع) و میخواستم بپرسم از اینکه آیا قائم همان مهدی است یا غیر او است ؟ و پیش از سؤال من فرمود : ای ابالقاسم قائم ما همان مهدی است که واجب است انتظار در غیبت او و اطاعت و تسلیم هنگام ظهور او ، و او پسر سوّم من خواهد بود از نسل من ، و سوگند بخداوند اگر از مدّت دنیا باقی نباشد مگر یکرروز هر آینه خداوند آن یکرروز را طولانی میکند تا مهدی ما خروج کرده و روی زمین را پر از داد و عدل کند پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد .

و ما در اینجا علاماتیرا که از مجموع روایات و اخبار وارده در کتابهای مربوط استفاده میشود : بطور اجمال ذکر میکنیم ، و اگر کسی شرح آنها را بخواهد بکتابهای مزبور و مربوط که مطبوع و در دسترس همه است مراجعه نماید .

علامات مخصوص قائم از اخبار

و باید متوجه شد که : هر یکی از این علامتها و خصوصیاتیکه ذکر میشود ، نتیجه و حاصل روایات بسیاری است که در اینجا از آنها انتخاب شده است ۱- آنحضرت پسر نهم حضرت حسین بن علی (ع) است ۲- مانند نوح نبیّ طول عمر

خواهد داشت ۳- غیبت بسیار دراز و طولانی خواهد کرد ۴- ولادت آن حضرت مخفی خواهد شد ۵- پسر ششم حضرت صادق (ع) است ۶- پسر حضرت امام حسن بن علی بن محمد (ع) است ۷- روی زمین را با عدل و داد پر کرده و جور ظلم را برطرف میکند ۸- اسم و کنیه او مطابق اسم و کنیه رسول اکرم (ابوالقاسم محمد (ص)) خواهد بود ۹- دین مقدس رسول اکرم را که اسلام است ترویج کرده و حقائق قرآن مجید را در میان مردم نشر خواهد داد ۱۰- مادر آنحضرت نرجس خاتون دختر یوشعا است .

هر یکی از این علامات ده گانه تواتر معنوی دارد ، و شیعه منتظر ظهور چنین شخصی است .

مرحوم شیخ احمد احسائی مُبَشِّر باب (بقول خود باب) در جوامع الکلم جلد اول از صفحه (۴۰) تا صفحه (۹۰) در علائم مخصوصه و اسامی و أصحاب و خصوصیات ظهور آنحضرت بحث کرده است ، و در صفحه (۵۴) از عوالم و اکمال نقل میکند که : چگونه رسول اکرم تصدیق میشود در امر عمّار که فرمود - جمعیت ظلم کننده او را شهید میکنند ، و همچنین درباره امیرالمؤمنین که فرمود : محاسن مبارکش با خون سرش خضاب خواهد شد ، و همچنین درباره حضرت مجتبی که بواسطه سم دادن او را شهید میکنند ، و نیز درباره حضرت سیدالشهداء که او را در سرزمین کربلا شهید خواهند کرد ولی تصدیق نکنیم پیشگوئی او را نسبت بحضرت قائم : در صورتیکه غیبت و ظهور او را با تمام خصوصیات و اسم و نسب خبر داده است . آیا رسول اکرم (ص) در تمام أقوال و أعمال خود صادق نیست ؟ و آیا حقیقت اسلام غیر از تسلیم شدن و پذیرفتن همه احکام و امور دینی است ؟

و در صفحه (۲۴۸) از جلد دوم جوامع میگوید : و خلافت ظاهری حضرت قائم (ع) از آغاز امر تا با امروز که سال هزار و دویست و سی و چهار هجری قمری است ، پوشیده و پنهان است ، و در این مدت که نهصد و هفتاد و چهار سال میشود : روی زمین را جور و ظلم فرا گرفته و هم رفته رفته بیشتر میشود . و آن حضرت امروز موجود و زنده بوده و در امکانه مختلف سکنی میگیرد ، تا روزیکه با نهایت قدرت و تمکن ظهور کرده و سراسر روی زمین را با داد و عدل پر کند ، و مدت سلطنت آن حضرت هفتاد سال خواهد بود .

و سید کاظم رشتی استاد باب در وصیت نامه خود که در اول مجموعه الرسائل او چاپ شده است ، میگوید : و شهادت میدهم که شخص دوازدهم از اوصیای رسول اکرم (ص) حضرت ابوالقاسم حجة بن الحسن الهادی الخلف القائم است ، و ما انتظار ظهور او را داریم تا روزی زمین را که با ظلم و جور پر شده است عدل و داد بخشد ، و آنحضرت زنده است و نخواهد مرد تا روزیکه جبت و طاغوت را از میان برداشته و باطل نماید .

آری جماعت شیعه منتظر ظهور امام دوازدهم (ع) هستند ، با آن خصوصیات و اوصافیکه ذکر نمودیم .

استفاده سوء از این عنوان

و جمعی از اشخاص شهرت خواه و دنیاپرست از این فرصت استفاده کرده ، و بنام باب و نائب و مهدی و امام دوازدهم و غیر اینها ، دعوی مقاماتی کرده و هر یکی باندازه فعالیت و موقعیت خود جمعی را بدور خویش جمع نموده و فتنه و فساد

در اجتماع بر پا کردند .

و بعضی از این مدعیان (مدعیان مهدویت یا قائم منتظر بودن) بمراتب بیش از سید باب و میرزا بهاء پیروان و اتباع پیدا کرده ، و دامنه فعالیت و تبلیغات آنان بسیار وسیعتر بود . مانند محمد بن عبدالله بن تومرت در شمال آفریقا و محمد احمد مهدی سودانی و امام احمد قادیانی هندی و عبدالله مؤسس سلسله فاطمیین مصر و دیگران^۱ .

و چون دعوی مهدویت در ایران (که مرکز ملت شیعه بوده و اهالی بموضوع مهدی آشنا هستند) مشکل بوده و این عنوان با شخص سید علی محمد شیرازی هیچگونه سازگار نبود : سید باب در آغاز امر خود ، دعوی بابیت (باب و وسیله شخص مهدی) نموده ، و سپس که آب صاف را گل آلود و عقائد پاک مردم را مشوش و کدر کرد : شروع بدعوی مهدویت نموده و اظهار کرد که من همان مهدی موعود و شخص منتظرم .

۱- محمد بن عبدالله بن تومرت المهدی الهرغی اصلش از جیل سوس از مغرب آفریقا است ، سپس بعراق و حجاز مسافرت کرده و از دانشمندان و علمای معاصر خود مانند غزالی و دیگران استفاده نموده ؛ و بعد بسوی مراکش برگشته و بتدریج جمعیت زیادی را مطیع خود کرده و شهرهائیرا فتح نموده و دولت بزرگی را تاسیس کرد . ابن خلکان (ط طهران ص ۱۴۴ مجلد دوم) بطور تفصیل شرح حال او را مینویسد .
و محمد احمد المهدی السودانی در سال (۱۸۴۸ - م) متولد شده ، و در خرطوم و حوالی آن زندگانی کرده ، و پس از تحصیل علم و معرفت و حفظ قرآن دعوی مهدویت نموده و بفتوحات بزرگی نائل گردیده ، و در حدود ده میلیون تبعه پیدا کرد . رجوع شود بمفتاح باب الابواب ص ۸۲ .
و میرزا غلام احمد قادیانی هندی در سال (۱۸۳۲ م) متولد شده ، و پس از تحصیل علم و اطلاع ، مردم را بتعالیم خود دعوت کرده ، و دعوی مهدویت نمود ، و کتابهای زیادی از او مطبوع و منتشر شده ، و پیروان زیادی پیدا کرده است .

و شرح حال عبیدالله و سلسله فاطمیین مصر در تمام کتابهای تاریخ بطور تفصیل ضبط شده است .
و باید دانست که : تابحال قریب پنجاه نفر دعوی مهدویت نموده و هر یکی باقتضای فعالیت و جریزه و موقعیت خود پیروانی داشته ، و تا مدتی پیشرفت نموده است .

البته در این مقام لازم بود که فعالیت زیادتری خرج کرده و نصوص اخبار و صراحت روایات مربوطه را تأویل و تضعیف و هموار کرده ، و بالأخره بوجود و ظهور خویش تطبیق نماید .

اگرچه در این راه تا اندازه‌یی فعالیت کرد ، ولی آنطوریکه لازم بود ممکن و میسر نمیشد ، تا اینکه مجبور گشت و دعوی خود را باز عوض کرده و اظهار داشت که : من قائم موعود و نبی منتظر و صاحب رسالت و دین جدید و دارنده کتاب مستقلی هستم .

و ما در قسمت اول کتاب موضوع خاتمیت پیغمبر اسلام و همیشه و پاینده بودن آئین مقدس اسلام را ثابت کردیم ، و در اینجا برای ثابت و روشن شدن قسمت مهدویت ، که هیچگونه با حفظ خصوصیات گذشته بسید باب تطبیق نمیکند مختصری از حالات و حسب و نسب سید را ذکر میکنیم .

سید علی محمد باب شیرازی

سید علی محمد پسر سید محمدرضا طوریکه در کواکب دُرّیه و مقاله سیّاح و سایر کتابهای خودشان نوشته شده است در سال ۱۲۳۵ هجری قمری در اول محرم در شیراز متولد گشته ، و پدرش در ایام طفولیت او دنیا را بدرود گفته : و یکی از اُخوال او که حاجی سید علی تاجر بود او را تحت کفالت خود درآورد ، و مادر سید علیمحمد فاطمه بیگم نام داشت .

در آئین باب (ص ۴) گوید : پدر سید علیمحمد سید محمدرضا و نام جدش سید ابراهیم است که پسر سید فتح‌الله میباشد ، و سید در کتاب بین‌الحرمین که

مابین مکه و مدینه نوشته است بهمین طریق نام پدر و نیاکان خود را متذکر میشود . سید علیمحمد در شیراز در مکتب شیخ عابد درس خوانده ، و پس از اینکه بسنّ رشد و بلوغ رسید با خال خود حاج سید علی بسوی بوشهر روانه شده و در آنجا حجره‌ای برای کسب و تجارت تهیّه و مشغول داد و ستد بودند .

سید علیمحمد در خلال اقامت خود در بوشهر چندان بکسب و تجارت علاقه نداشته : و اغلب اوقات انزواء اختیار کرده و در پشت‌بام بنماز و زیارت عاشوراء و گریه و سوگواری مشغول میشد ، بطوریکه در میان مردم بسید ذکر مشهور شد ، و از همان اوقات مشغول بتألیف و تصنیف گردید ^۱ .

و پاره‌ای از مؤلفات او مربوط بود بمحبّت و توصیف اهل بیت عصمت و ائمه هدی ، و بیشتر در وصف حجّه موعود زبان گشوده و بیان میکرد ،

و در ابتداء ابداء عقائد شیعه را تنقید ننموده و بلکه تمجید کرده و میگفت عقائد شیعه صحیح و متین است ، و وجود موعود غائب را تصدیق مینمود ^۲ .

آری سید باب خودش در نوشته‌های پیش از دعوی قائمیت از وجود مبارک امام دوازدهم (قائم منتظر) تمجید و تجلیل و تعظیم زیادی نموده ، و اظهار اشتیاق شدید برای ملاقات و ظهور آنحضرت می‌کند . پس نوشته‌های خود او بزرگترین

۱- از این عبارات که از صفحه (۳۴) کواکب درّیه نقل شد : معلوم میشود که سید در هوای گرم بوشهر در بالای پشت‌بام مشغول عبادت و ریاضت میشد ، و ضمناً هم به تحصیلات خود ادامه میداد ، و باستاناد تحصیلات علمی خود شروع بتألیف و تصنیف نموده است .

و از اینجا معلوم میشود که سید باب روی سادگی و کسالت روحی که از هوای گرم بوشهر و از ریاضتهای سخت در او حاصل شده بود : دعاوی مختلف و سخنان نامربوط و بیمعنی خود را اظهار نموده است . و ما امثال ایشان را که در اثر همین ریاضتهای شاقّه بکسالت روحی مبتلا شده‌اند : بسیار دیده و شنیده‌ایم .

۲- این پنج سطر از صفحه (۳۵) کواکب درّیه نقل شد ،

دلیل و مهم‌ترین برهانیست برای وجود و حیات امام دوازدهم (ع) در مقابل خود سید و پیروانش .

و بطوریکه از تفسیر یوسف و تفسیر کوثر سید و نوشته‌های دیگر او مستفاد میشود : اینستکه سید در مرتبه اول دعوی ارتباط خصوصی و بابیت آنحضرت را داشته است ، پس اگر اظهارات ثانوی او صحیح است در سخنان اولیه کاذب و خطا کار و مُدّیس خواهد بود . و اگر اظهارات قبلی او درست باشد : بطور مسلم آنچه بعداً برخلاف آنها اظهار داشته است همه باطل و نامربوط و مخالف حق میباشد . و ما برای نمونه چند قسمت از کلمات او را از تفسیر یوسف نقل میکنیم .

در احسن‌القصص سوره (۵۸) میگوید : یا سید الاکبر ما انا شیء الا و قد اقامتني قدرتك على الامر ما اتكلت في شيء الا عليك و ما اعتصمت في الامر الا اليك و انت الكافي بالحق و الله الحق من ورائك المحيط ... يا بقيّة الله قد اذيت بكلي لك و ارضيت السب في سبيلك و ما تمنيت الا القتل في محبتك . و در سوره (۵۹) گوید : يا اهل الارض تالله الحق ان هذا الكتاب قد ملاء الارض و السموات بالكلمة الاكبر للحجة القائم المنتظر بالحق الاكبر و ان الله قد كان على كل شيء شهيداً .

و در سوره (۶۰) گوید : يا عبادالله اسمعوا نداء الحجة من حول الباب ان الله ربّي قد اوحى اليّ انا قد انزلنا هذا الكتاب على عبدك ليكون على العالمين على الحق بالحق نذيرا و بشيراً .

و در سوره (۶۶) گوید : و ما هو الا عبد للحجة يدعو الناس لدين الله الخالص و در سوره (۷۶) گوید : قل ان الله فاطر السموات و الارض من عنده حجته

القائم المنتظر و انه هو الحق و اني انا عبد من عباده قد اسخر الملك لدولته فاسلموا امر الله .

و در سوره (۸۶) گوید : و يقول المشركون من اهل الكتاب ما كنت على الامر من عند الامام حجة الله الحق قد كفى بالله شهيداً بيني و بينكم و ان الحجة شاهد على بالحق الأكبر .

و در سوره (۹۸) گوید : اقتلوا المشركين و لا تذروا على الارض بالحق على الحق من الكافرين دياراً حتى ظهرت الارض و من عليها لبقية الله المنتظر و اعملوا لله الحمد على سبيل الباب محمودا .

و در سوره (۱۰۲) میگوید : قاتلوا المشركين كافة كما يردون الذكر كافة و طيبوا الارض للحجة .

و در چند مورد از همین کتاب با اسم شریف حضرت بقیة الله و اسامی آباء طیبین آنحضرت تصریح کرده است .

و در آئین باب (ص ۱۴) از کتاب صحیفه بین الحرمین سید باب نقل میکند : و انه لكتاب قد نزل من لدن بقیة الله امام حق قديم و انه لهو الحق في السموات و الارض لا يعزب من علمه شيء و لا يحيط بذكره خلق و انه لامام حي عظيم ... قل اننى انا عبد من بقیة الله قد آمنت بالله و آياته و ما نزل في القرآن ... قل يا أيها الملائكة اسمعوا حکم بقیة الله من لدن عبده ... الخ .

چشم‌بندی و خیانت آشکار

آری سید باب در ابتدای امر که نقشه جدیدی کشیده بود نمیتوانست یکدفعه موضوع قائم (ع) و غیبت را که تمام کتب روایات از فریقین (شیعه و سنی) تصریح کرده و از ضروریات عقاید شیعه محسوب است، انکار کند. بلکه خود او هم مشکل بود که چنین جرأت و جسارتی از خود نشان دهد، ولی اینمعنی بتدریج درست شد، و پس از آنکه ابواب تأویل گشوده شد و یکایک مطالب را تأویل کرده و اذهان مردم را مشوّش و آلوده کردند: بصراحت لهجه این مطلب را منکر شدند. و از یک طرف هم چاره نداشتند زیرا تأویلاتیکه میکردند بسیار سست و موهوم بود، مثلاً جمعی از نویسندگان بهائی با نهایت پروئی و بیشرمی نوشته‌اند که: مقصود باب از اینجملات بهاءالله است.

و در این صورت جناب باب از جانب یکی از پیروان خود (آن هم از اصحاب درجه دوم یا سوم خود) مبعوث شده، و اسم او و اسامی آباء او را عوضی گفته، و روی این عمل مردم را گمراه و اغواء مینماید.

و دیگر اینکه: سید باب با این علاقه و محبت باو، برای خود جانشین و نائبی معین میکند (صبح ازل) که دشمن درجه اول میرزا بهاء است، و لابد این تعیین هم در حقیقت از جانب خود بهاء بوده است: زیرا در جملات گذشته خود باب تصریحاً ادّعاء کرد باینکه آیات نازل از جناب حجّةالله منتظر است.

عبدالبهاء در مقاله سیّاح (ص ۵) میگوید: و در نخستین کتابیکه در تفسیر سوره یوسف مرقوم نموده در جمیع مواضع آن خطابهائی بآن شخص غائب که از او مستفید و مستفیض بوده نموده و استمداد در تمهید مبادی خویش جسته و

تمنای فدای جان در سبیل محبتش نموده از جمله این عبارتست : یا بقیة الله قد فدیْتُ بکلی لک و رضیتُ السبَّ ... الخ .

عبدالبهاء در این سخن خود بجنایت علمی شگفت‌آوری مرتکب شده است : اولاً - از آن خطابهائی که در همین کتاب تصریح باسم و نسب آن شخص غائب شده است ، هیچگونه اسمی نبرده است .

و ثانیاً - شخص غائبی که از او استمداد و استفاضه میشده است ، بمیرزا بهاء تطبیق نموده است ، در صورتی که میرزا در آن روز یکی از پیروان و متدینین بدین او بوده ، و طبق دستور حکم سید رفتار مینموده است .

ثالثاً - میرزا بهاء بقول خودشان در آن روز هیچگونه سمت نبوت و ولایتی را نداشته و شخص غیرنبی مهبط وحی و الهام نیست تا برسد باینکه بدیگران افاضه و امداد و الهام بنماید .

رابعاً - صدها جملات دیگر در این کتابست که قابل انطباق بمیرزا نیست مانند (و يقول المشركون من اهل الكتاب ما كنت على الأمر من عند الامام حجة الله - من عند حجة القائم المنتظر) که منظور مشرکین (مخالفین باب) حضرت بقیة الله امام دوازدهم بوده است ، و در آن روز اسمی از میرزا نبوده تا برسد باینکه مقام و منزلت او پیش مخالفین نیز آشکار گشته ، و بعنوان حجة قائم منتظر مشهور باشد . و خامساً - عبدالبهاء ماقبل جمله مذکوره را عمداً نقل نکرده است (یا سید الأكبر ما انا شیء الا و قد اقامتنی قدر تک علی الأمر و ما اتکلت فی شیء الا علیک) زیرا این جمله صراحت دارد در ولایت و حجة فعلی بودن و قدرت و نفوذ داشتن آن شخص غائب .

و سادساً سید باب در نوشته‌های اخیر خود ، چگونه میگوید : من خود حجة موعود و امام منتظر و قائم بحق هستم .

و سابعاً - سید باب باز پس از چند سال دعوی نبوت کرده و کتاب جدید و دین تازه تأسیس نموده و خود را از جانب پروردگار برانگیخته میداند ، و در آن روز هنوز میرزا بهاء (بقول خودشان) مبعوث نشده بود .

و ثامناً - میرزا خود در موارد زیادی به پیروی و تبعیت خود از سید باب تصریح میکند ، مخصوصاً در نوشته‌های اولیه خویش ، چنانکه در بدیع (۲۳۵) میگوید :

فَوَضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ وَ تَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ وَ أَنْتَ حَسْبِي وَ مُعِينِي وَ نَاصِرِي وَ بِكَ اِكْتَفَيْتُ عَنِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَ الْحَمْدُ لَكَ إِذَا أَنْكَ أَنْتَ مَعْبُودِي - الخ .

موعود و مُنْتَظَرِ دَوِّمِي !!

و عجیبت و شگفت‌انگیزتر اینستکه : چون میرزا بهاء باریکه نبوت نشسته و اغنام آهیرا بدور خود جمع نمود ، موضوع نبوت و مقام خود را اصل مسلم گرفته ، و خود را باز مانند باب شخص موعود و منتظر دید چنانکه در اقدس (ص ۱۰ س ۱۶) میگوید :

لَمَّا جَاءَ الْوَعْدُ وَ ظَهَرَ الْمَوْعُودُ اِخْتَلَفَ النَّاسُ وَ تَمَسَّكَ كُلُّ حِزْبٍ بِمَا عِنْدَهُ مِنْ الظُّنُونِ وَ الْأَوْهَامِ - هنگامیکه شخص موعود ظاهر شد مردم اختلاف کردند و هر کسی بظن و وهم خود سخنی گفته و استدلال نمود .

در صورتیکه مسلمین از هزار سال پیش منتظر ظهور امام دوازدهم از اولاد حضرت سیدالشهداء (ع) هستند که او پسر نهم آن حضرت و بنام حضرت محمد مهدی و پسر بلافضل حضرت امام حسن عسکری (ع) است که در پرده غیبت

مستور میباشد ، و بجز آن حضرت در خلال این هزار سال شخص دیگری منتظر نبودند ، و تمام مسلمانان جهان از سال نخست ظهور اسلام تا امروز همه اتفاق دارند که : پیغمبر اسلام آخرین پیغمبری است که پس از آن حضرت ، پیغمبری نخواهد آمد . و این معنی یکی از ضروریات عقائد مسلمین بوده ، و هیچگونه جای تردید و شکی نبوده است .

پس وعده ای از شخص دیگر نگرفته بودند ، و مسلمین موعودی نداشتند و منتظر امام و پیغمبری بجز پسر بلافضل حضرت عسکری (ع) نبودند ، و آن حضرت هم که تا امروز ظاهر نشده است ، اگرچه صدها مدعیان دروغی در بلاد مختلف جهان پیدا شده ، و هر یکی جمعیرا براه ضلالت و باطل کشیده است .

و چقدر این دو نفر حرفهای نسنجیده و متخالف میگویند : گاهی سید باب دعوی بابیت از طرف امام میکند ، و گاهی دعوی امامت و قائمیت میکند ، و گاهی دعوی نبوت میکند ، و گاهی دعوی الوهیت میکند ، و سپس میرزا بهاء نیز که می بیند دنیا جنگل و هرج و مرج است شروع بدعوت کرده و خود را موعود و منتظر مردم میخواند ، و بزور اصرار میکند که مردم مرا خواسته و انتظار ظهور مرا داشتند ، و بکلی دعاوی و نوشته ها و سخنان سید باب را زیر پا گذاشته و تمام آنها را معدوم فرض می کند .

و در اینجا نیز حیلهورزی و خیانت دیگر حضرات روشن میشود ، زیرا نویسندگان این طائفه در مقام اثبات سید باب و میرزا بهاء که هر یک بطور استقلال دعوی ظهور و موعودیت و منتظر بودن نموده اند ، مجبور شده اند باینکه : روایات مربوطه بامام دوازدهم (ع) را دو قسمت نموده (البتّه هزار یک روایات که قابل

تطبیق و تأویل است ، آن هم با تقطیع و تبدیل کلمات (بعضی را بسید و برخی را بمیرزا منطبق نمایند ، و گاهی هم اشتباه کرده یک عنوانرا بسید و هم بمیرزا تطبیق داده‌اند .

و بسی خنده‌آور است که اینها خودشانرا موعود و منتظر مسلمین میدانند ، و در عین حال روایاتیرا که مربوط بغیبت و ظهور و امام منتظر است ضعیف و موهوم معرفی میکنند . بهاء در اقتدارات (ص ۱۵۰ س ۱) میگوید : مشاهده در اهل فرقان نمائید که کلاً قصص قبل و اوهام ، از سبیل مالک آنام دور نمود و اگر از علامات و اخبار و شرائط موهومه که در دستشان بود چشم میپوشیدند... الخ .

پس در صورتیکه روایات مربوطه بامام دوازدهم ضعیف و موهوم است : از کجا عنوان قائمیت و منتظر بودن را استفاده میتوان کرد ، و زمینه برای این عناوین باقی نخواهد ماند . آری این حرف در مقابل روایات کثیره و اخباریکه قابل تطبیق باین مدّعیان نبوده و بلکه از هر جهت منافی دعاوی و مخالف اوصاف آنان است : ضروری و لازم بوده است ، و میرزا چاره‌ای بجز این حرف نداشته است .

نمونه از تأویل علائم ظهور

در مکاتیب عبدالبهاء (ص ۳۵۲ س ۸) میگوید : اگر اهل فرقان فریاد برآرند که حضرت اعلیٰ روحی له الفداء فرمودند من موعود فرقانم و قیامت بر پا شد و طامّه کبری ظاهر گشت ، ان کان هذا هو القائم الموعود : اَیْنَ سَیْفُهُ الْمَسْلُولُ وَ اَیْنَ لَوَائِهُ الْمَعْقُودُ وَ اَیْنَ جُنُودُهُ الْمُجَنَّدَةُ وَ اَیْنَ الْأَعْنَّةُ وَ الْأَسِنَّةُ اَیْنَ تَرَوِجُهُ لِلشَّرِیْعَةِ الْغَرَّاءِ وَ اَیْنَ تَعْمِیْمُهُ لِلطَّرِیْقَةِ السَّمِیْحَةِ الْبِیْضَاءِ اَیْنَ طَیْرَانِ الثُّقْبَاءِ وَ الثُّجْبَاءِ وَ اَیْنَ اجْتِمَاعُهُمْ

فِي أُمَّ الْقُرَىٰ أَيْنَ الْقِيَامَةُ الْكُبْرَىٰ أَيْنَ الْمِيزَانُ أَيْنَ الصِّرَاطُ أَيْنَ الْحِسَابُ أَيْنَ الْجَحِيمُ الْمُتَسَعَّرَةُ وَ أَيْنَ الْجَنَّةُ الْمُتَبَهَّجَةُ أَيْنَ الْكَوْثُرُ وَ السَّلْسَبِيلُ وَ أَيْنَ الْكَاسُ الْمَمْرُوجَةُ بِالْكَافُورِ وَ الزَّنَجَبِيلِ أَيْنَ الْحُورِيَّاتُ الْقَاصِرَاتُ الطَّرْفُ فِي الْخِيَامِ وَ أَيْنَ الْوِلْدَانُ الْمُخَلَّدُونَ كَأَنَّهُمْ لَوْلُوٌّ مَكْنُونٌ أَيْنَ الْمَلَائِكَةُ الْغَلَاطُ الشِّدَادُ وَ أَيْنَ السَّلَاسِلُ وَ الْأَغْلَالُ وَ أَيْنَ وَ أَيْنَ ، حضرت اعلى روحى له الفداء ميفرمايند كه : جميع اين شروط و علائم و وقايع در لَمَحَ الْبَصَرِ واقع ولكن ناس از مشاهده اش مُحتَجَب ... الخ . نميدانم شروط و علائميكه احدى در دنيا بحقيقت و معانى آنها متوجه نيست و بايد پس از ظهور و وقوع از جانب شخص مدعى تفسير بشود : براى چه ذكر ميشود ؟ و فائده اينگونه از علائم چيست ؟ و آيا شخص عاقل چنين علامت و نشانه اى را ذكر ميكند ؟ و آيا آدم خردمند از اين قبيل علائم و آثار (نشانه هاىيكه فقط طبق تفسير و ادعاى شخص مدعى صورت خارجى پيدا مى كند) ميتواند بصدق مدعى پى برده ، و دعوى و گفتار او را تصديق بنمايد ؟

اگر بشما گویند : اين صد تومانرا ميبريد و در كوچه معین بيك نفر سيديكه نامش محمد و پسر حسن از طائفه فلان و در علم و دانش و معرفت در مرتبه اول بوده و داراى مرتبت و مقام و شخصيت و جلال و عظمتى است ، ميدهيد ، و متوجه باشيد كه : پيش از رسيدن بآن كوچه يكنفر دجال (دروغگو) خود را باو شبیه کرده ، و مقام او را دعوى ميكند ، مبادا گول او را خورده و حرفهاى او را باور كنيد . پس شما حركت کرده و پيش از رسيدن بآن كوچه با يكنفر مصادف شده ، و از آن شخص ، مطلوب خودتانرا استفسار مينمائيد ، آن شخص اظهار ميكند : من همان آدمى هستم كه شما در جستجوى او هستيد .

شما جواب میدهید : نام شما و نام پدر شما بمحمد و حسن تطبیق نمی‌کند ، شما علم و دانش و معرفتی ندارید ، شما جلال و عظمتی ندارید ، من علائم دیگریرا که در نظر دارم هیچگونه بشما منطبق نمی‌شود .

آنمرد می‌گوید : منظور از محمد و حسن ، پسندیده بودن خود ، و حُسن اخلاق و رفتار پدر او است ، و من دارای علوم حقیقت و معارف روحانی هستم که مردم از آنها بی‌بهره هستند ، من دارای کمال و جلال معنوی و ثروت و غنای باطنی و قلبی هستم ، و سپس یکایک آن آثار و علائم را تأویل و تفسیر نماید .

آیا شما (اگر عقل و خرد داشته باشید) سخنهای او را باور میکنید ؟ آیا حرفهای او را تصدیق نموده و آن مبلغ را بدست او میسپارید ؟ و آیا در اینصورت عقلای جهان شما را مذمت و تقبیح نمی‌کنند ؟ واقعا اگر کسی تا این اندازه روی کنایه و مجاز و اشاره و تأویل سخن بگوید : آیا سخنهای او سزاوار اعتماد میباشد ؟ پس در اینصورت ما میتوانیم همه حقایق و تکالیف و اوامر را تأویل کرده و بگوئیم : منظور از صلوة دعاء خواندن و منظور از دعاء هم دعوت کردن خدا و منظور از دعوت خدا دعوت مظهر او و معنای دعوت مظهر خدا دعوت خود و مقصد از دعوت خود برآوردن تمایلات نفسانی و شهوات میباشد ، و همچنین زکوة و حجّ و جهاد و غیر آنها .

پس ما در اینصورت بکدام سخن و کدام کلمه و لفظی میتوانیم اعتماد و اطمینان نموده ، و دل بدهیم .

ما می‌گوئیم (چنانکه جناب بهاء میگوید) قیامت یعنی قیام یکنفر برای اصلاح حال مردم ، بهشت یعنی باغ وصال و لقای شخصی که دعوی مقامی می‌کند ، جهنّم

یعنی بآتش فراق و جهل و خلاف سوختن ، خداوند یعنی آن شخصیکه شما را تعلیم و تربیت میکند ، معجزه یعنی عاجزکننده یکمشت عوام و احمق و نادان (از دعویهای پوچ و طلا و نقره و حيله و تزوير و سياست و تدبير) کتاب آسمانی یعنی آن کلماتیکه از سمای فکر و روح بزبان جاری میشود ، و همچنین سائر قسمتها .

پس آئین و دین یعنی چه ؟ پس با امکان این تأویلات و احتمالات چرا مردم بیچاره را زیر بار تکلیف و قوانین میبرید ؟ پس چرا نمیگذارید مردم با آزادی و حرّیت زندگانی داشته باشند ؟

آری هرکسی در اینصورت مشتبه میشود ، زیرا نمیداند خدا و دین و پیغمبر و قیامت و بهشت و جهنم و و و حقیقتی برای آنها هست ، یا اینکه تأویل و معنای دیگری دارند .

و ممکن است جناب بهاء از اینمطلب آگاهی یافته ، و برای اینکه خدمت بزرگی بافرد بشر صورت داده ، و مردم را از محیط قیودات دین و تکلیف برهاند : شروع باین تأویلات عجیب و غریب نموده ، و باین وسیله سختی حدود و مقرّرات و احکام ادیانرا از میان برداشته ، و حرّیت تمام و آزادی کاملی بجهانیان عنایت فرموده است .

و جناب عبدالبهاء که از اسرار اینمرام آگاه بودند ، باز بفاصله دو ورق در صفحه (۳۵۸) مکاتیب ، باین معنی تصریح میکنند : این امور که ذکر شد (وحدت سیاست وحدت آراء وحدت آزادی وحدت وطن) جمیعا قطعی الحوصلست زیرا قوتی ملکوتی مؤید آن ، ملاحظه نما که در ایران اجناس مختلفه و مذاهب متباغضه و آراء مختلفه بدرجه بود که بدتر از جمیع جهان بود ، حال بنفحات قدس

چنان ارتباط و التیامی حاصل گشته ... و در محافل عظیمه مسیحی و موسوی و زردشتی و مسلمان در نهایت الفت و یگانگی و محبت و آزادگی و سرور و فرح با هم مجتمع و مؤانس و مجالسند و ابداً فرق در میان نه ، ملاحظه نما که قوه اسم اعظم چه نموده .

واقعاً آفرین بر قدرت و نفوذ معنوی و حکومت سیاسی این اسم اعظم که نه تنها حقیقت اسلامی و تعصب و حرارت دینی را از میان افراد مسلمان برده است ، بلکه از علاقه و حرارت مسیحیان و جهودان و زردشتیان هم کاسته است ، طوریکه همه با نهایت محبت و یکرنگی در تحت وحدت آزادی و وحدت سیاست و وحدت وطن ، زندگانی کرده ، و حدود و قیود دین و وطن و آئین را از سر بدر نموده‌اند . آری اینست مرام بهائیت .

و مؤید این مطلب است که : جناب عبدالبهاء در جملات گذشته بطوریکه نقل کردیم نه تنها علائم ظهور قائم موعود را بسخره و استهزاء و تأویل تمام کرده است ، بلکه علائم قیامت و دوزخ و بهشت و جهان دیگر را نیز (میزان و صراط و حساب و ملائکه و حور و کوثر و غیر اینها) در ردیف علائم ظهور شمرده ، و همه را واقع شده و منقضی و تمام شده میدانند ، (جمیع این شروط و علائم و وقایع در لمح البصر واقع) اینستکه میگوئیم : بهائیت آزادی مطلق و حریت کلی بمردم میبخشد ، و مردم بیچاره را از زیر بار تکلیف و حدود و جزاء و دوزخ و عذاب و آخرت و حساب و کتاب میرهاند .

باید از این دین‌ساز و قانون‌گذار قرن نوزدهم تشکر کرده ، و باین طرزاری و استادی و افسونگری آفرین گفت .

فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لِّمِمَّا يَكْسِبُونَ .

نتیجه گفته‌های پیش

پس معلوم شد : آن مهدی موعودیکه حضرات ائمهٔ اسلام خبر داده‌اند ، و بزرگان و علماء و محدثین گفته‌اند ، و مسلمین و مخصوصاً جمعیت شیعه منتظر او هستند : غیر از جناب سید باب و میرزا بهاء است ، و اوصاف و علائم و اسم و رسم و حسب و نسب او هیچ‌گونه بسید و میرزا منطبق نمیشود .

یکی از مبلغین مشهور این طائفه نقل میکرد که : وارد یک آبادی شده و شروع به تبلیغ نمودم ، و اظهار میکردم که امام دوازدهم و حجةٔ منتظر و مهدی موعود ظهور کرده است و ما هنوز در خواب غفلت و جهالت غنوده‌ایم دیدم بچه سیدی نزدیک آمده و در وسط اظهارات من گفت : آقا این مهدی موعود اسم خود او و اسم پدرش چیست ؟ گفتم اسمش سید علی محمد و اسم پدرش سید محمدرضا است . گفت : این شخص هیچ‌گونه بما مربوط نبوده و ما انتظار او را نداریم ، ما منتظر مهدی پسر امام حسن عسکری (ع) هستیم ، و این مهدی که او را معرفی میکنید : مال خود شما باشد . مردم آبادی از شنیدن این سخن بخود آمده ، و مرا از آبادی بیرون کردند .

و من در مدت عمرم مانند آن ساعت سرافکنده و شرمسار و مبهوت نشده بودم . و اگر کسی بخواهد بطور تفصیل از شرح حالات و تفصیل غیبت و جریان ظهور حضرت بقیهٔ الله امام دوازدهم (ع) آگاه شود : مراجعه نماید بکتابهای مستقلی که

در این موضوع تألیف شده است^۱.

۱- کتابهایی نیز بفارسی در شرح حال حضرت بقیةالله (ع) و کیفیت ظهور او تألیف کرده‌اند، و طالبین خوب است بآنها مراجعه کنند، مانند نجم‌الثاقب و دارالسلام و قسمت آخر منتهی‌الأمال و حق‌الیقین و غیر آنها.

اصل سوم

مقام نبوت

نبوت یعنی چه ؟

شخص نبی چه ارتباطی با خداوند دارد ؟

نبوت برای چیست ؟

آیا هر شخصی میتواند نبی باشد ؟

ما از کجا و بچه نشانه‌ای شخص نبی را میتوانیم بشناسیم ؟

پیغمبر فردیست از افراد انسان که بواسطه صلاح عمل و خلوص نیت و صفات پسندیده ذاتی و اخلاق کریمه او ، در مورد لطف و عنایت خداوند متعال قرار گرفته ، و ارتباط مخصوص و اتصال معنوی روحی پیدا کرده ، و سپس روی مأموریت ؛ در میان خلق و خالق متعال وساطت نموده ، و اوامر و سفارشها و پیغامها و فرمانهای پروردگار جهان را بمردم میرساند .

پس پیغمبر نماینده حق و خلیفه پروردگار متعال و واسطه در میان خالق و مخلوق است ، اینستکه اطاعت امر او بر همه واجب و لازم بوده ، و مخالفت او در حقیقت ، مخالفت کردن از حق و سرپیچی نمودن از اوامر پروردگار متعال خواهد بود .

و چون تشخیص مقام نبوت و فهم صدق دعوی او برای عموم افراد مشکل بلکه ممتنع است: لازم میشود پیغمبریکه مدعی این مقام است در دست خود علامت و آیت و نشانه داشته؟ و بواسطه آن علامت صدق دعوی خویشرا باثبات برساند. و البته این آیت لازم است طوری باشد که: دیگران از داشتن آن عاجز و از تحصیل آن ناتوان باشند.

پس شخصیکه خود از مراحل حقیقت و روحانیت و صلاح رفتار و کردار دور است، و یا در دست خود چنین آیت و معجزه‌ای (آنچه دیگران از آوردن آن عاجز باشند) را ندارد، و در عین حال دعوی مقام نبوت و رسالت را میکند: جنایت بزرگ‌ترا مرتکب شده، و هزاران مرتبه از سارقین و خائنین و قُطّاع‌الطریق معمولی بدتر و وقیحتر است.

و هر یکی از انبیای سلف در دست خود آیت و معجزه‌ای داشته، و باستناد آن، دعوی مقام شامخ نبوت مینموده است.

و پیغمبر اسلام گذشته از خوارق عادات و معجزات بسیار: آیات قرآن مجید را در دست داشته، و در محیطی که یگانه شوق و علاقه اهالی بگفتن جملات فصیح و بلیغ عربی بوده، و تنها افتخار آنان بسرودن اشعار خوب و جالب و فصیح بود: فرمود - قرآن آیت حق و علامت نبوت من است و اگر جنّ و انس پشت به پشت همدیگر بدهند از آوردن مانند آن عاجز خواهند بود.

پس دعوی نبوت ملازم است با داشتن معجزه و آیت، و اگر نه: هر شخص عارف و دانشمند و زیرکی میتواند دعوت مقام نبوت کرده، و جمعیرا باطراف خود جلب نماید.

و در این صورت اوضاع امور مختل گشته ، و هر کسی روی هوس و فکر و خیال خام خود شروع بوضع قوانین و جعل احکام و ساختن قواعد و عقائد جدیدی خواهد کرد .

اشتباه بزرگ باب و بهاء

و در اینجا اشتباه بزرگی از سید باب و میرزا بهاء ظاهر شده ، (و خیال میکنم اشتباه عمدی بوده است) و تصوّر کرده‌اند که منظور از آیت : ساختن جملات عربی یا فارسی است که مانند آیات قرآن موزون و سبک خاصّی داشته باشد . اینستکه در کتاب اقدس و در ألواح باب و بهاء این سبک رعایت و منظور گردیده ، و بنام آیت آسمانی در میان مردم عوام منتشر شده است . و چون دستشان از همه جا کوتاه، و قوطی معرکه ایشان از هر رنگ و نیرنگ خالی بوده : تنها باین قسمت متوسل شده‌اند ، و اینستکه میرزا بهاء در بدیع (ص ۲۱۸ س ۱۱) میگوید : اگرچه **وَاللّٰهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** هرگز جمال ابهی جز آیات منزله که از سماء احدیت نازل است حجّت و میزان امر نفرموده‌اند . و در صفحه (۲۱۷) میگوید : **مَنْ بِهِمَانِ حَجَّتْ نَقْطَةُ أُولَىٰ ظَاهِرِ شَدَاهِم بِلِ اعْظَمِ لَوْ أَنْتُمْ تَشْعُرُونَ وَاللّٰهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** که ابداً دوست نداشته‌اند جز بنفس ظهور و آیات منزله احدی در اثبات امرشان استدلال نماید ... و خود نقطه بیان هم روح ما سواه فداه جز بآیات استدلال نفرموده‌اند چنانچه در مجالس عدیده ایشان را حاضر نمودند و برهان طلبیدند جز آیات از آن مکمن اسماء و صفات ظاهر نشد و هر یک از عبادهم که طلب حجّت و برهان نمودند جواب صادر که بآیات الهی ناظر باشید

چه که حجّت لم یزل آیات الله بوده و کلّ من علی الأرض را همین حجّت کافی است .

پس بموجب این کلمات یگانه آیت و تنها راه حقیقت و مسلک بهائیت و بابیت همان آیات نازله و کلمات ساختگی باب و بهاء است ، و بخاطر همین امر در این کتاب نظر اولی ما نقل خود آن کلمات (آیات آسمانی باب و بهاء) است تا مطالعه کنندگان در پیرامون آنها تدبّر و تعقل نموده ، و میزان عقل و رأی و معرفت جناب میرزا و سید باب را بدست آورند . و اگر نویسنده در تعقیب آن کلمات سخنی گفته‌ام : استطرادی و ضمنی بوده است .

ولی ناگفته نماند که : آیات منزله میرزا یا باب نه تنها آدم بیطرف را بسوی ایشان جلب و موجبات حسن عقیده و تمایل و علاقه را فراهم نمیآورد ، بلکه بعکس : مراتب جهل و نادانی و گمراهی و حبّ ریاست و شهوت و شهرت آنان را بطور قطع و وضوح باثبات میرساند .

اعجاز آیات بهاء و باب

چه خوب گفته است شخص معترض در صفحه (۲۶۱) همین کتاب بدیع که : اگر مدّعی حجّتی غیر از آیات دارند بفرمایند ، و اگر ندارند و همین آیات است : میرزا یحیی (صبح ازل برادر بهاء) علاوه از نصّ صریح در مقابل ایستاده ، و ادّعی بالاتر و بیشتر و بهتر دارد ، و مجلّدات کثیره در دست دارد .

و خیلی خنده‌آور است پاسخ جناب میرزا در صفحه (۲۶۲) که میگوید : این تصریحاً مخالف است بآنچه نقطه بیان روح ما سواه فداه در کلّ بیان نازل فرموده :

و مَنْ تَكَلَّمَ بِهَذِهِ الْكَلِمَةِ أَوْ يَتَكَلَّمُ لِعَيْنٍ وَ يَلْعَنُهُ كُلُّ الذَّرَّاتِ ... نقطه بیان در کلّ بیان تصریحاً فرموده که حجتّ ظهور بعد غیر آیات نبوده و نخواهد بود ... و اگر نزد نفسی یک قطعه از یاقوت باشد و نزد نفسی صد هزار خروار حصاة حال کدام یک را غنی میدانی و اللّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مجلّداتی که میگوئی از برای این خوب است که به آب محو شود ... الخ .

این برهان (دلیل بودن حرف زدن بر مقام نبوت) اگر صحیح باشد ، جناب میرزا خدمت بزرگی بجهانیان انجام داده ، و مردم را از زیر بار تکلیف و عبودیت رهانیده است : زیرا مقام الوهیت و ربوبیت را که در کلمات خود چنانکه خواهد آمد بهر شخص بی سر و پائی (باب ، قُدّوس ، بابالباب ، خود میرزا) ارزانی داشته است ، و مردم از جهت خالق ایمن شده‌اند .

و أمّا مقام نبوت : آن هم که بقول سیّد باب و میرزا بهاء فقط محتاج بنزول آیات است (سخن گفتن بزبان عربی یا فارسی بطرز آیات قرآنی که قطعه‌قطعه باشد) پس در اینصورت بچه‌ها و جوانهای حجاز و سوریه و عراق یا اعرابیکه روی فصاحت حرف میزنند : لازم است مرسل رسل و خدای انبیای قرن نوزدهم باشند .

و در این صورت میباید : صدها امثال حریری که جناب باب و بهاء از فهمیدن جملات ایشان عاجزند ، در رأس مقام نبوت و رسالت قرار بگیرند .

بلکه بچه‌های خود جناب میرزا که نشو و نما و تربیت و تعلیمات آنها در محیط عربستان بوده ، و بمراتب فصیحتر و بلیغتر و صحیحتر از خود جناب میرزا حرف میزدند : از لحاظ مقام نبوت بالاتر و برتر باشند . اینستکه ملاحظه میشود : مکاتیب میرزا عباس و میرزا محمدعلی هیچگونه طرف نسبت با مکاتیب میرزا بهاء نیست ،

و بطور مسلّم عبارات اقدس و الواح دیگر که از آثار اواخر عمر میرزا بهاء است ، و تفاوت واضح و فرق بسیاری با عبارات کتاب بدیع دارد : در تحت نظر بچه‌های او (که در آن موقع بزرگ شده و بالوهیت میرزا کمک شایانی کرده‌اند) یا اشخاص دیگر (چنانکه آواره و دیگران هم اشاره نموده‌اند) تنظیم شده است ، و یا اینکه میرزا شب و روز در تکمیل ادبیات خود سعی و جدّیت نموده ، و مراتب فضل خود را بمرتبه اقدس رسانیده است ، و یا اینکه خدای میرزا در نازل کردن آیات استاد شده .

و معترض هم در کتاب بدیع صفحه (۲۷۰) باین قسمت اشاره میکند که :
عجب‌تر از این خودشان ادّعی آن دارند که عبارات من آیه است ، و رسولان ایشان میگویند اطفال هفت ساله ایشان هم آیه میگویند ، پس کجا آیات من یُظهِرُهُ اللهُ دلیل حجّیت او خواهد بود که خلق او هم آیه گوید و پسر کوچک ایشان هم آیه گوید ؟

شگفت‌تر اینست که : جناب میرزا در پاسخ این اعتراض در همان صفحه زود آیه نازل کرده و گفته است - بَلَىٰ إِنَّهُ لَو يُرِيدُ أَنْ يَنْطِقَ كُلُّ نَفْسٍ بِثَنَاءِ نَفْسِهِ لَيَقْدِرُ وَ أَنَّهُ لَهُو الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ - اگر او خواست کسیرا بثناء خود گویا کند البته قادر خواهد بود . آری چون پاسخ دادن از این اعتراض از لحاظ مقام نبوت جناب میرزا سازگار نبوده و درست نمی‌آمد : هرچه زودتر در عرش الوهیت برقرار شده ، و از وجهه خدائی او این پاسخ با یک آیه مختصری صادر شده است .

ولی جناب میرزا از این جهت غفلت نموده است که چون میزان نبوت را نزول آیات قرار داده است ، و ضمناً از دیگران هم آیاتی نظیر آیات ایشان صادر شده

است: پس مقام نبوت همه آنان ثابت میشود. و البته پیغمبران این طوری خدائی هم مانند جناب میرزا لازم دارند. این است که جناب میرزا مقام الوهیت را نیز حیازت میکند، و مانعی هم ندارد که خدای آنان جناب میرزا باشد.

و اگر بمقام شامخ جناب میرزا جسارت نباشد، این بنده قاصر و جاهل دعوی میکنم که من حاضرم؛ جناب شوقی افندی پیشوای فعلی بهائیان، آیات چندی را از آیات منزله و فصیحه جناب بهاء انتخاب نماید، و ضمناً پنج نفر از ادبای و دانشمندان بیطرف جهان را نیز معرفی کند، و بنده هم در مقابل، آیاتی بهمان طرز و سبک در ظرف پنج دقیقه بسازم و باقضاء و حکومت آن پنج نفر اگر در این مسابقه جناب بهاء برنده شدند بنده خودم که مسلم است و جمع زیادی هم بهمراه خود بالوهیت ایشان ایمان خواهیم آورد.

و اگر جناب شوقی افندی بالوهیت و مقام روحانیت میرزا اذعان و ایمان دارد: لازم است در این عمل مسامحه و سستی را روا ندیده: و برای پیشرفت مرام خودشان و هدایت مردم محجوب این وظیفه بزرگ خود را انجام بدهد، زیرا ایشان باید پیش خود یقین داشته باشند که: این بنده عاجز (مخصوصاً در صورتیکه اعتقادی بخدای منزل آیات و پیغمبر قرن نوزدهم ندارم) در این مسابقه برنده نخواهم شد^۱.

ولی شما بیقین بدانید که: نه تنها در این مسابقه شرکت نمیکنند، بلکه برای احتجاج کتبی نیز که بوسیله یکی از روزنامه‌های بیطرف جهان صورت بگیرد:

۱- جناب شوقی افندی پس از طبع اول این کتاب حدود دو سال زنده بوده، و با اینکه این کتاب در همه جا منتشر شده و حتی همه مبلغین بهائی این کتاب را خریده و خواندند، با این حال جوابی از طرف آنان داده نشد، و تا قیامت هم جواب نخواهند داد.

حاضر نخواهند شد .

اینستکه ما میفهمیم : این خدا و این پیغمبر از کجا آمده‌اند و مقصدشان چیست و برای چه آمده‌اند ؟

آری در یکی از محافل بهائی که در حدود بیست نفر از بهائیان محترم و دو نفر مبلّغ فاضل و تحصیل کرده (بعد از مدّتی که خوب رفیق شدیم فهمیدم که در باطن معتقد نیستند) ایشان حضور داشتند ، پس از مذاکرات مفصّل و گفت و شنیده‌های طولانی ، یکی از آن مبلّغین شروع بتعریف کردن و اعجاز و خارق‌العاده بودن آیات جناب میرزا نمود ، بنده هم همین پیشنهاد را نمودم ، و گفتم در همین این مجلس شما آیاتی را انتخاب و امضاء کنید ، بنده هم آیاتی از خودم بسازم ؛ و در یکی از روزنامه‌ها منتشر کنیم ، و چند نفر از دانشمندان این مملکت را که با بیطرفی مشهورند ، حکم قرار میدهیم ، و هرطوریکه آنان حکومت کرده و حکم دادند تسلیم بشویم ، و باین گفت و شنید خاتمه بدهیم ، متأسفانه قلم که اینجا رسید سر بشکست .

و باز در ایقان (ص ۱۳۴ س ۷) میگوید : و حال ملاحظه فرمائید که در جمیع کتاب (قرآن) جز آیات را که حجّت قرار فرموده برای معرفت مظاهر جمال خود ، دیگر امری ذکر شده تا بآن متمسک شوند و اعتراض نمایند ؟ بلکه در همه موارد بر منکرین آیات و استهزاء کننده آن وعده نار فرموده‌اند ، حال اگر کسی بیاید (منظور سیّد باب است) بکرورها از آیات و خطب و صحائف و مناجات بی آنکه بتعلیم اخذ نموده باشد ، آیا بچه دلیل میتوان اعتراض نمود ... الخ .

آری دلیل ما همین است که گفته شد : زیرا اگر منظور از آیات تلیق کلمات و

ترکیب جملات بتقلید قرآن باشد (آن هم با هزاران اغلاط لفظی و معنوی و بدون رعایت قواعد ادبی) هر کسی که مختصر اطلاعات علمی داشته باشد بر این امر قادر خواهد بود ، بنده خودم صد مقابل بهتر و فصیحتر از آیات ایشان ، میتوانم آیه و جمله بنویسم ، ولی مانعی که دارم این است که نمیخواهم خود را رسوا کنم ، و در مقابل آیات معجزآسای قرآن مجید آبرو و حیثیت خود را ببرم .

جناب میرزا از آیات (قُلْ لئن اجتمعتِ الإنسُ و الجنُّ علی أن یأتوا بِمثلِ هذا القرآنِ ... الخ ، قُلْ فأتوا بِسورةٍ مثله ... الخ) غفلت نموده ، و یا اینکه از روی کم‌لطفی اسمی از آنها نبرده ، و چنان در نظر دیگران مجسم میکند که : قرآن هم مانند کلمات سید باب فقط و فقط دعوی بلادلیل و لاف خالی است .

و در قرآن مجید برای انبیاء و مظاهر الهی خوارق و دلایل و معجزات زیادی بیان کرده است ، و جناب میرزا در اینجا نیز خود را به تجاهل زده و همه آنها را نفی میکند .

آیا طوفان نوح و آتش ابراهیم و عصای و دست موسی و ناقه صالح از دلایل انبیاء و مظاهر حق محسوب نمیشوند . در کجای قرآن هست که : یکی از انبیای الهی در مقابل قوم خود و در جواب آنان فقط نزول آیات را (آنها آیات مطلق) دلیل نبوت خود قرار دهد ؟ و آیا مردم دانشمند باین حرف نمیخندند ؟

گذشته از اینها وجود خود صبح ازل (میرزا یحیی) جواب تکوینی جناب میرزا میباشد ، زیرا میرزا یحیی هم آیات زیادی چون آیات میرزا نازل کرده ، و هم دعوی مقام ظهور مینمود ، و علاوه از اینها مورد عنایت و توجه مخصوص سید هم بوده است ، بلکه خود میرزا در حدود ده سال در مقابل او خاضع و خاشع بوده است .

آری میرزا یحیی آیات زیادی نازل کرده و کتابهایی چون کتابهای میرزا تألیف نموده است ، و در مقابل شدائد و سختیها و سجن و حبس و تبعید صبر کرده ، و در امر و دعوی خود استقامت ورزیده است .

پس اگر نزول آیات دلیل است این آیه ، و اگر صبر و تحمل برهان است این صبر و تحمل ، و اگر استقامت علامت است این استقامت ، و از فضائل و خصوصیات زائده میرزا یحیی هم صرفنظر میکنیم .

طلب مبارزه میرزا بهاء

میرزا در الواح بعد از اقدس (ص ۱۸۰ س ۱۰) گوید : *إِنَّا نَزَّلْنَا لِأَحَدٍ مِنَ الْأُمَرَاءِ مَا عَجَزَ عَنْهُ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ وَ سَأَلْنَاهُ أَنْ يَجْمَعَنَا مَعَ عُلَمَاءِ الْعَصْرِ لِيُظْهِرَ لَهُ حُجَّةَ اللَّهِ وَ بُرْهَانَهُ وَ عَظَمَتَهُ وَ سُلْطَانَهُ وَ مَا أَرَدْنَا بِذَلِكَ إِلَّا الْخَيْرَ الْمَحْضَ -* ما نازل کردیم بیکی از امیران آنچه را که همه مردم از آن عاجز هستند و درخواست نمودیم که جمع کند ما را با علمای عصر تا حجت و برهان و عظمت و سلطنت خدا ظاهر شود و اراده نکردیم مگر خیر تنها را .

اولاً - بحث و گفتگو در مطالبی میشود که مورد تردید و اختلاف و قابل انتقاد و اثبات و ردّ در میان اهل فضل و تحقیق و نظر باشد ، و ما اگر امروز به دانشمندان و فلاسفه جهان اعلان کنیم که : بیائید و در موضوع تاریکی شب یا شیرینی عسل یا در امر محسوس دیگری با همدیگر مباحثه و جدال کنیم ، البته کسی به این پیشنهاد پاسخ نداده ، و باستهزاء و مسخره تلقی خواهند کرد .

و یا اگر شخصی پس از تحصیل مختصر و پیش از اتمام رشته تحصیلات خود :

دعوی برتری و تفوق و افضلیت و اعلیّت کرده ، و بگوید من از همه دکترا و فیلسوفها و پروفیسورها و دانشمندان جهان بالاتر هستم ، و حاضرم با آنان وارد بحث و مذاکره بشوم ، البته در این صورت کسی بحرف و دعوی او اعتنائی نکرده ، و بجز ریشخند و مسخره و استهزاء و یا سکوت پاسخی باو نخواهند داد .

و سید باب پیش از میرزا بهاء از این حرفهای مسخره آمیز زیاد گفت ، و ناصرالدین شاه برای رفع اشتباه و سوء تفاهم مردم عوام مجلسی در تبریز در حضور خود تشکیل داده و انصافا مقام فضل و روحانیت و همه حقیقت نبوت او بهمه حاضرین روشن و آشکار گردید !! و در اینصورت محتاج به تشکیل جلسه ثانوی نبوده است .

ثانیاً - مسلمانان جهان از دوازده قرن پیش همه و همه معتقد هستند که : دین مقدس اسلام آخرین دین آسمانی بوده ، و پیغمبر اسلام خاتم پیغمبران و قرآن مجید آخرین کتاب دینی است .

مسلمانان این عقیده را بعبارت های مختلف از پیغمبر اسلام و حضرات ائمه (ع) استماع کرده ، و در خود قرآن مجید هم بتعبیرات مختلف باین معنی اشاره و تصریح فرموده است .

و اگر کسی در مقابل این سخن تأویلاتی بگوید و مطلب را باین طرف و آن طرف بزند : مانند اینستکه تاریکی شب را انکار کرده ، و برای مشتبه ساختن طرف شروع بتأویل و ذکر ادله کند .

ثالثاً - گذشته از اینها : کسیکه پیغمبر است ، لازمست در دست خود برهان و علامتی (معجزه) داشته ، و جاهل و عالم در مقابل آن سر خضوع و عجز و تسلیم

فرود آورند . و دعوی آنکه : من بیکی از امراء چیزی فرستادم که همه اهل عالم در مقابل آن عاجز هستند ، آیا مسخره نیست ؟ خوب بود آن چیز را بیان میفرمود که همه میدیدند و میدانستند و آیا آن چیز نامه و نوشته تنها بود و یا چیز دیگر ؟ و آیا مراد نامه ناصرالدین شاه است یا چیز دیگر ؟

حضرت عیسی هنگامیکه دعوت کرد ، فرمود : من مرده را زنده میکنم . و حضرت موسی فرمود : دست من مانند آفتاب میدرخشد ، و عصایم بصورت اژدرها درمیآید . حضرت رسول (ص) فرمود : تمام فصحاء جمع بشوند نمیتوانند نظیر یکسوره از سوره های قرآن را بیاورند .

و در عین حال : مرده را زنده کرده ، و عصا را اژدرها نموده ، و آیات و سوره های قرآن مجید را در مجالس و مجامع عمومی منتشر کرده ، و بدون اینکه متوسل بتأویل و عرفان بافی و چشم بندی بشوند : معجزات و خوارق و آیات غریبه ای از خود نشان داده ، و دوست و دشمن را عاجز و ساکت و مقهور نمودند .

ولی جناب باب و بهاء میگویند : ما هرگونه آیات و معجزات را که بخواهید دارا هستیم ، و متأسفانه در مقام عمل ، مقدمات و بافندگیهای درست میکنند که انسان درخواست خود را پس گرفته ، و حرفی را که زده بود : از گفته خود نادم میشود .

میگویند : ما در بیان مطلب و کشف حقیقت (ید بیضا) داریم ، ما قلوب مرده و دلهای محجوب را (احیاء) میکنیم ، کسی نمیتواند در مقام عرفان و مکاشفه با ما همقدم باشد ، و ما بیکی از امراء چیزی فرستادیم که اهل عالم در مقابل عاجز میشوند ، و غیر این حرفها .

اگر مقام نبوت با این حرفها و تأویلات ثابت بشود: بنده خودم هم پیغمبر هستم، بنده هم از این آیات و علامات زیاد دارم.

واقعاً آدم خجالت میکشد که قسمتی از موضوعات و مطالبی که در کتابهای این آقایان موجود است مذاکره و گفتگو کند.

من از وظیفه خود خارج شدم، و بی نهایت معذرت میطلبم، البته اگر سخن من باطل است دیگران حکومت خواهند نمود.

آری از حق نباید گذشت که: میرزا بهاء در این قسمت چندان مقصر و خیانتکار نیست، زیرا کلیات مطالب را سید باب درست کرده و این راه کج و تاریک و پرخطر بدست او ساخته شده است، و پس از هموار شدن و ساخته شدن راه: میرزا بهاء در اثر فعالیت و کوشش خود از آن راه استفاده نموده است.

اینستکه ادوارد برون در مقدمه نقطه الکاف (مد) مینویسد اگر کسی خوب دقیق باشد چندان تعجب نخواهد کرد از اینکه با وجود آنهمه اختلافات شدید، بالأخره اکثر بابیه دعوی بهاءالله را پذیرفتند: زیرا که اگر باب بطرز و اسلوب قرآن آیات آورد: بهاءالله نیز آیات آورد. و اگر باب صدق دعوی خود را بنفوذ باطنی و تصرف در أفئدة أتباع خود ثابت نمود: بهاءالله نیز همچنین کرد. اشکالی که هست در اینست که: صبح ازل که بلاشبهه باب او را جانشین و وصی خود قرار داده بود بشدت و اصرار هرچه تمامتر از تصدیق دعوی نابرداری خود امتناع شدید نمود، بناء بر این بهائی که قطعاً بمن جانبالله بودن باب معتقد باشد: مجبور است تصدیق کند که باب عالماً و عامداً کسیرا برای جانشینی خود انتخاب کرد که بایستی بعد از خودش، نقطه ظلمت و اشد منکرین من یظهره الله گردد.

مباحثه مؤلف با یک بهائی

یاد دارم که روزی با یکی از مبلغین بهائی برخورد کرده ، و مذاکرات ما بانتخاب بهترین دین الهی از میان ادیان موجوده منتهی گردید .

گفتم : پیروان هر دینی درباره دین خود صدها فضیلت و خصوصیت و امتیاز ذکر میکنند ، و هر جمعی برای پیشوای خود هزاران آیت و معجزت و کرامتی می‌شمارند . و روی این لحاظ ما نمیتوانیم بنوشته‌ها و گفته‌های این اشخاص که در پیرامون مسلک و آئین خودشان دارند ، اعتماد و اطمینان بنمائیم .

و چون اینجانب در انتخاب هر امری نیازمند به تحقیق و فکر و بررسی هستم ، و بدون دقت و تحقیق بهیچ کاری شروع نکرده ، و بهیچ مسلک و طریقی نزدیک نمیشوم : لازم است شما از گفته‌ها و نوشته‌ها و آثار خود بهاء یا باب در دسترس من بگذارید ، تا من مقام علمی و ادبی و اخلاقی و روحانی او را از آثار او کشف کرده ، و البته اگر نبوغ و تفوق و امتیاز بیشتری از ایشان فهمیدم : قهراً در مقابل عظمت و برجستگی ایشان خاضع خواهم شد .

و این قسمت را هم متذکر میشوم که : من بیست و پنج سال تمام است که در علوم ادبی و فلسفی و حقوقی تحصیل میکنم ، و چندان نسبت بمذاهب و ادیان فعلی هم خوشبین نیستم ، یعنی آنطوریکه باید هنوز در پیرامون آنها تحقیق و بررسی نکرده‌ام ، و البته از کسی تجلیل و تعظیم کرده و در پیشگاه او خضوع و خشوع خواهم کرد که : برتری و فضیلت و تفوق خارق‌العاده‌ای نسبت بامثال من داشته باشد .

گفت : مگر شما پیغمبر اسلام و قرآن مجید را نمی‌پذیرید ؟

گفتم : آنطوریکه باید و لازم است ، نه پیغمبر اسلام را شناخته‌ام و نه قرآن را (البته این اظهار در مقام اسکات طرف بود) و میخواهم از گفته‌ها و کلمات جامعه و از آثار باقیه هر یکی از صاحبان شریعت ، اندازه نبوغ و برتری و فضیلت او را تشخیص داده ، و در مقابل آن کسیکه مقام نبوت و پیغام‌آوری او را از جانب حق شناختم سر طاعت و تسلیم فرود آرم .

گفت : رفیق شما کهنه حریفی هستید .

گفتم : که لطفی فرمودید ، اولاً من با جمعیتی یا با مسلکی سازش نکرده ، و حاضر هم نیستم کورکورانه از پدران و قوم و گذشتگان خود تقلید بنمایم . و ثانیاً دین آسمانی و آئین الهی کهنه حریفان را بخضوع و ارادت وامیدارد . آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه باک است .

گفت : بسیار از ملاقات شما خوشوقت شدم ، و امیدوارم که نظر شما از مطالعه کردن الواح مبارکه حضرت بهاءالله تأمین شده ، و شاهد مقصود خودتان را دریابید .
گفتم : برتری و فضیلت ألواح مبارکه از نظر الفاظ و عبارات است یا از جهت معانی و حقائق ؟

گفت : البته از نظر معنی و حکمت و مطلب .

گفتم : خواهش میکنم از آن مطالب برجسته و معانی مخصوصه و حقائق ممتازه که تنها در الواح جناب میرزا دیده شده ، و در ظهورات دیگر گفته نشده بود تقریر بفرمائید ؟

گفت : آقا اختیار دارید ، مگر اینگونه مطالب صد رقم و هزار رقم است تا بتوانیم آنها را بشماریم .

گفتم : تقاضا میکنم از هزاران مطلب ، یک یا دوتای آنها را بیان فرمائید ؟
گفت : حضرت ابهی میفرمایند : لَيْسَ الْفَخْرُ لِمَنْ يُحِبُّ الْوَطْنَ بَلِ الْفَخْرُ لِمَنْ
يُحِبُّ الْعَالَمَ .

گفتم : اگر رعایت آداب مناظره لازم نمیشد ، باین سخن خنده میکردم ، اولاً این
مطلب را سعدی در ششصد سال پیش از جناب میرزا با بیان بهتری گفته است .
بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
تو کز محنت دیگران بیغمی نشاید که نامت نهند آدمی
دیگران هم به شعر و نثر این معنی را گفته و نوشته اند .

و ثانیاً - اگر منظور جناب میرزا ترجیح دادن حُبِّ عالم است بر حُبِّ وطن این
معنی در نهایت ضعف و سستی میباشد ، زیرا علّت محبّت و خوش بینی باهل عالم
همان هموعی و از یک گوهر بودن است ، و این معنی در اهل وطن با علل و
مقتضیات دیگری موجود میباشد ، ما با اهالی وطن خود گذشته از هموعی : از
جهت اخلاق و آداب معاشرت نزدیکتر از دیگران هستیم ، و با اغلب هموطنان خود
از جهت آئین و مسلک و دین موافقت داریم ، ما با همدیگر تماس بیشتر و ارتباط
زیادتری داشته و بر علاقه و محبّت همدیگر نیازمند هستیم ، ما با همدیگر منافع
مشترک و خسارتهای مشترکی داریم ، ما از یک آب و گل بوده و در یک هوا و
محیط ظاهری و اجتماعی زندگانی میکنیم . اهالی یک مملکت تحت یک حکومت
و یک قانون و یک فکر زندگی دارند : پس چگونه میشود محبّت و علاقه یک نفر
بدیگران بیشتر از محبّت بهموطنان یا بحدّ مساوی با آنان باشد ؟ این معنی از هر
جهت مخالف با فطرت و طبیعت اولیّه خلقت است ، و مانند این است که بگوئید :

آدمی باید بدیگران بیش از اولاد و عیال خود علاقه داشته باشد .
و اگر منظور جناب میرزا تنها دوستی و محبت پیدا کردن بآفراد بشر و خوشبینی و خیرخواهی عموم مردم باشد : این معنی در تمام ادیان و قوانین ملل جهان مُحَرَز است ، و طوری که سعدی میگوید : انسان روی فطرت میباید همنوع خود را دوست بدارد ، پس جناب میرزا مطلب تازه‌ای نیاورده است .
در قرآن مجید میفرماید : هُدًىً لِّلْعَالَمِينَ ، و مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ، إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ ، و أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ و لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ ، پس خیرخواهی و اراده صلاح و هدایت مردم و بذل مساعی در راه سعادت و موفقیت و نجات افراد بشر : یکی از صفات حسنه و اخلاق جمیلۀ انسان است ، البته در حدودیکه عقل و حکمت اجازه میدهد .
و ثالثاً - معلوم میشود که شما مطلبی بهتر از این در گفته‌های میرزا سراغ نداشتید که در مرتبه اول باین جمله تمسک نمودید .
آری حقّ دارید : زیرا جناب میرزا بجز یک مشت الفاظ بیمعنی درهم و برهم که با هیچ قانون ادبی و فلسفی و حقوقی سازگار نیست ، در دسترس شما نگذاشته است .
و خیال میکنم منظور جناب میرزا از این جمله : رفع امتیازات ملی و دینی و برطرف کردن علائق مرامی باشد ، و میخواهد با این جمله اختصاصات طبقاتی و امتیازات دینی را از میان ملل متدین برداشته ، و سپس آنطوریکه دلش میخواهد آنانرا بازادی مطلق و هوی‌پرستی و لجام‌گسیختگی که آخرین هدف میرزا است دعوت نماید .

رفیق بهائی چنان ساکت شد که دم فرو بسته ، و بدریای حیرت و بهت غوطه‌ور
گشت .

اصل چهارم

پروردگار جهان

مبدء جهان و جهانیان یکی است .
 پروردگار متعال تنها است و شریکی ندارد .
 قدرت و نفوذ و سلطنت خداوند متعال بر همهٔ اشیاء و موجودات احاطه کرده ، و همه تحت قبضهٔ توانائی او هستند .
 موجودات جهان همه مخلوق و محدود و عاجز و ضعیف و ناتوان و حادث و ممکن بوده ، و همه و همه محتاجند .
 آری همه محتاجند ، و همه ضعیف و عاجز و مخلوقند .
 اینها مطالبیست در پیرامون خداشناسی و معرفت پروردگار متعال که در دین مقدس اسلام تشریح و تحلیل شده است .
 آئین پاک اسلام هرگونه بت پرستی و خرافات در عقائد و افکار باطل و موهومات بی پایهٔ ملل جهان را برانداخت .
 یکی از مزایا و حقائق برجسته و نورانی قرآن مجید : موضوع توحید و یکتا پرستی است که تا امروز هنوز دانشمندان بزرگ جهان بحقیقت آن آنطوریکه باید نرسیده اند .

پیغمبر اسلام میگوید: ما همه بندگان عاجز خدا هستیم، و تنها در مقابل
خدای توانا باید خضوع و خشوع بنمائیم و بس.

خدانشناسی و بهائیت

ولی خنده‌آور است که: سید باب و میرزا بهاء پس از همه مجاهدات دین مقدس
اسلام، تازه قرون جاهلیت و ایام خرافات پرستی و بت پرستی را تجدید نموده، و
مردم را به سوی بت تراشی دعوت میکنند، ملاحظه نمائید که عبدالبهاء در مکاتیب
اول (ص ۲۵۴ س ۱۴) میگوید: چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده
حضرت قُدوس روحی له الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان
کتاب تا نهایتش اِنِّی اَنَا اللهُ و جناب طاهره اِنِّی اَنَا اللهُ را در بدشت تا عنان آسمان
بأعلى النداء بلند نموده و همچنین بعضی اَحْبَاء در بدشت^۱ و جمال مبارک در
قصیده و رقائیه میفرماید:

كُلُّ الْأُلُوهِ مِنْ رَشْحِ أَمْرِي تَأَلَّهْتُ وَ كُلُّ الرُّبُوبِ مِنْ طَفْحِ حُكْمِي تَرَبَّتْ

همه خدایان از اثر فرمان من خدا شدند و همه پروردگاران از حکم من پروردگار
گشتند ... الخ.

پس از این بیت معلوم میشود که: جناب میرزا رئیس آلهه و خدایان است، و
آلهه دیگر را جناب او بمقام الوهیت رسانیده است،

واقعاً نفو بر این جهالت و نادانی که: پس از هزار و سیصد سال از ایام توحید و

۱- جریان امر دشت بدشت و قضا و دعاوی قُدوس و دیگرانرا در فصول آینده این کتاب متذکر خواهیم
شد. رجوع کنید بفهرست.

یکتاپرستی و نورانیت اسلام، باز این خرافات نوشته و گفته بشود.

اسلام در اولین مرتبه میگفت: تنها از پروردگار واحد عبادت کرده و از آلهه دیگر منقطع شده، و در مقابل کسی سجده و خشوع نکنید، پیغمبر اسلام میگفت: بگوئید که بجز خدای متعال پروردگاری نیست و همه در مقابل او بنده و سراپا ضعف و ذلت و فقر و احتیاج هستند - لا اله الا الله - لا حول ولا قوة الا بالله - لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً احد - هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن - الله لا اله الا هو الحي القيوم - من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه - ارباب متفرقون خير ام الله الواحد القهار - ما تعبدون من دونه الا أسماء سميتوها انتم و آباءكم ما انزل الله بها من سلطان ان الحكم الا لله امر ان لا تعبدوا الا اياه ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون.

آری قرآن میگوید: بجز خدای متعال بکسی متوجه نباشید، و کسیرا برای مقام الوهیت و ربوبیت انتخاب نکنید، و در مقابل کسی عبادت ننمائید، و ارباب متفرقه را بیندازید، و اینست دین محکم و استوار شما.

ولی جناب میرزا پس از دوازده قرن، در نتیجه جهالت و نادانی و یا در اثر القاءات و تلقینات دشمنان خارجی دین مقدس توحید، شروع به ترویج آلهه و بت پرستی نموده، و با کمال بیشرمی و بیحیائی میگوید: من رئیس خدایانم، و یک مشت مردم احمق و نادان و عوام و شهوت پرست را بدور خود جمع کرده، و آنان را برای عبادت و اطاعت خود امر میکند.

و خود میرزا بهاء در کتاب بدیع در ص (۱۵۴) میگوید: اِنَّهٗ يَقُولُ (خود بهاء) حِينِئذٍ اِنْتِى اَنَا اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا كَمَا قَالَ النُّقْطَةُ (سید باب) مِنْ قَبْلُ وَ بَعِيْنَهٗ يَقُولُ مَنْ

يَأْتِي مِنْ بَعْدُ .

و در اینجا مقام الوهیت را گذشته از اینکه برای خود و برای سید باب ثابت میکند ، برای آیندگان نیز فتح باب نموده ، و با کمال جرأت بت‌پرستی و صنم‌تراشی را نشر و ترویج مینماید .

و باز در صفحه (۳۴۱) همین کتاب میگوید : که از نفس ظهور (میرزا بهاء) محتجب نمایی چه که مقصود بالذات او بوده و خواهد بود او است آیه لیس کمله شیء و اوست آیه لم یلد و لم یولد ، بل مظاهر لم یلد و لم یولد خلق عنده انتم تُوقنون ، از این جهت است که نقطه مشیت اولیه روح ما سواه فداه در مقام ذکر حروفات و مرایا و نور و امثالها من اعلی مراتب الأسماء و الصفات إلى أن ینتهی إلى أدنی رتبة الأشیاء میفرمایند اینها از خود تحقیقی نداشته چون بشمس حقیقی مقابل شده‌اند اشراق تجلیات لانهایه بر آنها شده در این مقام دیده نمیشود در آن مظاهر الا الله ... الخ .

جناب بهاء در اینجا پرده خفاء را از جمال مبارک ابهی برداشته ، و بصراحت لهجه وجود مقصود بالذات و شمس حقیقی را معرفی نموده ، و فرموده است که او است ذات فرد لم یلد و لم یولد و مثل و کفوی برای او نیست ، و مراتب موجودات که اسماء و صفات تکوینی هستند همه از او استفاضه نموده و از آن ذات مبارک (الله ، میرزا خدا) خبر میدهند ، و بموجب این عبارت مقام الوهیت مخصوص تنها ایشان بوده و دیگران همه مرایا هستند .

آری جناب میرزا در مقام زیرکی و جلب تمایلات گوسفندان خدا انصافاً کفو و نظیری ندارد (و لم یکن له کفواً احد) ولی حقیقت عنوان (لم یلد و لم یولد)

برای نویسنده مکشوف نگردید ، زیرا پدر و مادر و اولاد ایشان وجود خارجی داشتند ، و خوب است در این قسمت جانشینان ایشان توضیحاتی بدهند .
 و در صفحه (۳۴۲) بفاصله چند سطر باز میگوید : ملاحظه در اوّل من آمن کن (اوّل مؤمن بسید باب) و همچنین ثانی من آمن که هیچ نفسی را در بیان از یاد از این دو نفس و سائر حروفات حی (۱۸ نفر بعدد کلمه حی) وصف نفرموده‌اند چنانکه در زیارتشان یا ساذج الله و یا کینونه الله و یا ذات الله و بامثال اینکلمات ذکر فرموده‌اند .

باز از مطالعه و خواندن این عبارت بر تردید و اشتباه ما افزوده شده ، و در معرفت مقام الوهیت جناب میرزا متحیر و مبهوت میشویم ، زیرا اگر سخن سید باب راست بوده است : پس اوّل مؤمن باو کینونه خدا و ذات خدا بوده است ، و در اینصورت مقام و منصب و چیز زائدی برای جناب میرزا باقی نمیماند ، مگر اینکه بفرمایند : این الفاظ برای تحیر بندگان است (رَبِّ زِدْنِي تَحِيْرًا فَيْك) .

و عبدالبهاء در مکاتیب دوم میگوید : (ص ۲۴۵ س ۳) مقصد از هر چهار تحیت جمال قدم روحی لأحبّائه الفدا است نه دون حضرتش ، و اجراء هر چهار جائز ... که هر چهار تحیت در کتاب الهی وارد ، و إلی الیوم بانک ملاً اعلی (الله ابهی است) و روح این عبد از این نداء مهتّز ، هرچند مقصود از (الله اعظم) نیز جمال قدم روحی لأحبّائه الفدا است ، چه که او است اسم اعظم و نیر اعظم و ظهور اعظم ، اما این تحیت (الله ابهی) کوس ربوبیت جمال غیب احدیت است که در قلب امکان تأثیر مینماید .

معلوم میشود عبدالبهاء بانک ملاً اعلی را نیز می شنید ، و مخصوصاً از شنیدن

آن خوشحال و مسرور نیز میشد ، البته حق دارد که خوشحال و مهتر گردد ، زیرا اگر ربوبیت و نیز جمال قدم بودن میرزا ثابت نشود : عبدالبهاء چگونه میتواند دعوی پسر خدا بودن را داشته و در صفحه (۲۵۵) بگوید : و اگر چنانکه مقامیرا بخواهم خدا نکرده از برای خویش چه مقامی أعظم از فرع منشعب از اصل قدیمست ، تَاللّٰهِ الْحَقُّ ذَلَّ رِقَابُ كُلِّ مَقَامٍ وَ خَضَعَ أَعْنَاقُ كُلِّ مَقَامٍ لِهَذَا الْمَقَامِ الْعَظِيمِ .

میگوید تمام مقام و مرتبه‌ها در مقابل مقام من که پسر خدا هستم (فرع منشعب از ریشه قدیم) خضوع و خشوع میکنند .

واقعاً چقدر انسان باید کوتاه فکر و پست و فریفته بخود و جاهل و احمق باشد که : چون جمعیرا از مردم نادان و ساده لوح و عوام در اطراف خود ببیند ، چنان خود را گم کرده و مدهوش و سرمست و مغرور گردد ، تا اینکه دعوی ربوبیت یا قدیم بودن و یا پسر خدا بودن کند .

و خود بهاء در کتاب مبین (ص ۲۱ س ۵) میگوید : قُلْ لَا يُرَىٰ فِي هَيْكَلِي إِلَّا هَيْكَلُ اللَّهِ وَ لَا فِي جَمَالِي إِلَّا جَمَالُهُ وَ لَا فِي كَيْنُونَتِي إِلَّا كَيْنُونَتُهُ وَ لَا فِي ذَاتِي إِلَّا ذَاتُهُ وَ لَا فِي حَرَكَتِي إِلَّا حَرَكَتُهُ وَ لَا فِي سَكُونِي إِلَّا سَكُونُهُ وَ لَا فِي قَلَمِي إِلَّا قَلَمُهُ الْعَزِيزِ الْمَحْمُودِ - بگوی در هیکل و جمال و کینونت و ذات و حرکت و سکون و قلم من دیده نمیشود مگر هیکل و جمال و کینونت و ذات و حرکت و سکون و قلم خداوند .

و باز در همین کتاب (ص ۴۸ س ۱۴) میگوید : ثُمَّ أَخْرَجِي يَا حُورِيَّةَ الْفَرْدُوسِ مِنْ غُرْفِ الْجَنَانِ وَ أَخْبِرِي أَهْلَ الْأَكْوَانِ تَاللّٰهِ قَدْ ظَهَرَ مَحْبُوبُ الْعَالَمِينَ وَ مَقْصُودُ الْعَارِفِينَ وَ مَعْبُودُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ مَسْجُودُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ -

حوریّه از غرفه‌های بهشت مأمور میشود که باهل عالم خبر دهد - قسم بخدا که محبوب عالمین و مقصود عارفین و معبود اهل آسمانها و زمین و مسجود اوّلین و آخرین ظاهر شد .

متأسفانه مردم جهان هنوز از این محبوب و مسجود و مقصود خودشان خبری ندارند . خوب بود جناب میرزا باین شعر هم استشهاد میکرد :

دوست نزدیکتر از من بمن است وین عجبت که من از وی دورم
و بمناسبت این مقام بمورد است که موضوع عبادت و پرستش را طرح کرده ، و
نظر دین مقدّس اسلام و سپس نوشته‌های بابیه و بهائیه را در اینموضوع بدانیم .

عبادت خدا و اسلام

پیغمبر اسلام نخستین روزیکه برای هدایت بشر مبعوث گردید : در اوّلین مرتبه سرلوحه دعوت خود را کلمه (لا اله الا الله) قرار داده و مبارزه خود را با بت پرستی و عبادت اَصنام و آلهه مجعوله شروع کرده ، و مردم را از عبادت غیر پروردگار متعال و سجده و خضوع و توجه بمخلوق نهی اکید فرمود .

پیغمبر اسلام خود را بنده ضعیف و عبد سراپا مطیع خداوند توانا معرفی نموده ، و مقام عبادت و پرستش را تنها در مقابل خدای جهان تجویز میفرمود .

مسلمین بموجب دستور آن حضرت چون بنماز قیام میکنند ، با حال خضوع و توجه میگویند : **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** - تنها پروردگار جهان را عبادت کرده و تنها از او یاری میجوئیم ، و سپس در مقابل جلال و عظمت او سر بسجده میگذارند . خداوند متعال در قرآن مجید میفرماید : **وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ** ،

فَأَيُّمَا تُوَلُّوْا فِئْتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ - ما نزدیکتر هستیم بشما از رگهای ورید ، و شما بهر سوئیکه متوجه باشید خدا را بچشم قلب خودتان خواهید دید .

اسلام میگوید : شما باید در همه امور خودتان خداوند متعال را در نظر گرفته ، و او را محیط و قیوم و عالم و مدرک و حاضر و ناظر و آگاه دانسته ، و تا میتوانید در همه حال و مخصوصاً در حال عبادت حضور قلب و توجه خاطر داشته باشید .

پیغمبر اسلام میگوید : من هم مانند شما بشر هستم ، منمهم فردی از افراد انسان هستم که میخورم و میخوابم و راه میروم و محتاج و فقیرم ؛ و تنها امتیاز من از این جهت است که : از جانب پروردگار متعال بمن وحی میرسد و بقلب من الهام میشود و مأموریت‌های خاصی پیدا میکنم .

اینها مراتب و مقامات معارف و حقائق اسلام مقدّس است ، و شخص مسلم میباید در اثر تعلیم و تربیت اسلام ، دارای چنین روحیه پاک و خالص بوده ، و از شرک و بت پرستی و خرافات و عقائد ناپاک و اوهام باطل دوری جوید .

عبادت خدا و باب

حالا در مقابل تعلیمات مقدّسه اسلام ، خوب است از تعلیمات و دعوت سران بهائیت و بابیه نیز آگاه و مطلع شده و بدانید که تعلیمات پیغمبران قرن نوزدهم تا چه اندازه روی خرافات و بت پرستی استوار شده است !!

سید باب بمقام رکن رابع و ذکریت و سپس بمقام بابیت و سپس بمقام قائمیت و سپس بمقام رسالت و نبوت قانع و راضی نشده ، و پا فراتر گذاشته دعوی معبودیت و الوهیت نموده ، و پیروان ساده لوح خود را برای پرستش خود دعوت مینماید .

در باب اوّل از واحد رابع بیان میگوید : مقام این آیه عظیمه (مقام غیبی سید باب) است **قُلِ اللَّهُ حَقٌّ وَإِنَّ مَا دُونَ اللَّهِ خَلْقٌ وَكُلٌّ لَهُ عَابِدُونَ** ، دون این آیت که در او است (مقام خلقی سید) خلق او است ، و این آیتی است که در او دیده نمیشود الاّ الله و این آیتی است که در او آیتیت دیده نمیشود بل نفس ظهور الله و ذات بطون الله و علوّ علوّ الله و سموّ سموّ الله و کینونیت ازل و ذاتیت قدم و طلعت صرفه بحتّه لم یزل ذکر میشود ، ذکر آیت از برای عرفان است و الاّ آیت ملحوظ نمیگردد و اگر آیت ملحوظ گردد خلق او میشود و او بنفسه مذکور نمیگردد الاّ بما یذکر به ذات الأزل و از برای او امکانه و حدودات نیست ... الخ .

سید باب در این باب خود را بسیم آخر زده ، و خود را خالق خلق و معبود ناس و لم یزل و لا یزال و قدیم و غیر محدود دانسته ، و بصراحت تمام میگوید : **كَانَ مَعْبُودًا وَ لَا عَابِدًا هُنَالِكَ وَ كَانَ مَقْصُودًا وَ لَا قَاصِدًا هُنَالِكَ ... الخ .**

و سید باب گذشته از اینکه خود را معبود و آفریدگار پیروان خود قرار میدهد : این مقام را برای پیغمبر آینده که بدعوی رسالت ظاهر میشود ثابت میکند ، چنانکه در باب اوّل از واحد اوّل بیان میگوید : **كُلُّ شَيْءٍ بَيْنَ شَيْءٍ وَاحِدٍ (نقطه بیان که سید باب است) میگردد و کلّ شیء باین شیء واحد خلق میشود و این شیء واحد در قیامت بعد (یوم ظهور قیام قائم آینده) نیست الاّ نفس مَنْ یُظْهِرُهُ اللَّهُ (قائم آینده) الذی یَنْطِقُ فِی كُلِّ شَأْنٍ اِنِّیْ اَنَا اللَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ اَنْ مَادُونِیْ خَلْقِیْ اِنْ یَا خَلْقِیْ اِیَّایْ فاعبدون ... الخ .**

اینستکه میرزا بهاء از همین راه بدنبال سید باب رفته و چون خود را بعنوان رسالت (مَنْ یُظْهِرُهُ اللَّهُ) در میان اتباع و پیروان سید باب معرفی میکند : بتدریج

آوازه ربوبیت و الوهیت و معبود بودن خود را آشکار کرده ، و بصراحت لهجه خود را خدای معبود و آفریننده مخلوق و مبدء موجودات و مرجع مراتب هستی میداند .

معبود بودن میرزا بهاء

آری این معنی در مسلک بهائیت رنگ رسمیت بخود گرفته ، و جزو وظائف و فرائض عباد بهاء شمرده میشود و ما برای نمونه چند قسمت از کلمات این طایفه را در اینجا نقل میکنیم .

در زیارت نامه جمال قدم که میرزا بهاء است (مجموعه مبارکه ص ۲) میگوید :
 أَشْهَدُ أَنَّ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ وَ بوجْهِكَ لَاحَ وَ جِهَةُ الْمَقْصُودِ وَ بِكَلِمَةٍ مِنْ
 عِنْدِكَ فَصَّلَ بَيْنَ الْمَمْكَنَاتِ - شهادت میدهم باینکه چهره معبود با جمال تو ظاهر
 گردید و وجه مقصود بظهور سیمای تو آشکارا شد و بواسطه کلمه تو در میان
 ممکنات تفصیل داده شد .

و در دروس الدیانة (درس نوزدهم) میگوید : و اما در وقت تلاوت آیات و خواندن مناجات رو بقبله بودن واجب نیست بهر طرف روی ما باشد جایز است و لکن در قلب باید متوجه بجمال قدم (میرزا بهاء) و اسم أعظم باشیم زیرا مناجات و راز و نیاز ما با او است و شنونده جز او نیست و اجابت کننده غیر او نه .

پس طوریکه ملاحظه میفرمائید : در این کتاب (که کلیات تعلیمات و اصول مسلمه بهائیت در آن نوشته شده است) بجز معبود بودن میرزا مقامات و مراتب دیگری نیز برای او اضافه نموده ، و میگوید : شنونده راز و نیاز و اجابت کننده آنها بجز میرزا شخصی در جهان نیست .

باید باین عقیده آفرین گفت .

واقعاً جای حیرت و شگفت است که : در این عصر روشن (بقول مردم عصر مشعشع و قرن اتم) نادانی و جهالت و تاریکی باندازه بر قلوب مردم مستولی گردد ، و باندازه از حق و حقیقت و معرفت و روحانیت مهجور و محجوب شوند که : روی بدرگاه پوسیده و وجود محدود و مقام تیره و تاریک میرزا بهاء آورده ، و او را شنونده راز و نیاز و جواب دهنده بینند .

شخصیکه بقول خود پیوسته تحت سلاسل و أغلال و در قعر سجون بوده ، شخصیکه صدها تقلب و خیانت و جنایتهای تاریخی و علمی در نوشته‌های او دیده میشود ، شخصیکه در زیر خاک عکا پوسیده شده است ، شخصی که بجز خودخواهی و خودبینی اندیشه نداشته است ، شخصیکه برخلاف همه ادیان الهی سخن میگفته است : بقول بهائیان معبود و مسجود عالمیان است .

آری عبدالبهاء چون سخافت و رکاکت این مطلب را فهمیده ، تصمیم میگیرد این موضوع را در حدود امکان اصلاح نماید .

تأویل بت پرستی

اینستکه در مکاتیب اول (ص ۱۸۸ س ۶) میگوید : *إِعْلَمُ أَنَّ حَقِيقَةَ الْأُلُوْهِيَّةِ الذَّاتُ الْبَحْثُ وَالْمَجْهُولُ النَّعْتُ لَا تُدْرِكُهُ الْعُقُولُ وَالْأَبْصَارُ وَلَا تُحِيطُ بِهَا الْأَفْهَامُ وَالْأَفْكَارُ ... فَلَيْسَ لَنَا السَّبِيلُ وَلَا الدَّلِيلُ إِلَى إِدْرَاكِ الْأَمْرِ الْجَلِيلِ ... فَاضْطَرَّ رَنَا عَلَى الرُّجُوعِ إِلَى مَطْلَعِ نوره و مَرَكْزِ ظُهُورِهِ و مَشْرِقِ آيَاتِهِ و مَصْدَرِ كَلِمَاتِهِ و مَهْمَا تَذَكَّرْنَا مِنَ الْحَامِدِ وَالنَّعْوَتِ وَالْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى وَالصِّفَاتِ الْعُلْيَا كُلِّهَا تَرَجَّعُ*

الی هذا المنعوت و لیس لنا الا التوجه فی جمیع الشئون الی ذلك المَرکز المعهود و المظهر الموعود و المطلع المشهود و إلا نَعبد حقیقَةً موهومة مَقصورة فی الأذهان مخلوقة مردودة ضرباً من الأوهام دون الوجدان - بدان که حقیقت الوهیت ذات خالص و مجهولی است از جهت توصیف درک نکند آنرا عقول و ابصار و احاطه نمیکند بر آن افهام و افکار پس ما سبیل و دلیلی برای درک این امر جلیل نداریم و مجبور هستیم که رجوع کنیم بسوی مطلع نور و مرکز ظهور خدا و مشرق آیات و مصدر کلمات او و هرچه از حامد و اوصاف و اسماء و نعوت صحبت شود همه برمیگردد بهمان منعوت که مظهر او است و ما چاره‌ای نداریم بجز اینکه در تمام امور و شئون خودمان متوجه باشیم بسوی این مرکز معهود و مظهر موعود و اگر نه میباید از یک حقیقت خیالی و موهومی عبادت و پرستش کنیم .

عبدالبهاء در این عبارت مغالطه کاری کاملی بکار برده و منظور او بجز فریب و اغوای یک مشت مردم جاهل و ساده لوح چیز دیگری نبوده است و یا از حقیقت عبودیت و توجه و خضوع بکلی غافل بوده است ، و یا اینکه داعیه ربوبیت و الوهیتیکه از خلال کلمات جناب بهاء مفهوم میشود : عبدالبهاء را بر این تحقیق و تأویل رکیک و داشته است .

و بهر صورت مسلم است که عبدالبهاء از حقیقت فهم این مطلب محروم بوده ، و نمیدانسته است که توجه قلب و عبودیت و خشوع هیچگونه مربوط و متوقف باحاطه علمی و تحقیق ذات شیء نیست .

و اینمعنی برای اشخاصیکه تا اندازه‌ای توفیق تزکیه قلب پیدا کرده و حال انقطاع و تبّتل و توجه داشته ، و از مراحل حضور و فناء آگاه شده‌اند در کمال وضوح

و روشنائی است .

و ما برای روشن شدن خاطر اشخاص محجوب میگوئیم : هر شخصی میتواند فکر و توجه خود را از همه جا و همه موجودات منصرف و قطع نموده و تنها بسوی خود و بنفس خویش متوجه کند ، و در عین حالیکه بخود متوجه است ؛ میداند که حقیقت نفس او امر مجهول و مبهم و پوشیده است (روانشناسان قدیم و جدید در شناسائی حقیقت نفس عاجز شده‌اند) پس توجه پیدا کردن و حضور قلب و فنای روح در پیشگاه عظمت پروردگار جهان و حالت خشوع و عبودیت در مقابل خداوند متعال غیر از فکر و خیال و تصوّر و تصدیق و احاطه علمی یا خارجی و وهم و فهم حقیقت و ذات او است .

آری تا کسی از حالات توجه و خضوع و فناء و حضور محروم است : از فهم کامل این مطلب نیز عاجز خواهد بود .

سیدالشهداء (ع) میفرمود : کور باد آن چشم قلبیکه تو را نبیند و بجای تو بدل و عوضی گیرد ، آیا دیگری باندازه تو ظهور و جلوه دارد که آنرا وسیله شناسائی تو قرار بدهیم ؟ کی غایب شدی تا محتاج بدلیل باشی ؟

عبدالبهاء از فهم حقیقت توجه و حضور عاجز مانده است ، و باین قسمت نیز متوجه نشده است که : در توجه داشتن بسوی جناب بهاء (مطلع نور و مشرق آیات) نیز اشکال او وارد است ، زیرا اشخاصیکه بسوی او متوجه میشوند : هنوز از معرفت نفس خود عاجزند تا برسد بمعرفت نفوس دیگران .

البته توجه بدیگری از جهت توجه بنفس و روح او است نه بجسم و بدن ، و حقیقت روح مانند حقیقت پروردگار برای بشر مجهول و مستور بوده ، و کسیرا

(مردم عادی) توانائی فهم و خیال و احاطه و بررسی آن نیست ! قُلْ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا - وَمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ .

کسیکه نفس و روح خود را شناخت پروردگار خود را شناخته است و کسیکه بتواند بمقام روحانی و مرتبه معنوی و نورانی شخصی معرفت پیدا کند : بعظمت و مقام خداوند متعال نیز عارف میشود ، لذا در روایات شریفه وارد شده است که : چون کسی بمقام روحانیت امام معرفت پیدا کرد خدای جهان را خواهد شناخت . عبدالبهاء در اینجا سادگی و خامی بخرج داده است ، و بهتر این بود که بدون مقدمه و تحقیق و بافندگی میگفت : شما همه مکلف هستید که رو بجناب بها آورده و بسوی او عبادت کرده ، و در مقابل او خضوع و تذلل نموده ، و هرگونه حوائج و نیازمندیهای خودتانرا از بارگاه او بخواهید .

زیرا در اینصورت : مردم احمق و اغنامالله (گوسفندان جناب بهاء) بدون فکر و تحقیق و تدبیر سخن او را پذیرفته ، در مقابل او عبادت و تذلل میکردند ، و اشخاص فهمیده و دانشمند و منورالفکر نیز از این سخن نرنجیده و متزلزل و عصبانی نمیشدند .

من بیش از این در این موضوع سخن نمیگویم ، و قضا و تحلیل و محاکمه را بخود جوانان منورالفکر و دانشمند بهائی وا میگذارم ، تا بخوبی معنای جملات عبدالبهاء را فهمیده ، و بمنظور باطنی و هدف اصلی او آگاه شده ، و قضاوت کنند . و ضمناً لازم است جانشینان جناب بهاء از این موضوع مشکل نیز پاسخ دهند ، و آن اینست : در صورتیکه توجه پیدا کردن به پروردگار جهان و مبدء ظهور و مشرق آیات برای بشر غیرممکن بوده ، و بقول بهاء و عبدالبهاء - السَّبِيلُ مَقْطُوعٌ و

الطلبُ مردودٌ، پس خود باب و بهاء در عبادات خودشان بکجا متوجه میشدند؟ و آیا آنها کدام مرآت و مجلی را در نظر می‌گرفتند؟ و آیا شما که توجه بمبدء را ممنوع و محال میدانید: ظهور و تجلی را چطور تفسیر میکنید؟ و حقیقت مرآتیت و مظهریت را چگونه فهمیده‌اید؟ آیا باب و بهاء از افراد بشر نبودند، پس چگونه برای ایشان سبیل توجه مقطوع نبوده است؟ و آیا مرآت و مجلی بودن بدون تحقق توجه و ارتباط صورت می‌گیرد؟^۱ و آیا مرایا و مظاهر حق از مظهر بودن خودشان غافل و مرآت بودن خودشان را نفهمیده‌اند.

و شاید پاسخ ایشان از این قرار باشد که: مرایا از مقام پرستش و عبادت بالاترند، مرآتیت خود عبادت و برتر از مرتبه عبادت است، و بقول عرفای حق شناس - و اَعْبُدُ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ - و چون بمقام یقین واصل شدند: لا فَرْقَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ .

آری معذرت می‌خواهم، و من از فصل گذشته و از کلمات باب و بهاء که در چند صفحه پیش نوشته شد غفلت نمودم، جناب بهاء خود رَبِّ الْأَرْبابِ و إِلَهِ الْأَلِهَةِ و خدای قرن نوزدهم و مبطل شرایع و پروردگار گوسفندان بیچاره و ساده لوح است، و مقام الوهیت و ربوبیت با این حرفهای ظاهری که زائیده فکر بشر است: نمیسازد.

۱- مرآت بمعنی آئینه است، و آئینه چون در مقابل چیزی واقع شود: صورت آنرا قبول کرده و در خود نشان میدهد یعنی آن چیز در ظاهر آئینه جلوه‌گر و دیده میشود. در مرآت حق هم لازمست که با حق در اثر توجه باطنی و حضور روحانی و قلبی مقابله شده و مظهر و مجلی آن واقع گردد، و البته فهم حقیقت اینمعنی تنها در اثر قوت ایمان و شدت صفا و روحانیت و بعد از تزکیه قلب حاصل خواهد شد. و بهر صورت تحقق مرآتیت محتاج به توجه کامل بحق است که بمقام حضور کامل و فناء نامیده میشود.

پروردگار محبوب سید باب

در اینجا یک مرتبه قسمتی از اشکال گذشته برای نویسنده حل شده ، و از خود نوشته‌های جناب بهاء : خدای سید باب و محبوب و مقصود او را پیدا کردیم ، و معلوم میشود سید باب در همه طاعات و عبادات و امور و شئون خود ، بجناب بهاء متوجه میشده ، و او را قبله حاجات و عبادات خود قرار میداده است .

و طوریکه گفتم : این مطلب را از پیش خود نمینویسم ، بلکه طبق شرح و نوشته خود جناب بهاء است .

و البته پیروان بهاء کلمات نازل و آسمانی جناب بهاء را تصدیق خواهند نمود ، دیگران هم خود میدانند ، تصدیق کنند یا تکذیب .

آری جناب بهاء در کتاب بدیع (ص ۳۵۲ س ۴) از قول سید باب عبارتهای ذیل را نقل میکنند :

و بشنوند قول نقطه اولی را در کژه اخری از لسان ابدع ابهی و از ضجیح و ناله و حنین آن حضرت شرم نمایند ... و هذه صورة ما نزل من جبروت الله العلی العظیم بسم الله الأقدس العلی الأعلی هذا کتاب نُقطة الأولى الی الذینهم آمنوا بالله الواحد الفرد العزیز العلیم و فیہ یُخاطب الذینهم توقّفوا فی هذا الأمر من ملأ البیانیین - این آیاتی است از قول سید باب که جناب بهاء ساخته است (این خطاب هشت صفحه میباشد) و سید در این کلمات اهل بیان را مخاطب قرار داده و آنان را نسبت بایمان ببهاء تحریص کرده و مقام ایشان را معرفی میکند .

و در صفحه (۳۵۴) گوید : فَوَ عَمْرِي لَوْ ذَكَرْتُ ذِكْرَ الرُّبُوبِيَّةِ مَا أَرَدْتُ الْارْبُوبِيَّةَ عَلَى كُلِّ الْأَشْيَاءِ وَإِنْ جَرِي مِنْ قَلَمِي ذِكْرُ الْإِلَوهِيَّةِ مَا كَانَ مَقْصُودِي إِلَّا إِلَهَ الْعَالَمِينَ

و إن جَرِي من قلمي ذكرُ المقصود فهو كان مقصودي و كذلك في المحبوب أنّه قد كان محبوبي و محبوب العارفين و إن ذكرتُ ذكرَ السجود ما اردتُ الاّ السجودَ لوجهه المتعالی العزيز المَنيع و إن أثبتتُ نفساً ما كان مقصودُ قلبي الاّ ثناءً نفسه و ان أمرتُ الناسَ بعملٍ ما اردتُ الاّ العملَ في رضائه في يوم ظهوره ... الخ - قسم بجان خودم که در هر جایی که کلمه ربوبیت را بزبان آوردم مقصودم ربوبیت جناب بهاء است بر جمیع اشیاء و اگر کلمه الوهیت از قلم من جاری شد منظور من بهمان ایشان بوده است که اله جهانیان است و اگر کلمه محبوب و یا مقصودی ذکر کردم جناب بهاء مقصود و محبوب من است و هم محبوب عارفین است و اگر موضوع سجود بمیان آمد قصد نکردم مگر اینکه در مقابل وجه متعالی و عزیز و منیع او سجده بشود و اگر کسیرا توصیف و ثناء بنمایم مقصودم ثناء و مدح او بوده است و اگر کسیرا بعملی دعوت کردم اراده نکردم مگر اینکه آن عمل برضای او انجام بگیرد .

و امثال این جملات در کتابها و نوشته‌های بهاء زیاد دیده میشود ، و ما نتیجه‌ای از نقل آنها بجز سیاه کردن صفحات سفید قلوب خوانندگان محترم نمی‌بینیم .

خدای مقصود میرزا بهاء

باز متذکر شدم از یادداشتهائیکه داشتم ، و یادم آمد که : خود جناب بهاء خدای مقصود و مطلوب خویشرا نیز معین نموده ، و اشکال گذشته را در هشتاد سال پیش از اینکه ما متوجه باشکال باشیم ، حل کرده است .
جناب بهاء در موارد زیادی بعنوان ربّ و إله و مقصود و محبوب و امثال آنها :

بسید باب خطاب نموده است .

و مسلم است که : بهاء هرچه از سید باب تجلیل و تعظیم کند ، باز نتوانسته است آنطوریکه باید حق خدمت و استاد بودن او را تأدیه نموده و در مقابل احسان و نیکوئیهای او تشکر و سپاسگزاری کند .

آری سررشته را سید بدست بهاء سپرده است ، و گله و اغنام الهی را سید تحویل بهاء داده است ، و خصوصیات آئین سازیرا سید ببهاء آموخته است ، و سدّ بزرگ حقیقت و اسلام را سید از میان برداشته است ، و راههای بافندگی و حيله و تزویر و خطا را سید فتح نموده است .

اینستکه بهاء در کتاب بدیع از صفحه ۲۳۲ تا چهار صفحه دیگر زبان به ثنای سید گشوده و میگوید : در این مقام از جبروت ابهی این کلمات ابداع اَحلی فی المناجات مع الله العلیّ الاعلی نازل - علیک یا بهاء الله محبوب البهاء ... ۲۳۳ - و انهم یا الهی نبذوا احکامک عن ورائهم و نسوا ما نصحتهم به فی الواحک ... ۲۳۴ - و بکت بیکائی عیون الذین کرمتهم من بریتک و اصطفیتهم من بین خلقک و جعلتہم مهابط و حیک و مخازن علمک و مظاهر امرک و مطالع قدرتک و مکامن الهامک ... یا من بیدک جبروت الآیات و کلُّ ذلک و رد علی بعد الذی دعوتهم الی شطر مواهبک و الطافک و عرفتهم مناهج امرک و رضائک و امرتهم بالخضوع لدی باب رحمانیتک و الورود علی فناء عز فردانیتک ... ۲۳۵ - فوضت امری الیک و توکلت علیک و انت حسی و معینی و ناصری و بک اکتفیت عن الخلایق اجمعین و الحمد لک اذ انک انت معبودی و معبود من فی العالمین - و ایکاش مهلت میدادند که جمال رب العالمین بثناء الله و

ذکره مشغول شود .

آری میرزا بهاء حقّ دارد که : در مقابل سیّد باب خضوع و عبودیت و خشوع و بندگی کرده ، و او را خدای خود بداند ، زیرا اگر او با کلمات سراپا خرافات و بیمعنی و مهمل خود اذهان مردم را مشوّش و آلوده نمیکرد ، اگر او مردم را پس از دوازده قرن (از تشعشع توحید و یکتاپرستی و حقیقت جوئی ، و صراط حقّ و عدالت و علم و معرفت) بسوی بت پرستی و شهوترانی و خرافات و جهل و نادانی دعوت نمینمود ، چگونه میرزا بهاء زمینه را برای الوهیت و ربوبیت خود هموار کرده ، و یکمشت مردم خرافی پرست و جاهل و احمق و شهوت پرست را بدور خود میتوانست جمع بنماید .

آری سیّد باب از هر جهت زمینه خداسازی و دعوت نبوت دروغی و خرافات پرستی و شهوترانی و جهالت را در میان مردم رواج داده و میرزا بهاء با نهایت مهارت و زیرکی توانست از این آب گل آلوده ماهی بگیرد و در محیط تاریک جهل و بیدینی گوسفندانرا بدوشد .

سیّد باب حقوق زیادی بگردن بهاء دارد : و اگر سیّد راه منحرف مسلک جدید را باز نمیکرد : بطور مسلّم ابواب استفاده سوء برای بهاء مفتوح نمیشد ، چنانکه اگر سیّد رشتی مردم را بمهملات و خرافات و سخنان پوچ خود (از قبیل شمردن اسامی محلّه ها و کوچه ها و موکلین شهر جابلقا و جابرسا در شرح قصیده و هزاران امثال آن) سردرگم و خرافی پرست نمیکرد ، و یک قسمت عقائد سست و باطل را (از قبیل اعتقاد برکن رابع) در میان پیروان عوام خود ترویج نمینمود : راهی برای استفاده سیّد باب گشوده نمیشد .

و باز میرزا بهاء در مقابل معترض ازلی در کتاب بدیع (ص ۴۳ س ۱۲) میگوید :
 از این کلمه معلوم میشود که شما ربّ اعلیٰ نمیدانید و یا تقیّه نموده‌اید مثل
 مرشدین شما که در بعضی مواضع انکار مینمایند (مقصود صبح ازل برادر بهاء
 است) و باطراف پشته‌پشته کتب مجعوله در اثبات حقیقت خود میفرستند شما و
 کلّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَمِيعاً بِدَانِيْدٍ بَاتَا كُنَّا مَوْقِنًا مُعْتَرِفًا مُذْعِنًا بِأَعْلَى
 الصَّوْتِ بِأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الْأَعْلَى وَ سِدْرَةُ الْمُنتَهَى وَ شَجَرَةُ الْقُصْوَى وَ مَلَكُوتُ الْعَلَى وَ
 جِبْرُوتُ الْعَمَا وَ لَاهُوتُ الْبِقَا وَ رُوحُ الْبِهَا وَ سِرُّ الْأَعْظَمِ وَ كَلِمَةُ الْأَتَمِّ وَ مَظْهَرُ الْقَدَمِ
 وَ هَيْكَلُ الْأَكْرَمِ وَ رَمْزُ الْمَنْمَمِ وَ رَبُّ الْأَمَمِ وَ الْبَحْرُ الْمُتَلَطَّمِ وَ كَلِمَةُ الْعَلِيَا وَ ذَرَّةُ
 الْاَوْلَى وَ صَحِيفَةُ الْمَكْنُونِ وَ كِتَابُ الْمَخْزُونِ جَمَالُ الْأَحْدِيَّةِ وَ مَظْهَرُ الْهُوِيَّةِ وَ
 مَطَّلَعُ الصَّمْدِيَّةِ لَوْلَاهُ مَا ظَهَرَ الْوَجُودُ وَ مَا عَرَفَ الْمَقْصُودُ وَ مَا بَرَزَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ ...
 الخ .

جناب بهاء (خدای بهائیان) در این جملات مقام مبشّر خود باب را معرفی
 میکنند که : او بلندترین خدا و لاهوت بقاء و خدای امّتها و جمال احدیّت و مظهر
 هویت است ، و اگر جناب باب نبود وجود و مقصود ظاهر نمیشد و جمال معبود
 آشکارا نمیگشت .

بنده که نصف کلمات جناب بهاء را اصلاً نتوانستم ترجمه کنم ، و نصف باقی را
 ترجمه کردم ولی متأسّفانه معانی آنها را نفهمیدم ، آری فهمیدن کلمات خدا (آن
 هم خدای قرن اتم) بسیار مشکل است ، آری جناب بهاء این کتاب را در ایّام
 جوانی الوهیت که هنوز پخته نشده و درسش را حفظ نکرده بود ، نوشته است ، و از
 این نظر است که در این چند سطر بالا بیست غلط ادبی موجود است .

مگر اینکه شما بگوئید: در این ظهور (طوریکه باب هم میگفت) قیود و حدود الفاظ برداشته شده، و تقیّد بقواعد علوم ادبی (صرف و نحو) لازم نیست.

بهاء در کتاب اقتدارات (ص ۱۹۶ س ۴) در پاسخ اعتراض حاجی کریمخان میگوید: *إِنَّهَا نَزَلَتْ عَلَى لِسَانِ الْقَوْمِ لَا عَلَى قَوَاعِدِكِ الْمَجْعُولَةِ يَا أَيُّهَا الْمُعْرَضُ الْمُرِيبُ* - کلمات من روی لسان قوم نازل شده است نه روی قواعد مجعوله.

ولی در اینصورت پاسخ میگوئیم که: معلوم میشود علوم و معارفی که از مقام بالا بجناب بهاء اشراق و الهام میشود، همه مانند همین الفاظ و جملات غلط و برخلاف حقیقت و صواب است، زیرا جناب بهاء طبق اظهارات خود درسی نخوانده و هرچه میگوید یا میداند بطریق وحی و الهام است. و در اینصورت: چطور میشود که در بسیاری از موارد، قواعد ادبی مراعات شده و در برخی از آیات نازله مراعات نمیشود؟ آیا اختلاف سبک و طرز سخن دلیل اختلاف و تعدّد الهام کننده نیست؟ و آیا در صورت بهم خوردن قوانین و قواعد لفظی میتوانیم بمراد و مقصود گوینده آگاه بشویم؟ و ما روی کدام قاعده و سبکی میتوانیم اطمینان پیدا کنیم که فاعل فعل یا مفعول یا صفت یا مضاف یا حال کدام یکی است؟ شاید مقصود گوینده از کلمه ماضی مضارع و از لفظ مضارع ماضی باشد؟ پس در اینصورت تکلیف و امری برای مردم قطعی و مُنَجِّز نخواهد شد.

و گذشته از این، قواعد از همان لسان قوم (لسانیکه صحیح و فصیح و بی غلط است) گرفته شده است، و میزان تطابق با لسان قوم همان قواعد متّخذه است که جناب بهاء آنها را مجعوله تصوّر نموده است.

آری اینها نمونه بود از مقام خدانشناسی و توحید و معرفت پیشوایان بهائیّت، و

بیش از این مقتضی بر سیاه کردن کاغذهای سفید نیست .

اصل پنجم

عبادات توقیفی است

هنگامیکه پروردگار توانای جهان را شناختیم ، و بر عجز و احتیاج و بندگی خود پی بردیم : قهراً در مقابل پروردگار متعال خضوع و خشوع نموده ، و آن طوریکه مقتضای مرحله عبودیت و نیازمندی است ؛ رفتار خواهیم کرد .

و آداب و وظائف عبودیت : بوسیله انبیائیکه از جانب پروردگار جهان مبعوث میشوند ، معین و مقرر شده ، و قسمت اعظم و اهمّ ادیان الهی از این جهت تشکیل میشود .

و بطوریکه شخص خدمتگزار و نوکر نمیتواند وظائف مخصوصه خود را روی فهم و فکر و سلیقه خود تشخیص داده ، و بدون تصویب و تقریر مولای خویش ، انجام وظیفه بدهد : همچنین ما نمیتوانیم وظائف عبودیت و آداب بندگی خود را نسبت به پروردگار متعال ، روی تشخیص و نظر و سلیقه شخصی خویش معین نموده ، و طبق همان سلیقه عبادت و اطاعت کنیم .

اینستکه رسول اکرم (ص) در کتاب احتجاج در پاسخ بت پرستان عرب میفرماید : شما از کجا فهمیدید که پروردگار جهان باین عبادت (که در مقابل بتها بخاطر تقرّب بخدا خضوع میکنید) راضی است ؟ و از کجا تشخیص دادید که این

عمل موجب قرب به پیشگاه احدیت است؟ آیا خداوند چنین دستوری را بشما داده است؟ آیا احتمال نمیدهید که پروردگار جهان از این رفتار شما کاملاً ناراضی و غضبناک باشد؟

پس ما باید بدانیم که: عبادت و اطاعت هنگامی پسندیده و مطلوب واقع میشود که مطابق میل و درخواست و تقاضای مولی باشد، و ممکن است کارگری بیست و چهار ساعت با نهایت صمیمیت و جدیت روی تشخیص و نظر شخصی خود مشغول کار و خدمتی باشد، و از کار او بجز زحمت و خسارت و ضرر مولی عایدی حاصل نگردد، و اگر بیکار می‌نشست: مطلوبتر و پسندیده‌تر و نافعتر بود. اینستکه بزرگان و متخصصین در علوم حقوق و فقه گفته‌اند: عبادات توقیفی است، و کسی نتواند طبق میل و روی خواهش نفس خویش عبادتی را جعل کرده، و مطابق سلیقه خود خدای جهان را پرستش نماید. ولی این معنی در آئین جدید قرن نوزدهم الغاء گردیده است.

سید باب و عبادات

سید باب در سال (۱۲۶۰) هجری مبعوث شده، و در سال (۱۲۶۶) در تبریز فوت کرده است، و کتاب بیان او که محتوی احکام جدید و قوانین و تکالیف مخصوصی است: در اواخر زندگانی او نوشته شده، و در میان خصیصین از بابیه منتشر شده است، و در تواریخ بابیه مینویسند که: تألیف بیان در حبس ماکو و در سال (۱۲۶۴) صورت گرفته است. و این مطلب اگر درست باشد: بطور مسلم در آن سال بدست اصحاب خاص نیز نرسیده است.

ما اگر بدقت تاریخ و گزارشات دشت بدشت و قلعه طبرسی (در اوائل سال ۱۲۶۵ خاتمه یافته است) را بررسی کنیم : خواهیم دید که اثری از کتاب بیان در آن میان نبوده و سخنی از مطالب آن کتاب در میان اصحاب مخصوص سید مذاکره نمیشد ، حتی در جریان حادثه زنجان (که در اوائل سال ۱۲۶۶ خاتمه یافته است) نیز اثری از این کتاب دیده نمیشود .

سید باب در اوائل امر خود تفسیر یوسف و کوثر را نوشته ، و سپس در سال اقامت خود در اصفهان تفسیر و العصر را تألیف نموده ، و این سه کتاب تا اواخر زندگی سید در میان اصحاب او مشهور و متداول و منتشر بوده است .

سید باب در این سه کتاب در اصول و فروع کلیه دین مقدس اسلام کوچکترین تصرفی ننموده ، و قوانین و قواعد اسلام را بنحو کامل رعایت کرده و عقائد مسلمین را در توحید و نبوت و امامت و معاد امضاء و تصدیق نموده است .

اینستکه اصحاب مخصوص و سران بابیه که در سالهای اخیر از منویات و اسرار دل سید باب آگاه شدند : بنای مخالفت با اسلام گذاشته و علناً قوانین مقدسه اسلام را نقض کرده ، و هر یکی مطابق فهم و عقل و هوی و هوس خود جعل حکم مینمود .

در کواکب دُرّیه (ص ۱۲۹) میگوید : سپس در موضوع احکام فروعیّه سخن رفت (در دشت بدشت) بعضی را عقیده این بود که هر ظهور لاحق اعظم از سابق است و هر خلفی اکبر از سلف و بر این قیاس نقطه اولی اعظم از انبیای سلف و مختار است در تغییر احکام فروعیّه ، بعضی دیگر معتقد شدند که در شریعت اسلامیّه تصرف جایز نیست و حضرت باب مروج و مصلح آن خواهد بود ، و

قرّة‌العین از قسم اول بوده اصرار داشت که باید بعموم اخطار شود و همه بفهمند که قائم دارای مقام شارعیّت است و حتی شروع شود ببعضی تصرّفات و تغییرات از قبیل افطار صوم رمضان و امثالها و اگرچه قُدّوس هم مخالف نبود ولی جرئت نداشت این رأی را تصویب نماید ... الخ .

و در صفحه (۱۳۰) گوید : و در مجلسی که قُدّوس و بهاء نبود قرّة‌العین پرده برداشت (پرده حجاب خود) و حقیقت مقصود را (منسوخ شدن احکام دین اسلام) گوشزد اصحاب نمود ، همه در میان اصحاب افتاد بعضی تمجید نمودند و برخی زبان به تنقید گشودند و نزد قُدّوس رفته شکایت نمودند قُدّوس بچرب‌زبانی و مهربانی ایشانرا ساکت کرد ... اما با وجود این باز همه و دمدمه فرو ننشست و حتّی بعضی از آن سرزمین رخت بر بستند و چنان رفتند که دیگر برنگشتند ... الخ .

و در کتاب تاریخ سیّد علی‌محمد (ترجمه مذاهب ملل از مسیو نیکلا فرانسوی که روی ترویج بابیه و تنقید آئین مقدّس اسلام نوشته شده است . ص ۲۹۷) میگوید : پس از آن تمام مُتّفق‌الرأی شدند که سیّد علی‌محمد پیغمبر جدیدی است برتر و بزرگتر از پیغمبران ماقبل خود ... و خداوند ظهور نموده و مذهب قبل منسوخ شد و قوانین قدیم از ریشه درآمده‌اند و باید نهال قوانین تازه را در میان مردم کاشت ... قُدّوس اظهار کرد که پیروان اینمذهب همه مسلمانانی هستند صادق و ما هم بواسطه مواظب خودمان تعصّبات آنها را بیشتر بهیجان آورده‌ایم و البتّه این اظهارات فعلاً خطرناک است و نمیتوان آنها را از اشتباه درآورد .

از این کلمات بطور صراحت فهمیده میشود که : تا آنروز کسی تصوّر نمیکرد که احکام اسلام تغییر یافته و منسوخ گردد ، و حتّی اینکه منسوخ بودن قوانین اسلام

را سران اصحاب باب در دشت بدشت در میان خودشان تصویب نموده و بدیگران گوشزد کرده‌اند ، و ممکن است خود سیّد باب هم تا آنروز (سال ۱۳۶۴) چنین فکری را نکرده و احتمال هم نمیداد که اینمعنی عملی بشود .

و در عبارتهای گذشته تصریح شده است که : قُرّةالعين در مرتبه اول قانون حجاب و حکم صوم را نسخ کرده است !

آری قُرّةالعين عقل منفصل سیّد باب بوده ، و خدمات شایان و فعالیت‌های قابل توجهی در ترویج مسلک سیّد باب نموده است ، اینستکه سیّد در تفسیر سوره یوسف در هر صفحه از صفحات آن کتاب چندین آیه مخصوص قُرّةالعين نازل کرده است .

و ما اگر این اندازه علاقه و محبت سیّد باب را نسبت بقُرّةالعين بجاهای دیگری حمل نکنیم : بطور مسلم کاشف از نهایت زیرکی و فطانت او بوده است ، برای اینکه از استعداد و فعالیت و فداکاری قُرّةالعين مطلع بوده است .

و در جلد سوم ظهور الحقّ (ص ۳۲۵-۳۲۹) مینویسد : و ندای مرتفع آنجناب و آثار و اشعار و عقایدش که از آن جمله راجع بکشف حجاب نسوان و خرق تقالید اوهام بود از عراق شروع شد و در نقاط ایران همی بسوی اوج رفت (چون قُرّةالعين در ابتدای ظهور باب در کربلا و بغداد بود و در سال ۱۲۶۳ عزیمت بایران نمود) تا در ایّام قزوین و طهران ، خصوصاً در ایّام بدشت بذروه ارتفاع رسید ، مکرراً چنین حکایت شده که در ایّام بدشت حضرت قدّوس (حاجی محمدعلی که بهمراهی ملا حسین بشروئی در قلعه طبرسی متحصّن شده بودند) که در اوقات فریضه سجاده گسترده و مشغول ادای فریضه و نافله بود ، ناگهان جناب طاهره شمشیر

برهنه در دست حاضر و میگفت این بساط را در هم پیچ دور آورد و سجاده سپری شد و باید بمیدان عشق و فداء آماده گشت ، و نیز در یومی از آن ایام بی پرده و نقاب بر اسبی سوار و کلیجه ترمه که جمال ابهی (میرزا بهاء) برایش فرستاده بود در بر و شمشیر برهنه در دست میگفت - *أَيْنَ سَعِيدُ الْعُلَمَاءِ وَ أَتْبَاعُهُ؟* و حاضرین بیک صدا میگفتند : *كُلُّهُمْ مَاتُوا* . باز میگفت : *أَيْنَ شَقِيُّ الْأَشْقِيَاءِ وَ أَشْيَاعُهُ؟* و آنان میگفتند : *كُلُّهُمْ فَاتُوا* .

و در صفحه (۳۳۱) از قول سید باب نقل میکند : *وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنِ الطَّاهِرَةِ هِيَ الَّتِي آمَنْتُ بِرَبِّهَا وَ خَالَفْتُ مِنْ نَفْسِهَا وَ حَشَيْتُ مِنْ عَدْلِ رَبِّهَا وَ رَاعَتْ يَوْمَ لِقَاءِ بَارئِهَا وَ كَلَّمَا اسْتَنْبَطْتُ فِي أَحْكَامِ أَهْلِ الْبَيَانِ وَ اسْتَدَلْتُ عَلَيْهَا بِآيَاتِ الْقُرْآنِ وَ أَخْبَارِ شَمُوسِ الْإِمْكَانِ وَ أَقْمَارِ الْأَكْوَانِ وَ آثَارِ أَهْلِ الْعِيَانِ فَهُوَ مَنَّا وَ يَرْجِعُ الْبِنَا وَ إِنِّي أَنَا مَا أَحْبُّ أَنْ يُنْكَرَ أَحَدٌ وَ إِنْ سَمِعُوا مِنْهَا شَيْئًا لَا يَبْلُغُ بِهِ عَقُولَهُمْ وَ مَا يُدْرِكُهُ نَفْسُهُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ -* و اما آنچه از قرّة العین میپرسید : بدانید که او بخدای خود ایمان آورده و با نفس خود مخالفت کرده و از عدل خدا خائف است و از روز لقاء ربّ رعایت میکند پس هرچه او استنباط کرده است از آیات و اخبار و آثار از جانب ما است و دوست ندارم کسی او را انکار کند اگرچه سخنهای او از عقول شما دور باشد .

پس معلوم میشود قرّة العین از جانب سید باب اطمینان خاطر و سکون نفس داشته ، و میدانست که : هر عملی را انجام بدهد و هرگونه تصرفی در مسلک سید باب بنماید و هر قدمیکه بنام سید باب بردارد مورد اعتراض واقع نخواهد شد .
و چون اسمی از قرّة العین برده شد : بسیار بمورد است که بنحو اختصار

شرح حال او را از کتب خودشان در اینجا ذکر کنیم .

قُرَّةُ الْعَيْنِ کیست ؟

در قزوین چهار برادر بودند (ملاً محمدتقی شهید ، ملاً محمد صالح ، شیخ جواد ، ملاً علی) و هر چهار نفر از اهل فضل و دانش محسوب میشدند ، مخصوصاً برادر بزرگتر ملاً محمدتقی و کوچکتر از آن که ملاً محمد صالح بود : هر دو از علماء و فقهای درجه اول شهر قزوین شمرده میشدند .

ملاً محمد صالح دختری داشت (متولده در سال ۱۲۳۰ هجری) بنام امّ سلمه یا طاهره یا زرّین تاج که از کوچکی آثار استعداد مانند جمال چهره اش از ناصیه اش پیدا و از محضر عمّ و پدرش پیوسته استفاده مینمود .

این دختر با پسرعموی بزرگ خود که ملاً محمد امام جمعه باشد ازدواج نموده ، و سه اولاد از همین ملاً محمد بوجود آمد .

و چون ملاً علی عموی کوچک او از تلامذه احسائی و از مریدان سید رشتی بود : طاهره نیز طریقه او را پسندیده ، و پیوسته کتب شیخ و سید را مطالعه مینمود . و اخیراً هم با سید رشتی بمکاتبه و مراسله پرداخته ، و چون بملاقات او اشتیاق پیدا کرده بود : از شوهر و بچه هایش دست کشیده در سال (۱۲۵۹) عازم عتبات گردید .

تصادفاً در همین ایام سید رشتی فوت کرده ، و طاهره بملاقات سید موقّق نشده ، و ناچار در کربلا اقامت نمود تا تکلیف نایب سید و شیعه کامل معلوم شود . آری طاهره در کربلا بوسیله چند نفر از مؤمنین باب (حروف حی) با سید باب

مربوط شده ، و بنای مکاتبه و سؤال و جواب گذاشتند .

سید باب هنگام نوشتن احسن القصص علاقه مفراطی بقره العین داشته ، و در اغلب سوره های آن کتاب چند آیه بی اختیار در حق او نوشته است ، و این علاقه از کجا آمده است : ما نمیتوانیم در اینموضوع قضاوت کامل کنیم .

در سوره (۲۵) گوید : **يَا قَرَّةَ الْعَيْنِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ حُكْمَ السَّابِقِينَ فِي خَاتَمٍ مِنَ الْعَقِيْقَةِ الْحَمْرَاءِ وَالْمُؤْمِنِينَ فِي خَاتَمٍ مِنَ الدَّرَّةِ الصَّفْرَاءِ وَالْمَشْرِكِينَ فِي خَاتَمٍ مِنَ الْحَدِيدَةِ الْخَضْرَاءِ وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ حُكْمَهُ فِي أَيْدِيكَ عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ فَاصْرِفْهُ كَمَا تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ كَانَ عَالِيًا بِالْحَقِّ مُحِيطًا .** **يَا قَرَّةَ الْعَيْنِ أَنْتَ الْفَجْرُ بَعْدَ اللَّيْلِ فِي عَشْرِ مِنَ الشَّهْرِ الْحَرَامِ عَاشُورَاءَ وَأَنْتَ الْوَتْرُ بَعْدَ الرُّكْعَتَيْنِ مِنَ الشَّفْعِ بِمَا قَدْ قَدَّرَ اللَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ مَسْطُورًا .**

و در سوره (۲۳) گوید : **يَا قَرَّةَ الْعَيْنِ إِنَّا قَدْ شَرَحْنَا صَدْرَكَ فِي الْأَمْرِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ بَدِيعًا وَإِنَّا نَحْنُ قَدْ أَرْفَعْنَا ذِكْرَكَ فِي الْبَابِ لِيَعْلَمَ النَّاسُ قَدْرَتَنَا بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْأَجَلُّ عَنِ وَصْفِ الْعَالَمِينَ .**

و در سوره (۲۲) گوید : **يَا قَرَّةَ الْعَيْنِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ الْعَيْنِينَ فِي أَيْدِيكَ هَذِهِ عَيْنُ الْكَافُورِ حَوْلَ الْمَاءِ مَسْطُورًا وَ هَذِهِ مَاءُ الطَّهْوَرِ مِنَ الْكَوْثَرِ الْمَسْجُورِ حَوْلَ النَّارِ مَسْطُورًا فَأُحْيِ النَّاسَ بِالْمَائِينَ وَ مَا شِئْتَ كَمَا شِئْنَا .**

و در سوره (۲۸) گوید : **يَا قَرَّةَ الْعَيْنِ فَآتِ ذَا الْقُرْبَى مِنْ أَهْلِ الْعَمَاءِ حَظَّهُنَّ عَلَى سِرِّ سَطْرِ السِّرِّ الْمَسْتَسِرِّ الْمَقْنَعِ بِالسِّرِّ حَوْلَ النَّارِ مَسْطُورًا وَأَعْطِ لِلْمَسْكِينِ أَهْلَ لُجَّةِ الْمَحَبَّةِ عَلَى الْحَقِّ الْأَكْبَرِ قَطْرَةً مِنَ الْمَاءِ الْمَوْشِحَةِ مِنْ كَأْسِ الذَّهَبِ الطَّرِيَّةِ بِأَذْنِ اللَّهِ الْحَكِيمِ عَلَى سَبِيلِ الْحِكْمَةِ .**

و طوریکه از خطابات و کلمات سوره (۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴) که در پیرامون آیات مربوطه حضرت یوسف و زلیخا است ، معلوم میشود ، این استکه : سید بقرّة العین علاقه و محبت مُفرطی هم داشته است ، و بعید نیست که این کتابرا بعنوان خطابات به قرّة العین و ببهانه تفسیر سوره یوسف نوشته باشد .

در سوره (۳۲) گوید : يَا أَهْلَ الْعَمَاءِ لَا تَقُولُوا لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ اللَّهَ وَيَأْتُونَهِ مِنْ بَابِهِ أُولَئِكَ يَتَرَاوَدُونَ فَتًى مَلِيحاً عَرَبِيًّا لِيَشْفِقُونَ بِنَفْسِهِ عَنِ انْفُسِهِمْ .

و در سوره (۳۱) گوید : يَا قَرَّةَ الْعَيْنِ لَا تَجْعَلِي يَدَكَ مَغْلُولَةً عَلَى السَّرِّ فِي نَفْسِكَ وَلَا تَبْسُطِهَا كُلَّ الْبَسْطِ فِي أَمْرِكَ فَيَقْعَدَ النَّاسُ حَوْلَ الْبَابِ بِالْحَقِّ الْعَلِيِّ مَمْحُورًا عَلَى السَّرِّ مُحْسُورًا .

و ممکن است این جمله بعد از نامه قرّة العین و اظهار محبت او بوده است که سید او را امر باعتدال میکند ، و البته این مطلب باید با شواهد خارجی و تاریخی روشن شود .

و در سوره (۵۸) گوید : وَ لَعَمْرِي إِنَّكَ الْمُحِبُّوبُ لَدَى الْحَقِّ وَالْخَلْقِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ مَوْلِيكَ مُنْتَقِمًا .

و در سوره (۷۶) گوید : يَا قَرَّةَ الْعَيْنِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ اخْتَارَكَ لِنَفْسِي فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ الْعَلِيِّ .

و در سوره (۷۸) گوید : يَا قَرَّةَ الْعَيْنِ قُلْ أَنِّي أَنَا الْإِنْسَانُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ قَدْ كُنْتُ مَذْكُورًا وَ قُلْ أَنِّي أَنَا الْمَاءُ فِي كَأْسِ الظُّهُورِ قَدْ كُنْتُ كَافُورًا .

و در سوره (۹۱) گوید : يَا قَرَّةَ الْعَيْنِ فَانطِقْ عَلَى لَحْنِ الْحَبِيبِ تَحْتَ قَعْرِ الْحَبِّ مِنْ أَمْرِ مَوْلَاكَ الْقَدِيمِ بَدِيْعًا .

و در سوره (۹۳) گوید : يَا قَرَّةَ الْعَيْنِ فَاَنْطِقْ عَلَيَّ لِحْنِ الْحَبِيبِ عِنْدَ الْعَرْشِ وَ اَقْمِصْ عَلَيَّ الْكَلِمَاتِ قَمِيصِ النَّسَمَاتِ .
و ما این جمله‌ها را ترجمه نکردیم که خوانندگان محترم روی صفاء و نورانیت قلب و با کمال بیطرفی ، مقصود و منظور سید را درک کرده ، و در فهمیدن معانی آنها آزاد باشند .
این بود اندازه بسط و آزادی در عبادات در مرام بابیت ، و اما آزادی آن در مسلک بهائیت :

میرزا بهاء و تکالیف

این پیغمبر چون در قرن نوزدهم مبعوث میشود ، و در این قرن اساس استبداد و پایه سلطنت در ممالک مختلفه جهان متزلزل بوده ، و مردم جهان روی اقتضای زمان و شیوع تظاهرات مادی ، خواهان مجلس بین‌الملل و مجلس شوری و مجلس سنا بودند : میرزا نیز بمقتضای جریان روز ، بیت‌العدلی تأسیس نموده و احکام غیرمذکوره و فروع دینیه و وظائف بندگان خود را بمجلس بیت‌العدل واگذار میکند .

میرزا از این نکته غفلت ورزیده بود که : پایه این مجالس روی اکثریت نهاده شده ، و رأی اکثریت در این مجالس نافذ و معتبر و حاکم شناخته می‌شود .
در صورتیکه اکثریت هیچگونه از حقیقت و صلاح کشف نکرده ، و در بسیاری از موارد نظر اکثریت خطا و غلط بوده ، و رأی اقلیت صائب و صحیح میباشد . و إِنَّ تُطْعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضَلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ ، وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ

لِلْحَقِّ كَارِهُونَ، و مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمُ الْإِظْمًا. وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ.

معلوم است که: اکثر مردم بحکم طبیعت روی تمایلات نفسانی و شهوات مادی و هوسهای طبیعی زندگی داشته و امرار معاش می‌کنند، و هرچه از این مرحله دورتر شده و با صفات زهد و تقوی و نیکوکاری و قیودات پسندیده دیگر متّصف شوند دایره کوچکتر خواهد شد.

و ما باید پیوسته از نظر صائب و رأی دقیق و فکر خالص و عقیده پاک و حکمیکه روی تحقیق و اطلاع و تقوی و عدالت استوار گردیده است پیروی کنیم، اگرچه تمام اهل جهان مخالف باشند، پس نقطه اتکاء ما لازمست فقط و فقط همان حقیقت و علم و تقوی باشد و بس.

و دیگر اینکه میرزا بهاء بجز قوانین معینه و احکام چندی، چیزی نگفته، و باندازه هزار یک احکام مقدسه اسلام، قانونی جعل نکرده است، و اگر بناء بود بیت‌العدل روی اقتضای و مصالح وقت، جعل قانون نماید: این بعثت برای چه بوده؟ و جناب میرزا از جانب خدا برای چه برانگیخته میشده است؟

در اقدس (ص ۹ س ۹) میگوید: قَدْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ مَدِينَةٍ أَنْ يَجْعَلُوا فِيهَا بَيْتَ الْعَدْلِ وَيَجْتَمِعَ فِيهِ النُّفُوسُ عَلَى عَدَدِ الْبِهَاءِ وَأَنْ أَزْ دَادَ لَا بَأْسَ... الخ - خداوند فرض کرده است که در هر شهری بیت‌العدلی تشکیل داده و بعدد بهاء (۹) هیئت رئیسه انتخاب بشود و اگر زیادتر شد مانعی ندارد.

و بموجب این دستور مصالح و تکالیف و وظائف بندگان از همان مجلس تصویب شده، و بیت‌العدل هر شهر و هر محلی بمقتضای آن محیط و بتناسب وضعیات (اوضاع طبیعی، اوضاع سیاسی، و اوضاع داخلی و خارجی) آن محل، جعل حکم

و قانون خواهد کرد .

و روی این نقشه میرزا خود را راحت کرده ، و تمایلات نفسانی و شهوات و خواهشهای پیروان خود را تأمین میکند .

عبدالبهاء در مکاتیب اول (ص ۴۵۵ س ۱۷) میگوید : و قسمتی از آئین تعلق بجسم دارد ، آن بمقتضای هر زمانی و هر موسمی و هر درجه از سنّ تبدیل و تغییر یابد و در این کور عظیم و دور جدید تفرّعات جسمانی اکثر به بیت عدل راجع چه که این کور را امتداد عظیم است .

احکامیکه در کتابهای بهاء مذکور شده است ، بسیار ناقص و کوتاه و غیر کافی است ، و هزاران احکام و متفرّعاتی است که باید تعیین و روشن شود ، و در صورتیکه ترتیب و تعیین آنها راجع به بیت عدل گردد : چگونه میتوانیم مردم را در مقابل آنها ملزم بعمل کردن نموده ، و بنام آسمانی بودن و الهی بودن آنها را با افراد بشر تحمیل کنیم ؟

احکامیکه بیت عدل تصویب میکند ، و سپس بموجب اختلاف از مننه و مقتضیات روز و امکانه در آنها تجدید نظر مینماید ؛ آیا جزو احکام دینی و آسمانی قرار میگیرد ؟ آیا قوانین مصوّبه بیت عدل را میتوانیم بقوانین مصوّبه مجلس شورای یک مملکت (که در تحت نظر صدها نفر از سران و اشخاص برجسته ملت تصویب شده است) ترجیح داده ، و آنها را آسمانی و اینها را برخلاف حقّ و واقع فرض کنیم ؟ آیا این پیغمبر عکّا نمیدانست که مردم جهان باین حرفهای پوچ و بیمعنی خواهند خندید ؟

پس شما خوانندگان گرامی میتوانید از همین فصل نهایت سستی و موهون

بودن پایه عبادات این دو مسلک ساختگی را خوب تشخیص داده و راه قرب و کمال را که آخرین هدف و مقصود نهائی بشر است از نظر باب و بهاء به بینید و متوجه باشید که : بندگان الهی را چگونه از صراط حقیقت منحرف ساخته و از خداوند دور میکنند .

اصل ششم

قیامت و حشر و نشر

قیامت یکی از اصول اولیّه دین مقدّس اسلام است .

قیامت عبارتست از عود روح ببدن (معاد) و زنده شدن پس از مردن و حشر مردم برای دیدن نتیجه اعمال خوب و بدیکه در این جهان بجا آورده‌اند . خداوند متعال در آیه (۴۷) از سوره واقعه میفرماید : و كَانُوا يَقُولُونَ أُذْأَمِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا ؕ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوْ آبَاءُنَا الْأَوَّلُونَ قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ - دوزخیان میگویند آیا ما پس از مردن و خاک شدن دوباره برانگیخته میشویم و آیا پدران گذشته ما محشور میشوند ؟ بگوی که همه مردم از گذشتگان و آیندگان در وقت معلوم و روز موعود در صحرای محشر جمع خواهند شد .

و در آیه (۵۱) از سوره مبارکه یس میفرماید : وَ نُفِخُ فِي الصُّورِ فَأَذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ - چون نفخه صور دمیده شد مردم از قبرهای خودشان بسوی پروردگار متعال حرکت میکنند و میگویند ای وای باد بر ما کیست که ما را از مرقدها و قبرها برانگیخت سپس متوجه شده و گویند این همان است که پروردگار

جهان و پیغمبران او خبر میدادند و آنان راستگویان بودند .

و در آیه (۴) از سوره مُطَفِّفین میفرماید : **أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ** - آیا خیانتکاران تصوّر نمیکنند که مبعوث گشته و برای روز بزرگی برانگیخته خواهند شد روزیکه همه بسوی پروردگار جهانیان خواهند شتافت و در آنروز سرنوشت بدکاران سِجِّین خواهد بود .

و در آیه (۶) از سوره زلزله میفرماید : **يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ** - در آنروز مردم از مراقب خودشان بیرون آمده و متفرّق میشوند تا هرکسی هرچه عمل کرده است نتیجه آنرا مشاهده نموده و جزای آنرا دریابد . ما اگر بخواهیم آیات مربوطه بقیامت و معاد را بنویسیم : کتاب مستقلّ و مفصّلی خواهد بود ، چنانکه در این موضوع کتابهای مستقلّی تألیف نموده اند .

و مرحوم شیخ احمد احسائی (مُبَشِّر باب و بهاء بقول خودشان) در جلد اول **جَوَامِعِ الْكَلِمِ** صفحه (۹) گوید : و واجب است ایمان آوردن باینکه ارواح پس از مردن دوباره بأجساد عود خواهند کرد ، و اینمعنی امر ممکن و مقدور است برای خداوند متعال ، و هم پروردگار جهان و رسول او از این امر خبر داده‌اند و البتّه فرمایش آنان صحیح و راست است ، و در آنروز عدل و فضل خدا ظاهر شود ، و مردم بجزای اعمال خودشان میرسند ، و مسلمانان بر این عقیده اجماع کرده‌اند ، و این یکی از اصول عقائد اسلام است ، و کسیکه بمعاد معتقد نباشد مسلمان نیست ، و منکر معاد کافر خواهد بود .

آری این معنی باندازه روشن است که : بیش از این احتیاجی بشرح و توضیح نخواهد داشت .

قیامت و گفتار باب

حالا در پیرامون این اصل بزرگ (قیامت) بکلمات باب و بهاء مراجعه فرموده ، و خودتان محاکمه نمائید آری بخوانید و محاکمه کنید !
و ما برای آگاه شدن خوانندگان محترم ، چند جمله از کلمات ایشانرا در اینجا نقل میکنیم .

سید باب در باب سابع از واحد ثانی بیان میگوید : مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمیشود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امریرا توهم نموده که عند الله حقیقت ندارد و آنچه عند الله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است اینستکه از وقت ظهور شجره حقیقت (پیغمبر) در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور الله در آنزمان ظاهر بود بظهور آن حقیقت که جزاء داد هر کس که مؤمن بموسی بود ... و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله هست که در قرآن خداوند وعده فرموده بود که اوّل آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه (۱۲۶۰) اوّل یوم قیامت قرآن بود ... الخ .

سید باب در برخی از کلمات عرفاء یا تأویلات اسمعیلیّه و دیگران یا در تعبیرات مجازیّه بعضی از روایات شریفه ، باین معنی (تأویل قیامت بقیام) برخورده است ،

ولی متوجه نشده است که تأویل و مجازگوئی و تشبیه غیر از حقیقت است .
اگر حافظ میگوید که :

ای قصه بهشت ز کویت حکایتی شرح جمال حور ز رویت روایتی
یا اگر سعدی میگوید که :

این که تو داری قیامت است نه قامت وین نه تبسم که معجز است و کرامت
منظور ایشان بهشت حقیقی و حور حقیقی و قیامت حقیقی نیست ، و امثال
این اطلاقات و تعبیرات در همه زبانها و در میان تمام ملل و طوائف متداول و
مرسوم است .

سید باب پیش از اینکه آیات مربوطه بقیامت را مختصر بررسی کرده ، و اقلّاً در
یکی از صدها آیات قرآن مجید که در موضوع قیامت وارد شده است ، تحقیق و تدبّر
نماید : بنوشتن این جملات و مطالب سست مبادرت کرده ، و با کمال غرور و روی
نهایت غفلت و بی‌اطلاعی خود میگوید که : احدی از شیعه تابحال این مطلب را
نفهمیده است .

قیامت در بهائیت

میرزا بهاء نیز از سید باب در این تحقیق سست و بی‌اساس تقلید کرده ، و با
قیام خود قیامت اهل بیانرا بر پا می‌کند .
آری قیامت اهل بیان بر پا میشود ، و اگر هنوز بجهنم وارد نشده بودند اینمرتبه
تا بقعر جحیم میرسند .

بهاء در الواح بعد اقدس (ص ۱۰۲ س ۳) گوید : یا امتی اسمعی ندائی من شطر

سِجْنِي إِذْ أَحَاطَنِي أَعْدَائِي الَّذِينَ أَنْكَرُوا الْقِيَمَةَ وَ آثَارَهَا وَ السَّاعَةَ وَ أَشْرَاطَهَا أَلَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّاعِرِينَ - ای کنیز من بشنو ندای مرا از جانب زندان که دشمنان مرا احاطه کرده‌اند آن کسانی که بقیامت و آثار آن و بساعت و علامتهای آن منکر هستند و آنان از کسانی هستند که بذلت راضی شده‌اند .

که منظورش از قیامت : قیام خودش میباشد برای مقام نبوت ، و همچنین از ساعت اراده کرده است : ساعت بعثت خود را ، و روی این عقیده آیات قرآن را بخودش تاویل مینماید .

و در مکاتیب عبدالبهاء است (ص ۳۳ س ۱۵) تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى قَدْ نُفِخَ فِي الصُّورِ النَّفْخَةَ الْأُولَى وَ انصَعَقَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَوَاتِ الْعُلَى فَتَبِعَتْهَا نَفْخَةٌ أُخْرَى نَفْخَةُ الْحَيَا وَ قَامَتِ الْأَمْوَاتُ مِنْ مَرَاقِدِ الْفَنَاءِ وَ امْتَدَّتْ الصِّرَاطُ السَّوِيَّ بَيْنَ الْوَرَى وَ نُصِبَ الْمِيزَانُ الْأَوْفَى وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ الْمَأْوَى وَ تَسَعَّرَتِ نَارُ اللَّطَى فَضَجَّتِ النُّفُوسُ بِالنِّدَاءِ قَدْ قَامَتِ الْقِيَامَةُ الْكُبْرَى وَ ظَهَرَتِ الطَّامَّةُ الْعُظْمَى وَ حُشِرَ مَنْ فِي الْإِنشَاءِ وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا - متبارک است پروردگار اوّل و آخر نفخ شد در صور در مرتبه اوّل و مردم زمین و آسمانها بیهوش و مدهوش گشتند سپس نفخه دوم زده شد که نفخه زندگی بود و این مرتبه مردگان از جاهای خود برخاستند و در این موقع صراط مستقیم در میان مخلوقات کشیده شد و میزان کامل و درست منصوب گردید و بهشت نزدیک گردید برای پرهیزکاران و آتش سوزنده شعله‌ور شد و نفوس بناله آمده و فریاد زدند که قیامت کبری برپا شد و طامّة عظمی ظاهر گردید و مخلوقات محشور شدند و پروردگار جهان و صفوف ملائکه آمدند .

اگر قیامت و بهشت و جهنّم و رحمت و عذاب همین باشد : خوشا بحال کسانی که باین مطالب و باین بهشت و جهنّم معتقد نبوده ، و خود را بزیر بار تکلیف و زحمت و هزاران دستوره‌های دینی نبرده ، و با لذائذ و مشتهیات و تمایلات نفسانی زندگی دنیوی خود را بسر بردند .

اگر صراط مستقیم عبارت از صراطیست که جناب بهاء معین میکند و میزان عبارت از مقام و اعمال و افکار ایشان است ، و اگر منظور از قیامت قیام ایشان است ، و اگر مقصود از آمدن پروردگار و ملائکه برخاستن و ظهور جناب ایشان و پیروان آن جناب است : بنده بصراحت لهجه میگویم که کوچکترین اعتقاد و ایمانی باین حرفها ندارم ، و کمترین ارزشی برای اینموضوعات قائل نیستم .

آری میگویم ، و از عهده می‌آیم بیرون ؛ من خودم فاقد هرگونه فضیلتی هستم ولی در عین حال از هر جهتی که حساب نمائید بر جناب بهاء برتری دارم ، من از نوشته‌های جناب بهاء طوریکه فهمیده‌ام : از مقام روحانیت و از معارف حقّه عاری بوده است ، و از علوم مُصطلّحه آن طوریکه باید نصیبی نداشته است ، و مقام تقوی و زهد و صلاح ایشان برای من ثابت نشده و بلکه اعمال و حرکات زیادی برخلاف تقوی و صحّت عمل و وفاء و درستی از ایشان بثبوت رسید ، من جناب بهاء را از جهت مراتب اخلاقی نمیتوانم تهذیب و تقدیس و تزکیه کنم ، زیرا آثار خودخواهی و فریفتگی بخود و غفلت از نواقص و عیوب خود از نوشته‌های او کاملاً ساطع و ظاهر است .

آری نویسنده آنطوریکه باید فنون مختلفه علوم عقلی و نقلی را تحصیل نکرده ، و برای تحصیل مقام صفا و طهارت نفس بریاضتها و زحمات طاقت‌فرسا متحمّل

نشده است ، ولی امروز که نوشته‌های جناب میرزا مورد مطالعه من قرار گرفته است :
نه تنها کوچکترین استفاده علمی و اخلاقی و ادبی و روحانی از آنها نمیبرم بلکه
بشهادت پروردگار متعال و بشهادت وجدان صاف خود نهایت درجه سستی و ضعف
و انحطاط اخلاقی و ادبی را در خلال کلمات و تعبیرات او مشاهده میکنم که در
کمتر نوشته‌ای نظیر آنها را دیده‌ام .

و خدا را شاهد میگیرم که : در این سخن تحت تأثیر تعصب دینی و عادات و
سائر مقتضیات محیط واقع نشده‌ام .

آری جناب بهاء میگوید : همه ادیان الهی و انبیاء و رسل و کتابهای آسمانی
بخاطر من بودند ، و من یگانه مظهر رحمن و مالک جبروت و قطب امکان و مشرق
انوار هستم ، و منظور از قیامت و بهشت و صراط و میزان برخاستن و بعثت و لقاء و
محبت و اعمال و گفته‌ها و رفتار من است ، و من در قوانین و احکام اجتماعی و
انفرادی و در تکالیف شما تخفیف کلی داده‌ام ، و تمام علوم و حقائق و معارف در
نوشته‌های من مندرج است ، و برای اغلب معاصی و اعمال دیه‌هایی معین کردم که
با دادن آن دیه‌ها میتوانید مرتکب آن اعمال بشوید .

بهاء میگوید اگر با یک زن اجنبی زنا کردید : نه مثقال طلا به بیت عدل بدهید و
راحت میشوید ، و اگر با پسری نزدیک شدید : حکمی برای شما نگفته‌ایم ، اگر
ضعیف هستید : از نماز و روزه و عبادت پروردگار مستثنی و معاف میشوید ، ما همه
نجاسات و ارجاس را تطهیر کردیم ، و پس از این سگ و خوک و خون و بول و غائط
و همه و همه پاک و طاهر شدند .

من بیش از این چیزی نمیگویم ، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .

و در صفحه (۳۳۸) از کتاب بدیع میگوید : قدری تفکر نما که چه قدر توهمات در مابین ملاً فرقان بود از ظهور قائم و ظهور قیامت و ظهور ساعت و بعد از ظهور نقطه اولی روح ماسویه فداء معلوم شد که جمیع خاطی بودند و بقطره از بحر علم مشروب نه .

معلوم میشود : مطالب فرقان و گفته‌های پیشوایان اسلام توهمات و خیالات بیهوده بوده ، و مردمرا بأمثال اینگونه خرافات (بعقیده بهاء) مشغول کرده بودند ، و از ابتدای اسلام تا روز سید باب ده‌ها هزار از روحانیون و دانشمندان و محققین و محدثین و فلاسفه اسلام همه روی موهومات سخن میگفتند .

من از این تعجب میکنم که : میرزا بهاء در یک جا پیغمبر اسلام و قرآن مجید و حضرات ائمه را تصدیق میکند ، و بأقوال و کلمات آنها استدلال و تمسک مینماید ، ولی در مواردیکه بضرر او تمام میشود : کوچکترین توجه و التفاتی بمخالفت و تکذیب و طرح و رد آنها ندارد .

در اینجا ملاحظه میفرمائید که : بصراحت لهجه و بدون کوچکترین شرمندگی و عفت قلم میگوید - قیامت امر موهوم و خرافاتی بوده است ، و مسلمانان آنرا درست کرده بودند .

امثال این کلمات است که : ما را به بیدینی و ماده پرستی میرزا هدایت کرده ، و معتقد نبودن او را بمبدء و معاد ثابت میکند .

قیامتیکه صدها آیات صریحه و هزاران روایات و احادیث صحیحه در پیرامون آن وارد شده است : جناب میرزا امر خرافی و موهوم و مجعول تصوّر میکند ، تفو بر این جهالت .

علائم قیامت و بهائیت

و چون از مطالعه این کلمات فراغت یافته و از عقیده میرزا راجع بمعاد آگاه شدید : خوب است قسمتی از کلمات این طائفه را که در تأویل علائم و آیات قیامت ذکر نموده‌اند ، در اینجا نقل و مورد بحث قرار بدهیم .

و خوانندگان محترم بدقت مطالعه کرده و محاکمه نمایند .

جناب میرزا در موارد زیادی موضوع قیامت و بعث و کتاب و حساب را تأویل کرده ، و طوریکه نقل کردیم بقیام قائم و بعثت رسول و جدائی اهل ایمان با مخالفین و جنّت موافقت و لقاء و جحیم خلاف و بعد و کفر معنی میکند .

و در صفحه (۷۰) کتاب ایقان برای اینکه اشتباه و گمراهی خود را بر همه روشن کند ، میگوید : وقتیکه سراج محمدی در مشکاة احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعث و حشر و حیات و موت فرمود ، (حکم وقوعی و فعلی) این بود که اعلام مخالفت مرتفع شد و أبواب استهزاء مفتوح گشت چنانچه از زبان روح‌الأمین خبر داده و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذين كفروا ان هذا الا سحر مبين - اگر بگویی باین مشرکین که شما مبعوث شده‌اید بعد از مردن هر آینه میگویند آنهاست که کافر شده‌اند بخدا و آیات او نیست این مگر سحر ظاهر و آشکارا و هویدا . و در جای دیگر میفرماید : و ان تعجب فاعجب قولهم ائذا کنا ترابا ائنا لفي خلق جدید - اگر عجب میداری پس عجب است قول کافران و معرضان که میگویند آیا ما تراب بودیم و از روی استهزاء میگفتند که آیا ماییم مبعوث شدگان .

جناب میرزا از این اشتباهات زیاد دارد (ولی اشتباه عمدی) و اگر نوشته‌های ایشان بدقت رسیدگی بشود : بیش از نصف مطالب ایشان مغالطه محسوس و یا

مخالف قواعد مسلمة علمی و ادبی و فلسفی است ، و ما در این کتاب نظری بآن قسمت نداشته و باب مستقلی تحت آن عنوان منعقد نکردیم ، زیرا که این مطلب خود بحث مفصل و دفتر جداگانه‌ای لازم دارد .

و در اینجا میگوییم : شما اگر مختصری از لغت عرب اطلاع دارید قرآن مجید را باز کرده و این دو آیه شریفه را که در سوره هود آیه (۷) و سوره رعد آیه (۵) هستند ، خوب ملاحظه فرمائید . و اگر هیچگونه اطلاعی ندارید : از اشخاصیکه مختصر سواد عربی دارند بپرسید (که اگر حرف شرط داخل فعل شد دلالت بگذشته میکند یا آینده) و اگر کسی پیدا نکردید : یک جلد قرآن مترجم که ترجمه تحت‌اللفظ داشته باشد خریداری کرده و ترجمه تحت‌اللفظی این دو آیه شریفه را بخوانید ، و اگر آنرا هم نمیتوانید پیدا کنید : کتابهای تاریخ را که در حالات حضرت رسول اکرم نوشته‌اند (از کتب مسلمین و یهود و نصاری) بدقت ملاحظه بفرمائید : تا معنای دو آیه گذشته را فهمیده ، و ضمناً از صدق و کذب نوشته میرزا آگاه باشید . و پس از آن اگر اثری از این مطلب (تطبیق قیامت و حشر به بعثت پیغمبر) در کتابی پیدا کردید ، و یا در حدیثی اینمعنی را (اظهار رسول اکرم که شما مبعوث شده‌اید) دیدید : بسیار خوب . و اگر نه : خود میدانید که درباره جناب میرزا چگونه محاکمه نمائید .

و عجب‌تر از قیامت اسلام : دو قیامت باب و بهاء است که در کلمات خودشان بآن اشاره میکنند ، و در هر یکی از آن دو قیامت اشراف و علامات ساعت برپا و واقع شده و ما بی‌خبر مانده‌ایم .

بهاء در الواح بعد اقدس (ص ۱۵۵ س ۱۱) گوید : لَعَمْرُ اللَّهِ قَدْ نَفَخْنَا فِي الصُّورِ

و انصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ رَبِّكَ وَ رَبُّ آبَائِكَ الْأُولِينَ بِهِ أَخَذَ الزَّلَازِلُ قَبَائِلَ الْأَرْضِ وَ اضْطَرَبَ كُلُّ عَالَمٍ وَ زَلَّ كُلُّ قَدَمٍ وَ نَاحَ كُلُّ حَكِيمٍ وَ اقشَعَرَ جِلْدُ كُلِّ أَمِيرٍ وَ تَحَيَّرَ كُلُّ عَارِفٍ وَ سَبَقَ كُلُّ قَاصِدٍ بِصِيرٍ - قسم بخداوند نفخ کردیم در صور و بیهوش شد آنچه در آسمانها و زمین است مگر کسیکه خدای تو و خدای پدران تو خواست و با آن گرفت زلزله‌ها قبائل زمین را و مضطرب شد هر دانشمند و لغزش کرد هر قدم و نوحه کرد هر شخص حکیم و لرزید پوست هر امیر و متحیر شد هر عارف و سبقت گرفت هر قاصد بصیر .

باز در ألواح بعد اقدس است (ص ۲۵۲ س ۹) قَدَ أَتَى يَوْمَ الْقِيَامِ وَ قَامَ فِيهِ قِيَوْمٌ الْأَسْمَاءِ بِسُلْطَانٍ أَحَاطَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ لَمَّا نُفِخَ فِي الصُّورِ وَ قَامَتِ الْقُبُورُ اضْطَرَبَ النَّاسُ مِنْهُمْ مَنْ تَحَيَّرَ وَ مِنْهُمْ مَنْ انصَعَقَ وَ مِنْهُمْ مَنْ طَارَ شَوْقًا لظُهُورِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَدْ أَخَذَ السُّرُورُ مَنْ وَجَدَ عَرَفَ الْقَمِيصَ وَ الْهَمُومُ كُلَّ مَغْلٍ أَثِيمٍ نَعِيمًا لِمَنْ نَبَذَ مَا عِنْدَ النَّاسِ وَ أَخَذَ كِتَابَ اللَّهِ بِاسْمِهِ الْمُهِيمِنِ الْقَدِيرِ - روز قیام آمد و قیوم بر اشخاص و مظاهر الهی قیام کرد با سلطنتیکه محیط بر آسمانها و زمینها است زمانیکه نفخ شد در صور و بر پا شد قبرها و مضطرب شدند مردم بعضی از آنان متحیر شدند و برخی بیهوش و بیخود گشتند و بعضی شروع بطیران نمودند از نظر اشتیاقیکه بر برب العالمین داشتند و در این هنگام گرفت خوشحالی و سرور کسانی که علامت و اثر پیراهن را یافتند و گرفت غم و حزن آن کسی که مغلول و ااثیم است و نعمت و رحمت شامل کسی باد که کتاب خدا را گرفته و چیزهای دیگر را ترک کرد .

جناب میرزا میگوید : در هر بعثتی نفخ صور و حشر و نشر و عذاب و نعمت بر پا

میشود ، و منظور او در این دو مورد نفخ خود او بود ، و باعتقاد ایشان نفخ دیگری هم در قیام سید باب بر ممکنات دمیده شده است .

و در صفحه (۷۱) از کتاب ایقان بنفخ اسلام نیز اشاره کرده و میگوید : و نُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ - دمیده شد در صور و آنست یوم وعید که بنظرها بسیار بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و با اوست راننده و گواه ، و در مثل این مواقع یا کلمه (اذا) را مقدر گرفته‌اند علمای اسلام و مفسرین و یا مُسْتَدِلِّ شدند بر اینکه چون قیامت محقق‌الوقوعست لهذا بفعل ماضی آدا شد که گویا گذشته است ... بلکه مقصود از صُور صور محمدیست که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت قیام آنحضرت بود بر امر الهی و غافلین را که در قبور اجساد مرده بودند همه را بخلعت جدیده ایمانیه مُخَلَّع فرمود و بحیات تازه بدیعه زنده نمود .

باز در ألواح بعد اقدس گوید (ص ۸۱ س ۱) قَدَار تَفَعَّتِ الصَّيْحَةُ وَ أَتَتْ السَّاعَةُ وَ ظَهَرَتِ الْقَارِعَةُ وَ لَكِنَّ الْقَوْمَ فِي حِجَابٍ غَلِيظٍ - صیحه بلند شد و ساعت آمد و قارعه ظاهر شد و لکن مردم در حجاب غلیظ هستند .

و در مکاتیب ثانی عبدالبهاء در مقام اشاره بعلائم قیامت باز گوید : (ص ۱۶۵ س ۱۱) فَبِظُهُورِ الْقِيَامَةِ الْكُبْرَى وَ الطَّامَّةِ الْعُظْمَى وَ قِيَامِ السَّاعَةِ الْأَمْرِ الْأَدْحَى تَتَكَوَّرُ الشُّمُوسُ وَ تَتَنَتَّرُ النُّجُومُ وَ يَنْشَقُّ الْقَمَرُ وَ هَذَا سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ الْحَشْرِ الْمُسْتَمِرِّ وَ الرَّمْزِ الْمُسْتَمِرِّ عَنْ بَصَرِ كُلِّ ذِي نَظَرٍ وَ الْكَاشِفُ لَهُ ظُهُورُ الْجَلِيلِ الْأَكْبَرِ الْمَوْعُودِ الْمُنْتَظَرِ فَإِذَا قَامَتِ الْقِيَامَةُ وَ أَتَتْ السَّاعَةُ وَ زَلَزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَ انْفَطَرَتِ السَّمَاءُ بِأَطْبَاقِهَا وَ نَسَفَتِ الْجِبَالُ ... الخ - پس با ظهور قیامت کبری و طامه عظمی و با بر پا

شدن ساعتیکه تلخ و تاریک است آفتابها گرفته میشود و ستارهها پراکنده گردد و ماه منشق میشود و این از اسرار حقیقت حشر بوده و رمزیت مستور از اهل بصر و نظر ، و ظهور بزرگ موعود منتظر آنرا کشف کرده است پس چون قیامت بر پا شده و ساعت معین پیش آمد کرده و زمین زلزله نموده و آسمان و طبقات آن شکافته شد و کوهها از هم جدا گشت ... الخ .

و ظاهراً جناب بهاء و عبدالبهاء این نقشهها را در خواب میدیدند و پس از بیدار شدن نیز باور کرده و این کلمات را با این طمطراق مینوشتند ولی جای شگفت و حیرت است که : بخواب آلوده و آشفته خود اطمینان پیدا کرده ، و باندازه از مقام علم و دانش و از جهان وسیع بی خبر بودند که گول خضوع و تواضع یک مشت عوام نادان را خورده ، و از مسخره و خنده دانشمندان جهان متأثر نمیشدند .

اینستکه با نهایت بی حیائی میگوید : در این ظهور (ظهور جناب باب و بهاء) آفتابهای علم و دانش تیره شده و دانشمندان جهان همه سر زیر لحاف کرده و گرفته شدند ، و کوهها شکافته شد و آسمان در هم پیچیده و بهشت و دوزخ نزدیک گردید ، قیامت بر پا شده و جهانیان بهم ریخته و ستارگان آسمان علم و معرفت همه تیره و تار و گرفته شدند .

ما هم بخاطر تصدیق دعوی ایشان ، مجبوریم بگوئیم : آری از نوشتههای سراپا غلط (غلط ادبی و فلسفی و حقوقی و اخلاقی) جناب باب و بهاء انصافاً مقام علم و ادب و فضل منهبط و شکسته شده ، و آسمان شرافت و فضیلت ایران و ایرانی بهم ریخته ، و افراد غیور و حقیقت پرست سرافکننده و شرمسار و اندوهناک گشتند ، و از شدت حیلهورزی و اضلال او مقام نورانیت و روحانیت لکه دار شده ، و مردم

فربخورده و نادان و احمق خود را بآتش سوزان جهنم نزدیک کردند .
 آری از شنیدن آیه مبارکه (قَدْ انْعَمْتَ الْأَشْيَاءَ فِي بَحْرِ الطَّهَارَةِ) مردم
 پاکسرشت و پاکدل جهان در دریای حیرت و تأثر فرورفتند ، از دیدن جمله شریفه
 (إِنَّا نَسْتَحْيِي أَنْ نَذُكَّرَ حُكْمَ الْعِلْمَانِ) اشخاص غیور و حقیقت پرست افراد ملل و
 اقوام شرمنده و شرمسار گشتند ، از شنیدن دعوی الوهیت جناب باب (اللَّهُ اَنَا) و
 زمزمه های جناب بهاء کوه ها و دریاها متأثر و بهیجان آمدند ، از دعویهای دروغ و
 سخنهای و لافهای وحشت آور ایشان آفتاب حقیقت منکدر و گرفته شد .
 یکی از دوستانم میگفت : آیا حیف نیست وقت خود را ضایع کرده : و کاغذ را با
 یک مشت حرفها و کلمات شرم آور و شگفت انگیزیکه آدمی از تصور آنها شرمگین و
 منفعل است ، سیاه میکنی ؟

گفتم : فرمایش شما صحیح است ، ولی تشخیص و حکم شما پس از این بود که
 از این سخنان آگاهی یافتید ، متأسفانه از این مطالب دیگران آگاهی ندارند ، و
 هرکسی نمیتواند از کتابهای این جمعیت مطلع باشد و تألیفات جناب باب و بهاء
 نه تنها در میان مردم کمیاب و نادرالوجود است بلکه نود درصد از پیروان ایشان نیز
 از کتابهای آسمانی خودشان بی خبرند .

و منظور من در این کتاب نقل مطالب و جملات و احکام این طائفه است ، تا
 همه (موافق و مخالف) از جزئیات مطالب آنها آگاهی یافته ، و سپس خودشان
 حکومت کنند .

من در نوشتن این مطالب و در نقل کلمات این طائفه ، از گفته جناب بهاء (*لَيْسَ الْفَخْرُ لِمَنْ يُحِبُّ الْوَطَنَ بَلِ الْفَخْرُ لِمَنْ يُحِبُّ الْعَالَمَ*) پیروی کرده و تنها بخاطر

خدمت به افراد حقیقت‌خواه جهان ، متحمّل این زحمت و مشقّت شده‌ام ، تا مردم جهان ندیده و نفهمیده و نسنجیده از این صراط عبور نکنند ، و البتّه پس از آگاه شدن خود میدانند .

و باز بهاء در مقابل متعزّض ازلی بابی در کتاب بدیع (ص ۱۱۳ س ۳) میگوید :
خود آن مشرکین خمسین الف سنّه یوم قیامت را میدانستند که بیک ساعت منقضی شد بگو ای بی‌بصران همان معنی در اینجا جاری پنجاه هزار سنه در ساعتی منقضی شود حرفی ندارید ولکن اگر دو هزار سال بوهم شما در سنین معدوده منقضی شود اعتراض مینمائید .

در این عبارت کاملاً تصریح میکند باینکه : آن قیامتیکه مسلمانان مدّت آنرا پنجاه هزار سال میدانستند در یک ساعت (ساعت قیام باب) متحقّق و منقضی شد .

آری کسیکه پنجاه هزار سال را بیک سال تأویل کرده ، و تمام علامات و اَشراط ساعت را بیک معنای عجیبی برمیگرداند چه مانعی دارد که مدّت شریعت باب را که دو هزار و یک سال (بعدد کلمات مستغاث) از جانب باب تعیین شده بود : بیست و سه سال (از دعوی باب) بداند .

اینستکه بعقیده ما مبدء این مرام (بهائیت) از حرفهای سه پهلو و تأویلات بیمعنی و سخنهای پوچ احسائی و رشتی سررشته گرفته ، و سپس بواسطه نوشته‌های باب محکم و عنوان پیدا کرده است .

از اینجا است که ملاحظه میفرمائید : سران اَتباع باب و بهاء و بزرگان ایندسته همه از شیخیّه بودند ، و اگر شخص دیگری باغوای آنان باین طریق وارد شده است ،

یا جاهل صرف بوده و یا هرچه زودتر بضالت و گمراهی خود پی برده است .

علائم قیامت در قرآن

در اینجا برای اینکه برادران مسلمان من مشتبه نشده و تصور نکنند که کلمات قرآن در این موضوع قابل تأویل بوده است ! چند آیه از آیات شریفه قرآن مجید را که در این مورد نازل شده است ذکر میکنیم .

خداوند در آیه (۶۶) از سوره مبارکه مریم میفرماید : **و يَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَاتَ لَسَوْفَ أُخْرَجَ حَيًّا أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا** - آن شخص گوید آیا ما پس از اینکه مردیم دوباره زنده خواهیم شد ؟ او فراموش کرده است آفرینش ابتدائی خودشرا که چیزی نبوده است و او را هستی دادیم ، و قسم به پروردگار جهان که همه را و همه شیاطین را محشور و زنده خواهیم کرد ، و همه را در اطراف جهنم حاضر خواهیم ساخت .

و در سوره حج میفرماید : **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلَّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ** - پرهیز کنید از عذاب خدا که زلزله و اضطراب قیامت بسی بزرگ است ، در آنروز مادر از بچه شیرخواره خود غفلت کرده و زن حامله جنین خود را سقط میکند ، و مردم همه در حیرت و بهت فرو میروند ، و مانند اشخاص مست مدهوش و بیهوش گردند ، و عذاب سخت آشکار میشود .

و در آیه (۶) میفرماید : ذَلِكَ بَانَ اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يُبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ - خداوند حق است ، و او مردگانرا زنده میکند ، و او بر هر امری قادر است ، و قیامت خواهد آمد و شکی در آن نیست ، و خداوند مردمرا از قبرها برانگیخته خواهد کرد . و در آیه (۱۴ و ۱۵ و ۱۶) از سوره مبارکه مؤمنون میفرماید : فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تُبْعَثُونَ - پس مبارک است احسن آفرینندگان و سپس شما مرده خواهید شد و پس از آن دوباره در روز قیامت برانگیخته میشوید .

و در آیه (۶۶ و ۶۷) از سوره مبارکه نمل میفرماید : بَلْ إِذَا رَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَ أَبْأُنَّا أَتْنَا لَمُخْرَجُونَ - آنها نسبت بجهان آخرت جاهل هستند و بلکه در شک و تردیدند و یا بکلی بی اطلاع و بیخبرند ، و اشخاصیکه کافرند میگویند آیا ما و پدران ما پس از اینکه پوسیده و خاک شدیم دوباره زنده خواهیم شد .

پس در پیرامون این آیات شریفه بدقت ملاحظه فرموده ، و سپس از جناب باب و بهاء پرسید : آیا مردم هنگام قیام ایشان پس از اینکه مرده بودند زنده و محشور گشتند ؟ آیا میلیونها نفوسیکه در هزار و دویست و شصت سال از دنیا رحلت کرده بودند همه مبعوث گشته و روز قیامت را درک نمودند ؟ آیا این همه خطاباتیکه در موضوع قیامت و بعث وارد شده است متوجه چند صد یا چند هزار نفر ، آن هم بعد از هزار و دویست و شصت سال بوده است ؟

آیا پیروان باب و بهاء پس از اینکه پوسیده و خاک شده بودند قیامت را دیدند ؟

آیا قیام باب و بهاء چه ربطی با مردم زمان رسول اکرم داشت که از این جهت در مورد طعن و مذمت آن حضرت واقع شوند (بل اذَّارَكَ عَلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ)؟ آیا روز قیام باب و بهاء مردم جهان مضطرب و متزلزل شده و چنان متوحش گشتند که مادرها بچه‌های خود را فراموش کرده و زنهای حامله وضع حمل نمودند؟ آیا مردم جهان برای همیشه در جهنم معدب و در بهشت متنعم شدند؟

آری مردم جهان از این تأویلات خنده‌آور بایستی در عذاب باشند؟ (حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ - مومنون - ۷۷) مردم روشن فکر میباید از این بافندگیهای پوچ و بیمغزیکه اثر نهایت انحطاط فکر بشر است؛ متأثر گردند .
و در اینجا برای آنکه حقیقت قیامت اینطایفه خوب روشن گشته و از خصوصیات آثار این قیام آگاه شوند مقتضی است مختصری از تاریخچه قیام سید باب و میرزا بهاء را از نوشته خودشان بنویسیم .

بعثت باب یا قیامت

طوریکه عبدالبهاء در مقاله سیاح (ص ۲-۲۰) و آواره در کواکب دُرّیه (ص ۳۸-۵۰) و نویسندگان دیگر ایشان مینویسند : سید باب در سال (۱۲۵۸) از شیراز عازم کربلا شد ، و بدرس سید کاظم رشتی حاضر میشد (گویا سبب آشنائی باب با رشتی شیخ عابد استاد و معلّم باب بوده است و طوریکه در مقدمه نقطه الکاف از تاریخ جدید نقل میکند شیخ شخص فاضل و از شاگردهای شیخ احمد احسائی بوده است) و بفاصله یک سال سید رشتی فوت کرده ، و باب بسوی شیراز مراجعت میکند .

و چون عقیده شیخیّه بر این بود که : در هر زمانی وجود رکن رابع که عبارت دیگر شیعه کامل و باب و رابطه مابین مردم و امام غائب است لازم میباشد ، و از طرف دیگر - جانشین رشتی معین نشده بود ، پس از فوت او دو نفر دعوی نیابت و رکنیت و جانشینی کرده ، و هر یک جمعی را از پیروان رشتی بدور خویش جمع نمودند . و آن دو نفر عبارت بودند از حاجی محمد کریمخان کرمانی و سید علی محمد شیرازی .

و نخستین کسیکه از شاگردان رشتی دعوی بابیت باب را شنیده و تسلیم شد : ملا حسین خراسانی بشروئی بود .

ملا حسین در پنجم جمادی الاولی از سال (۱۲۶۰) هجری در منزل باب دعوی بابیت او را پذیرفته ، و بقول بابیهها - اَوَّلَ مَنْ آمَنَ وَ مَلَقَبَ بِبَابِ الْبَابِ شَدَّ ، و در این موقع سید علی محمد در سنّ (۲۵) سالگی بود .

و بموجب نوشته کواکب (ص ۴۳) تا پنج ماه دیگر هیجده نفر از علمای شیخیّه باو ایمان آورده ، و بحروف حی (عدد ح - ی : هیجده است) موسوم شدند ، و در اینموقع قرّة العین هم در کربلا بود ، و بواسطه مکاتبه ایمان آورد .

و بطوریکه در مقدمه نقطه الکاف (ک) مینویسد : ادّعی میرزا علی محمد شیرازی که وی باب و واسطه بین امام غائب و شیعیان است از نقطه نظر شیخیّه چندان تازگی و غرابت نداشت ، ولی طولی نکشید که او از این درجه قدم بالاتر گذاشته ادّعاء نمود که وی همان قائم موعود و امام ثانی عشر و مهدی منتظر است . آری سید باب در همین ایّام (که دعوی بابیت میکرد) تفسیر سوره یوسف را که موسوم بأحسن القصص است ، تالیف نموده ، و در آن کتاب در صفحه اوّل ادّعاء

میکنند که کتاب او از جانب امام دوازدهم (ع) نازل شده است، و میگوید: **اللَّهُ قَدَّرَ أَنْ يَخْرَجَ ذَلِكَ الْكِتَابَ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْقِصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ ابْنِ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ ابْنِ مُوسَى ... الخ.**

و در سوره (۹) گوید: **و لَا تَقُولُوا كَيْفَ يُكَلِّمُ عَنِ اللَّهِ مَنْ كَانَ فِي السِّجْنِ عَلَى الْحَقِّ خَمْسَةً وَ عَشْرُونَ اسْمَعُوا فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ عِنْدِ بَقِيَّةِ اللَّهِ الْمُنْتَظَرِ بِأَمَامِكُمْ ... الخ.**

و در سوره (۸۶) گوید: **و يَقُولُ الْمُشْرِكُونَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَا كُنْتَ عَلَى الْأَمْرِ مِنْ عِنْدِ الْإِمَامِ حُجَّةَ اللَّهِ الْحَقِّ قُلْ كَفَى اللَّهُ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ إِنَّ الْحُجَّةَ شَاهِدٌ عَلَيَّ بِالْحَقِّ الْأَكْبَرِ ... الخ.**

و در موارد زیادی از آن کتاب باین قسمت اشاره میکند.

و چون این مطلب قابل انکار نبوده است، عبدالبهاء در کتاب مقاله سیاح (ص ۲) با نهایت درجه رکاکت مینویسد: از کلمه بابیت مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پرده عزتست و دارنده کمالات بیحصر و حدّ باراده او متحرّکم و بحبل ولایش متمسک و در نخستین کتابیکه در تفسیر سوره یوسف مرقوم نموده در جمیع مواضع آن خطابهایی بآن شخص غائب که از او مستفیض و مستفید بوده نموده^۱.

واقعاً جای بسی حیرت است که انسان بواسطه مال و منال و عنوان چند روزه دنیا، چنان پای روی حقایق گذاشته، و از صراط حقیقت و شرافت و حرّیت و صداقت منحرف گردد که: نار را از نور و سراب را از آب تشخیص نداده، و از

۱- از این مطلب در صفحه (۳۷) نیز بحث و تحقیق شده است، مراجعه شود.

دروغگویی و تزویر و اغوای یک مشت بیچاره گان عوام نهراسد .
 و کسی هم نیست که از این نویسنده جنایتکار بپرسد : آیا اسم میرزا بهاء محمّد بن الحسن بن علی بود ؟ آیا میرزا بهاء امام منتظر و حجّة دوازدهم بود ؟ آیا در سالهای نخست که باب کتاب احسن القصص را مینوشت کوچکترین رابطه و شناسایی در میان او و میرزا وجود داشته ؟ آیا بهاء در آن ایام باب را میشناخت که افزاتی کرده و اشراقاتی بباب بنماید ؟ مگر بموجب نوشته خودتان میرزا بهاء سالهای متمادی شب و روز در ترویج و تبلیغ سخنان باب نمیکوشید ؟ آیا باب نمیتوانست اسمی از میرزا بهاء در این کتاب ببرد چنانکه در صدها جا اسم قرّة العین را برده است ؟ آیا خود بهاء در مقابل باب خضوع نمی کرد بحدّیکه او را خدای خود میخوانده است (رجوع شود بصفحه ۸۰) ؟

پس این ظهور با این وصف یکی از قیامتها بود که : بقول حضرات بهائیهها جهانیان متزلزل و مضطرب شدند ، آسمان شکافته گردید ، آفتاب منکسف شد ، مردم از آغاز اسلام تا آن روز همه بجزای اعمال خود رسیدند ، صراط و میزان و بهشت و دوزخ بر پا گردید .

بعثت بهاء یا قیامت

و اما قیامت دومیکه بواسطه بعثت میرزا حسین علی نوری مازندرانی بر پا شده است : میرزا حسینعلی فرزند میرزا عبّاس نوری مازندرانی (میرزا بزرگ) است که بقول مورّخین و نویسندگان یکی از منشیان و کارمندان دولت بوده است ، ولی عبدالبهاء در مفاوضات (ص ۲۱) مینویسد : پدرشان از وزراء بود نه از علماء . و در

مقاله سیاح نیز (ص ۸۰) مینویسد : جوانی بود از خاندان وزارت و از سلالهٔ نجابت از هر جهت آراسته .

و ظاهراً وزارت میرزا بزرگ هم مانند نبوت میرزا حسینعلی پسرش در عالم خواب و خیال بوده است .

میرزا حسینعلی در روز دوم محرم از سال (۱۲۳۳) هجری در تهران متولد شده است ، و بطوریکه عبدالبهاء در مقاله سیاح (ص ۸۲) مینویسد : پس از شیوع مسئله باب آثار میلان از او ظاهر گشته ، در بدایت خویش و پیوند و کودک و ارجمند سلسله خویشرا دلالت نمود ، و بعد روز و شبانه همت خود را بدعوت دوست و بیگانه گماشت و باستقامت عظیم برخاست .

و در کواکب دُرّیّه (ص ۳۳۶-۳۶۰) گوید : ابتدای طلوع و دعوت سرّی بهاء در زندان طهران در سال (۱۲۶۹) بوده است ، زیرا او در آخر شوال (۱۲۶۸) محبوس شده و چهار ماه در حبس بود ، و این بود مصداق بیان باب که : **و فی سَنَةِ التَّسْعِ كُلِّ خَيْرٌ تُدْرِكُونَ** . و سپس از حبس آزاد شده و ببغداد وارد شد ، و آزادی او بمدد دست قونسول روس بوده است و در سال (۱۲۷۹) که سال نوزدهم ظهور باب میشود : ظهور خویش را علنی نمود ،

و چون بهاء مدّت یک سال در بغداد ماند (ص ۳۴۲) ناگهان غایب شده و یک سر بسلیمانیه رفت ، و در آنجا با لباس درویشی بر سر تکیهٔ شاه نقش بند نزول کرده ، و تا دو سال بر احاب و اصحاب و اهل حرم پوشیده بود که ایشان کجا هستند .

و سلیمانیه از شهرهای کردستان و از قدیم‌الایام مرکز آکراد و علمای اهل سنت

و مرشد و اقطاب از عرفاء و صوفیّه بوده ، و تکیه شاه نقش بند در آنجا است که دارای اطاقهای متعدّد و منزلگاه دراویش و عرفاء و همواره محلّ درس و تدریس بعضی از علماء و عرفاء بوده ، و بهاء خود را بنام درویش محمد ایرانی معرّفی کرد ، و در همان اوقات رسالهٔ هفت وادیرا نوشتند ، و سپس بکوه سرگلی که در نزدیکی سلیمانیه بود رفته و در مغارهٔ مفضل آن انزواء و منزل گرفته و گاهی بسلیمانیه آمده و سر بمنزل خویش که در تکیه داشتند میزدند و مراجعت بکوه مینمودند ، و بعد از دو سال ببغداد برگشت ، و کتاب ایقانرا در این موقع نوشته است .

و در سال (۱۲۸۰) بموجب فرمان صادر از اسلامبول ، بهاء و پیروانش را از بغداد کهنه نقل مکان داده و در بغداد تازه در باغ نجیب پاشا که از باغهای بزرگ دولتی بود ، جای دادند که از آنجا بسوی اسلامبول تبعید نمایند ، و بهاء در آن باغ در حضور جمعی از اشراف عرب و عجم لسان گشوده و دعوی خویش را ابراز نمود (کواکب ص ۳۵۹) و خود را مظهر تامّه الهیه و مبعوث من عند الله و مرتبی نوع بشر معرّفی نمود ، و چون دوازده روز در آن باغ اقامت داشتند : این دوازده روز که ابتدای آن از روز سی و دوم نوروز تا روز چهل و چهارم میشود بعید اعظم و رضوان نامیده شد و هم عید گل گفته میشود که در آن باغ و بوستان صورت گرفته است . پس خوانندگان محترم از این عبارتها موضوع قیامت دوم را فهمیده و لازم است آن آثار و اشراط و علائمیرا که در گذشته از قرآن مجید نقل کردیم باین مورد تطبیق کرده و مسخره بودن این قیامت را بفهمند .

و بلکه لازم است آن آثار و علامتها را که (زلزلهٔ ارض و انشقاق سماء و اضطراب مردم و انقلاب جهان و خرد شدن کوهها و پراکنده گشتن سنگها و غیر آنها) در

گذشته از کلمات خود بهاء و عبدالبهاء نقل کردیم : باین قیامت که در حقیقت قیامت دین باب است تطبیق نمایند ، و خودشان قضاوت کنند .

چیزیکه سبب تأثر و اندوه میشود آنستکه : دین باب روز خوشی بروی خود ندید و تا پیروان او فراغت و آرامش و اطمینانی پیدا کنند : قیامت بر پا شد و احکام باب که بزحمت در گوشه زندان تدوین کرده بود بمرحله عمل نرسید و سخنان او پیش از موقع اجراء منسوخ گردید و وعده‌های طویل او (مستغاث) برخلاف درآمد .

و البته درباره مسافرت جناب بهاء بسلیمانیه و محشور شدن او با درویش و عرفای نقش بندیّه و منزل گرفتن او در تکیه شاه نقش بند و اشتهار او باسم درویش محمد و تألیف کتاب هفت وادی : با بیسواد و امی بودن او و با دعوی نبوت و الوهیت هرطوریکه میفهمید قضاوت خواهید نمود .

دشت بدشت یا قیامت

و موضوع دیگریکه نقل آن در اینجا بسیار مناسب است : قضیه بدشت میباشد ، و طوریکه در کواکب (ص ۱۳۰) مینویسد : پس از مصاحبه و گفتگوهای اصحاب بدشت (در میان شاهرود و خراسان و مازندران و نزدیکی هزار جریب) قرار بر این شد که قرّةالعین منسوخ شدن احکام اسلام و شروع در تصرفات و تغییرات قوانین گذشته را گوشزد اصحاب کند ، و او پرده برداشته و حقیقت مقصود را گوشزد اصحاب نمود ، و همه در میان اصحاب و اختلاف پدیدار گشت ، و حتی بعضی از آن سرزمین رخت بربستند و رفتند ، و بالأخره امر را از اقدام بهاء الله آرامشی حاصل شد ، زیرا ایشان قرآن مجید را طلبیده سوره اذا وقعت را (که راجع بمعاد

است) گشوده و طوری تفسیر نمودند که قلوب اکثری بیارمید .

آری بطوریکه از کتب تواریخ و از نوشته‌های خود بهائیان استفاده میشود :

قرّة‌العین در دشت بدشت حجاب از چهره برداشته ، و در مقابل جمعیت زیاد شروع بخطابه نموده ، و گفت : آئین اسلام و احکام و مقررات آن دین منسوخ شد ، و قوانین و احکام جدیدی هم در دست ما نیست (زیرا در آن موقع هنوز بیان تدوین نشده بود) و روی این قاعده : فعلاً تکلیفی برای ما متوجه نبوده ، و ما بجز فداکاری و کوشش کردن و فعالیت در ترویج مرام جدید ، تکلیفی نداریم .

و بطوریکه در جلد سوم اظهار الحق (ص ۳۲۵) میگوید : مکرراً به حاجی محمدعلی قدّوس خطاب میکرد که - ایام اوراد و سجاده سپری شد و این بساط را در هم پیچ و برای فداکاری مهیا باش .

و از این معنی اشخاصیکه روی اشتباه و بخیال حقیقت‌پرستی و قرب بخدا جزو ایندسته شده بودند ، بخود آمده ، و راه ادبار برقرار اختیار کرده و بر پشت سر خویش نگاه نکردند . ولی کسانیکه در پی هوی‌پرستی و رفع تکلیف و شهوترانی بودند . بی‌نهایت مسرور و خرم و خندان گشته ، و از راههای مختلف و بزبان و رفتار و گفتار و رنگهای گوناگون از گفته قرّة‌العین تأیید نمودند .

اینستکه جناب بهاء نیز باین حیلۀ عجیب و مغالطه واضح متوسّل شده ، و برای برافروختن شعلۀ این آتش دامن زده ، و برای گمراهی و سر درگم شدن یکمشت مردم نادان قدم برداشت .

و ما چند آیه از همان سوره اذا وقعت را در اینجا نقل و ترجمه میکنیم تا خوانندگان محترم خود قضاوت کرده ، و در حقّ میرزا بهاء هرچه میخواهند اظهار

عقیده کنند .

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لَيْسَ لِمَنْ لَوْعَتِهَا كَاذِبَةٌ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ ، إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا وَ
بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا ، وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا
أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ
أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ، ثُلَّةٌ مِنَ الْأُولَىٰ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ
مَوْضُونَةٍ مُتَنَبِّئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ ، يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ بَاكِبًا وَأَبَارِقُ
وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ، لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ وَلَحْمٍ طَيْرٍ
مِمَّا يَشْتَهُونَ وَحُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ... الخ .

زمانیکه آن حادثه حتمی و آن واقعه معلوم که جزو اصول و از ارکان عقائد همه
ملل و ادیان آسمانی (معاد) است واقع میشود ؛ در آنروز کسی نتواند آنرا تکذیب
کند و مخالفی نخواهد داشت ، در این واقعه مراتب معنوی و مقامات اشخاص
روشن و ظاهر خواهد شد : در آنروز زمین سخت تکان خواهد خورد ، و کوهها از
جای خود کنده میشود ، سنگهای بزرگ و کوههای محکم چون ذرات غبار در فضاء
منتشر و پراکنده گردد ، مردم همه محشور و از قبرها برانگیخته شده و بر سه دسته
منشعب میشوند ، اصحاب یمین و اصحاب شمال و سابقین ، سابقین از همه
نزدیکتر و به پیشگاه پروردگار مقربتر خواهند بود ، اینها در بهشت‌هاییکه سراسر
نعمت و خوشی است زندگانی خواهند کرد ، سابقین از ملل و اقوام گذشته بر اسلام
و از متأخرین انتخاب خواهند شد ، سابقین در روی تختها و جایگاههای زیبا برقرار
میشوند ، و برای همیشه خدمت‌کاران جوان که در دست پیاله و کاسه دارند (مملو
از آب و مشروبات لذیذ) در اطراف آنها منتظر خدمت هستند ، کوچکترین سردرد

و خستگی و افسردگی عارض آنان نخواهد شد ، هرگونه میوه‌های لذیذ و مطابق دلخواه ایشان حاضر است ، گوشتهای لذیذ طُیور مهیا است ، حورالعین مانند جواهر بَرّاق و درخشنده آماده خدمت آنان خواهند بود ... الخ .

علاماتی که در این آیات شریفه ذکر شده است ، کوچکترین تناسب و کمترین تطابقی با ظهور سید باب ندارد . آری ممکن است بگوئیم : چون در دشت بدشت خود قرّة‌العین (که از جهت جمال در نهایت زیبایی و خوشروئی بود) رفع تکلیف و نسخ حدود و قیود کرد ، و جناب بهاء هم آنروز از سران آن جمعیت محسوب و در سنّ سی سالگی بوده و منسوخ بودن احکام و قوانین دینی را می‌پسندید ، قهراً (ولو در همین دشت) ولدان و حورالعین را حاضر و مهیا بخدمت دیده ، و از برآوردن مشتهیات نفسانی بهر نحویکه دل مبارکش میخواست مانع و رادعی در میان ندیده ، و خود را از سابقین پیروان باب و از مقربین درگاه او دانسته ، و دشت بدشت را بهشت برین میدید .

و ممکن است روی همین نظر بود که چون خودش قیامت را ثانیاً برپا کرد : فرمود - *إِنَّا نَسْتَحْيِي أَنْ نَذْكُرَ حُكْمَ الْعِلْمَانِ* ، و همچنین از زنها نیز تنها امّهات آباء را (آن هم ممکن است برای خودش باشد در مقابل فرزندان) تحریم نمود .

و برادران بهائی من تصوّر نکنند که : نویسندۀ نظر توهین و یا سوءادبی دارد ، بلکه بایست متوجّه باشند که : مقتضای اعتقاد جناب بهاء همین بوده است ، زیرا وقتیکه ایشان در دشت بدشت قیامت را برپا کرده و خود را از سابقین دانسته و بآیات شریفه اذّا وقعت استدلال و تمسک نمودند : قهراً میباید تا هست با غلمان باشد و برای همیشه همدم حورالعین و در بهشت برین قرار گیرد ، و اینمعنی با

تحریم حورالعین و غلمان هیچگونه سازگار نخواهد بود .

اصل هفتم

تحصیل علم و نبوت

مقام نبوت امریست موهبتی الهی . فضائل شخصی نبی باید از جانب پروردگار جهان اعطاء شود نه از راه ریاضت و تحصیل .

اظهارات پیغمبر میباید روی وحی و الهام بوده ، و هیچگونه متکی به تحصیل و فکر و نظر شخصی نباشد .

وجود پیغمبر خود مظهر اعجاز و خرق عادت بوده ، و حیات این مقام از عهدۀ دیگران بیرون است .

اینستکه خداوند متعال درباره رسول اکرم (ص) میفرماید : **هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ** - خدائیکه برانگیخته است در میان مردم بیسواد و تحصیل نکرده پیغمبر را که از خود آنان و مانند ایشان بیسواد بوده است :

و اینمعنی یکی از اصول مسلمه ایست که هیچگونه قابل اختلاف و تردید نباشد . این است که پیروان باب و بهاء و خود آنها مجبور شده اند این اصل مسلم را تحصیل نموده ، و بهر وسیله ای باشد بیسواد و امی بودن باب و بهاء را ثابت کنند .

امّی بودن جناب بهاء

بهبائیان در این موضوع سخنهای متناقض و متضادّ دارند : در یک جا میگویند - بهاء بمدرسه نرفته و تحصیل علمی نکرده بود ، و در جای دیگر مینویسند : بهاء در دشت بدشت قرآن را بدست گرفته ، و طوری سوره اذّا وقعت الواقعة را تفسیر نمودند که همه مطیع شدند . و باز مینویسند : بهاء دو سال تمام در تکیه شاه نقش بندیّه سلیمانیه حجره گرفته و بنام درویش محمّد با عرفای نقش بندیّه مأنوس بوده است . و باز مینویسند : (مقاله سیاح ص ۸۳) و چون در طهران این اساسرا استوار نمود بمازندران شتافت در آنجا در محافل و مساجد و منازل و مجالس و مدارس بیان و تبیانی عظیم آشکار نمود و جمع غفیر از غنی و فقیر و علمای نحیر منجذب تقریر او گشتند .

و در مقابل اینها خود میرزا بهاء در کتاب اقدس (ص ۴۶ س ۱۹) میگوید : یا مَلَأَ الْبَيَانَ إِنَّا دَخَلْنَا مَكْتَبَ اللَّهِ إِذْ أَنْتُمْ نَائِمُونَ تَاللَّهِ الْحَقِّ قَدْ قَرَأْتَاهُ قَبْلَ نُزُولِهِ وَ أَنْتُمْ غَافِلُونَ - ای پیروان بیان ما بمکتب خدا داخل شدیم زمانیکه شما در خواب بودید و لوحرا ملاحظه کردیم آن موقعی که شما بیدار نبودید قسم بخدای حقّ ما لوحرا پیش از نزول آن خوانده ایم و شما در غفلت بودید .

و در الواح بعد اقدس (ص ۱۸۷ س ۱۴) گوید : وَ أَنْتَ تَعْلَمُ إِنَّا مَا قَرَأْنَا كُتُبَ الْقَوْمِ وَ مَا أَطَّلَعْنَا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعُلُومِ كُلِّهَا أَرَدْنَا أَنْ نَذْكَرَ بَيَانَاتِ الْعُلَمَاءِ وَ الْحُكَمَاءِ يَظْهَرُ مَا ظَهَرَ فِي الْعَالَمِ وَ مَا فِي الْكُتُبِ وَ الزُّبُرِ أَمَامَ وَجْهِ رَبِّكَ نَرَى وَ نَكْتُبُ إِلَيْهِ أَحَاطَ عَلَيْهِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ - و تو میدانی که ما کتابهای دیگرانرا نخوانده ایم و مطلع نشده ایم بعلومیرا که پیش آنان است و هر موقعیکه بخواهیم بیانات و

مطالب علماء و حکماء را ذکر کنیم آنچه در کتابها و صحیفه‌ها و در عالم هست در مقابل من (وجه ربّ) ظاهر می‌شود و ما می‌بینیم و مینویسیم همین طور احاطه کرده است علم او با آسمانها و زمینها .

پس اگر مقصد ایشان اینستکه : اصلاً کتابی نخوانده و تحصیلی نکرده و از علوم و فنون مطلع نیستند ، در اینجا بنده فکرم کوتاه و نمیتوانم بمقام ایشان جسارتی کرده ، و ایشانرا تکذیب نموده و با حرفهای مسخره آمیز پاسخ ایشانرا بدهم .
خوبست حکومت این مطلبرا بدیگران واگذاریم .

ولی اعتراضیکه بنده دارم اینستکه : اگر مطالب و علوم و قضایای غیبی و علمی و خارجی جهان در مقابل چهره مبارک ایشان مجسم میشده و ایشان شهود داشتند ، پس چرا بجای آن همه دعویها و این طرف و آن طرف زدن ، صریحاً اعلان نمودند که : من رسول آسمانی هستم ، و هرچه شما پرسید پاسخ میگویم ، من از اعمال و نیات و کارهای جهانیان آگاه هستم ، من از معارف و علوم طبیعی و ریاضی و فلسفی و ادبی مطلع بوده ، و همه آنها را در مقابل چشم خود می‌بینم .
من یقین دارم که در این صورت هر روز هزاران نفر بایشان ایمان آورده ، و جاهل و عالم از اطراف جهان بسوی ایشان متوجه شده ، و مقام ایشان را تصدیق میکردند .

و بسیار تعجب میکنم که : بجای این سخن ، و با این فضل و علم و احاطه و بینائی ، در صفحه ۳۴ و سطر ۴ - اقدس میگوید : حُرِّمَ عَلَیْکُمُ السُّؤَالُ فِی الْبَیَانِ عَفَا اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ لِيَسْئَلُوا مَا تَحْتَاجُ بِهِ أَنْفُسُكُمْ لَا مَا تَكَلَّمُ بِهِ رِجَالٌ قَبْلَكُمْ - پرسش کردن از مطالب در کتاب بیان تحریم شده است ولی خداوند از اینحرمت درگذشت

تا شما از آنچه احتیاج دارید برسید البتّه از آنچه مربوط بخود شما است نه از آن مطالب و علومیکه متقدّمین بحث و گفتگو کرده‌اند . و در پیرامون این موضوع در آینده سخن خواهیم گفت .

و دیگر اینکه : جمله (دَخَلْنَا مَكْتَبَ اللَّهِ) مبهم است ، زیرا مکتب بمعنای محل کتابت و نوشتن است و خدا مکتبی ندارد و همچنین جمله (قَرَأْنَا قَبْلَ نُزُولِهِ) زیرا پیش از اینکه جناب باب بیان را بنویسد ، چگونه جناب بهاء آنرا خوانده بود . اگر در اینموقع نبوّت داشته است ، و بیان بر ایشان نازل شده بود : پس چرا جناب باب بخودش نسبت داده است ؟ و چرا ایشان از جناب باب پیروی کرده و اطاعت میکردند ؟ و اگر قبل از نوشتن بیان با همدیگر مشاوره و مذاکره می نمودند : اینکه نبوّت و نزول کتاب آسمانی نمیشود ؟ و اگر از جای دیگر تلقین میشد : آنها هم باز مبهم و برای ما مجهول میشود .

و باز باشکال دیگری برمی خوریم ، که اگر جناب میرزا تحصیل علم نکرده و امّی و بیسواد بوده است : چگونه توانسته است کتاب ایقان و هفت وادیرا که سراسر آنها اصطلاحات و مطالب علمی و عرفانی است ، تألیف نماید .

و اگر در ایّام تألیف این دو کتاب نیز مانند ایّام بعد از دعوی پیغمبری ، مطالب علمی بر قلب او الهام میشده است (يَظْهَرُ مَا فِي الْكُتُبِ وَالزُّبُرِ أَمَامَ وَجْهِ رَبِّكَ نَرَى وَ نَكْتُبُ) و آراء و عقائد دیگرانرا در مقابل چشم خود بدون مطالعه و مراجعه کردن میدیده است : پس چرا اظهار رسالت و پیغمبری نمیکرد ؟ و چرا در کتاب ایقان از سیّد باب و از شریعت او ترویج مینمود ؟ و چرا در کتاب هفت وادی اسمی از خود و حتّی از سیّد باب هم نمیبرد ؟ و آیا دیگران اعتراض نمیکردند که این آدم

امّی و بیسواد که اظهار مقامی هم نمیکند چگونه تا این اندازه بمطالب علمی و اشعار شعراء و اقوال عرفاء و علماء مسلّط است؟ و آیا پیغمبریکه هر مطلب و حقیقت را بخواهد در مقابل چشمش حاضر می‌بیند: احتیاجی به کوههای سلیمانیه و تکیه شاه نقش بندیّه خواهد داشت؟

و باز میرزا بهاء در کتاب اقدس (ص ۲۹) میگوید: *إِنَّا مَا دَخَلْنَا الْمَدَارِسَ وَ مَا طَالَعْنَا الْمَبَاحِثَ إِسْمَعُوا مَا يَدْعُوكُمْ بِهِ هَذَا الْأُمِّيُّ إِلَى اللَّهِ الْأَبْدِيِّ إِنَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ عَمَّا كُنْتُمْ فِي الْأَرْضِ لَوْ أَنْتُمْ تَفْقَهُونَ* - ما بمدرسه‌ها داخل نشده‌ایم و مباحث علمی را مطالعه نکرده‌ایم گوش بدهید آنچه را که این امّی بواسطه آن شماها را بسوی خداوند همیشگی میخواند و آن بهتر است شما را از آنچه ذخیره شده است در زیر زمین اگر بفهمید.

پس اگر منظور او این باشد که در علوم عقلیه و نقلیه (فلسفه، ریاضیات، حقوق، ادبیات، طبیعیات) تحصیل کافی نکرده‌ام: صحیح است، و از نوشته‌های ایشان پیدا است، و اگر مقصد ایشان بیسواد بودن و جاهل بودن صرف است: در نهایت کم لطفی و برخلاف حقیقت خواهد بود، زیرا از تمام نوشته‌های ایشان پیداست که: در مباحث فلسفه و عرفان (بالخصوص روی مبادی و مبانی علمی شیخیه) مستحضر بوده است، و کلیات مطالب عرفانیرا (طوریکه باب هم مستحضر بود) خوب حاضر کرده بود، مثلاً در کتاب بدیع صفحه (۱۲۱) میگوید: عجب است که تو خود را عارف میدانی و از کلمات عرفاء هم اطلاع نداری و الا در این مقام اعتراض نمینمودی چه که عرفاء بر آنند که اسماء الهی در کلّ حین مؤثر چه که تعطیل جایز نه و لذا گفته‌اند اسم مُمیت در کلّ حین کلّ موجوداترا از وجود

اضافی بعدم اضافی راجع مینماید و همچنین اسم مُحیی و مُبعث ... الخ .
 و در صفحه (۲۸۳) گوید : و در الحد اختلاف نموده‌اند بعضی بر آنند که مُلحد
 نفوسی هستند که خدا را باسامی مینامند که اذن داده نشده‌اند در کتاب الهی ، و
 بعضی بر آنند که مُلحد نفوسی هستند که از اسمای الهی اسمائی اشتقاق نموده‌اند
 و بآن اسماء عاکفند من دون الله چنانچه لفظ منات را از مَنان و عَزّی را از عزیز و
 لات را از الله اخذ نموده‌اند و بآن اسماء ساجد و عاکفند و بعضی بر آنند ... الخ .
 و صدها امثال اینها از مطالبیکه متوقف بتحصیل و کسب و مطالعه و تعلم
 میباشد .

و در صفحه (۲۸۷) از قول مُعترض (که بابی صبح ازلی است) نقل میکند :
 کسیکه بیست سال در این دوره پرورش یافته و بیست سال هم در دوره عرفا ، چهار
 کلمه بل هزار کلمه مطالب عرفان و صورت آیات بنویسد کسبیه چه مدخلیت دارد تا
 فطرت .

و جناب میرزا در پاسخ او میگوید : اگر بعضی از عرفاء به بیت میآمدند (در زمان
 پدرش) و ملاقات واقع میشد چه دخلی بتعلیم و تعلم داشته است ، و در دوره بیان
 با که معاشر بوده هر نفسی که بین یدّی حاضر میشد کسب معارف الهیه و شئونات
 حکمت ربّانیه مینمود ، و ابداً در حضور اقدس نفسی قادر بر تکلم نبود تا چه
 رسد بآنکه از او چیزی اخذ فرمایند .

جناب میرزا در این پاسخ غفلت کرده‌اند از اینکه : اگر ایشان در بیست سال
 دوره بیان پیوسته مورد استفاضه و استفاده دیگران واقع شده و همه از محضر
 ایشان کسب معارف الهیه و حکمت ربّانیه مینمودند : پس چگونه ایشان امّی و

بیسواد بودند ، آیا در آن بیست سال پیغمبر بودند ؟ آیا در آن موقع این شئون حکمت ربّانیه و معارف الهیه را از کجا حاضر کرده بودند ؟ و آیا ایشان کتاب ایقانرا که چندین سال قبل از دعوی پیغمبری نوشته‌اند ، چگونه نوشته‌اند ؟

مثلاً در صفحه پنجم گوید : چنانچه تفصیل آن در اکثر کتب مشهوره ثبت شده ، و البتّه بنظر عالی رسیده یا میرسد .

پس معلوم میشود جناب میرزا اکثر کتب مشهوره را مطالعه کرده و دیده بودند که این مطلب را بآنها نسبت داده‌اند .

و در صفحه (۸) سطر (۱۴) گوید : و علامتی از برای ظهور بعد ذکر میفرمودند چنانچه در همه کتب مسطور است .

و در صفحه (۱۱) سطر (۶) گوید : چنانچه اسم و رسم جمیع در کتب مذکور است و از اکثر آیات و اخبار مستفاد میشود .

و در صفحه (۲۰) سطر (۶) گوید : اینستکه در روایات و احادیث جمیع این مضامین هست .

پس جناب میرزا اکثر کتب متداوله را دیده و مخصوصاً از اخبار و روایات و احادیث آگاه بوده است .

و در صفحه (۷۳) گوید : و در جمیع کتب و الواح و صحائف ... چنانچه در مقام دیگر در انجیل مسطور است .

از امثال این عبارت نیز معلوم میشود که : جناب میرزا از کتب دینی گذشته (کتب عهد جدید و عتیق و کتب پارسیان و دیگران) اطلاع داشته ، و همه آنها را مطالعه کرده است .

و در صفحه (۸۴) گوید : اگر چه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده‌اند لیکن بر مقصود ... الخ .

معلوم میشود جناب میرزا بر کتب تفسیر هم مراجعه نموده و در این قسمت نیز اطلاعاتی بدست آورده بود .

و در صفحه (۹۷) گوید : مثلاً در ماده نحاسی ملاحظه فرمائید که اگر در معدن خود از غلبه یبوست محفوظ بماند در مدت هفتاد سنه بمقام ذهبی میرسد اگر چه بعضی خود نحاسرا ذهب میدانند که بواسطه غلبه یبوست مریض شده و بمقام خود نرسیده .

معلوم میشود جناب میرزا (طوریکه بعضیها هم نوشته‌اند) از علوم کیمیا نیز اطلاعاتی بدست آورده بود .

و در صفحه (۱۱۲) گوید : باری کتب عربیه او بدست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود که کتابی از ایشان که مُسمّی بارشادالعوام است در این بلد یافت میشود ... این کتابرا طلب نموده چند روز معدود نزد بنده بود گویا دومرتبه در او ملاحظه شد از قضا مرتبه ثانی جائی آمد که حکایت معراج سید لولاک بود ملاحظه شد که قریب بیست علم او ازید شرط معرفت معراج نوشته‌اند .

نمیدانم جناب میرزا که پیش از دعوی مقام نبوت کتاب ارشادالعوام را (آنهم بقصد تحقیق و انتقاد) مطالعه مینمود ، چگونه یک مرتبه همه آنها را فراموش کرده و میگوید : من درسی نخوانده و بمدرسه نرفته و تحصیل علمی نکرده و امی هستم !

و شگفت‌انگیزتر عبارت عبدالبهاء است (مفاوضات ص ۲۱ س ۶) که میگوید :

پدرشان از وزراء بود نه از علماء و در نزد جمیع اهالی ایران مسلم که در مدرسه علمی نیاموختند و با علماء و فضلاء معاشرت ننمودند .

اولاً - از این جناب وزیر اسمی در قاموس وزرای ایران برده نشده است و البته باید گفت این قسمت تقصیر و کوتاهی مورّخین است . و ثانیاً - آقازاده جناب وزیر چطور شده است که درسی نخوانده و تحصیل علم و کمالی ننموده است . و ثالثاً - چطور می بوده است که جناب وزیر هیچگونه با فضلاء و دانشمندان معاشرت و رفت و آمدی نداشته است . و رابعاً - اگر قول اهالی ایران (نویسندگان و مورّخین و دیگران) را می پذیرید : همه میگویند جناب میرزا پیوسته با فضلاء و عرفاء و دانشمندان نشست و برخاست میکرد ما بیطرف هستیم ، شما میدانید و آنها .

و در نقطة الکاف (ص ۲۳۹ س ۱۱) میگوید : اخوی حضرت ازل آدمی هستند با کمال و در علم توحید در نهایت مسلط و صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده ملقب بلقب بهاء .

از این عبارات که نوشته یکی از معاصرین و دوستان میرزا است ، معلوم میشود که : ایشان در علم عرفان و توحید مسلط بودند .

و بهاء در مبین (ص ۸۹ س ۱۴) گوید : ما قرئْتُ ما عِنْدَ النَّاسِ مِنَ الْعُلُومِ و ما دَخَلْتُ الْمَدَارِسَ فَاسْأَلُ الْمَدِينَةَ الَّتِي كُنْتُ فِيهَا لِتُوقِنَ بَأَنِّي لَسْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ - من پیش کسی از مردم تحصیل علم نکرده و بمدرسه‌ای نرفتم سؤال کنید از مردم آن شهریکه در آنجا بودم تا بدانید که من دروغگو نیستم .

متأسفانه ما بواسطه فاصله و تأخیر زمان نمیتوانیم این موضوع را از معاصرین و هموطنان جناب میرزا تحقیق کنیم ، ولی این اندازه از نوشته‌های خود میرزا و

پیروانش می‌فهمیم که : ایشان در آن ایامیکه بابی شدند میتوانستند بنویسند و بخوانند و هم در نتیجه معاشرت و مصاحبت با عرفاء و فضلاء مطالب کلتی از فلسفه و عرفان و علوم ادیان را بخوبی یاد گرفته بودند ، و پس از بابی شدن هم چون پیوسته با سران و دانشمندان شیخیه و بابیه مأنوس و مصاحب شده است : بکلیات مطالب شیخیه و تأویلات و بافندگیهای سید باب خوب آشنا شده ، و حتی در عداد مبلّغین و مروّجین مسلک سید باب بشمار آمده است .

آری میرزا باندازه‌ای در فراگرفتن مطالب باب جدّیت و اهتمام نموده است که در مدّت قلیل توانسته است سوره ادا وقعت را برای رفع اختلاف در بدشت خوانده و طبق دلخواه و مسلک آنروز خود تفسیر و تأویل نموده و حاضرین را ساکت و ملزم نماید .

و سپس که خود را بیش از پیش نیازمند و محتاج بفراگرفتن علوم متداوله و مخصوصاً علم عرفان دیده ، بسوی سلیمانیه حرکت کرده و بنام درویش محمد دو سال تمام با کمال مراقبت مطالب کلتی عرفانیرا فرا گرفته و ببغداد مراجعت نموده و کتاب ایقان را روی همان اطلاعات فرا گرفته خود تألیف نموده است .

و مخصوصاً از کتاب ایقان معلوم است که : میرزا هنگام تألیف این کتاب هیچگونه از ادبیات عرب (نحو و صرف و معانی و بیان) اطلاعی نداشته و در هر کجای آن که جمله عربی نوشته است : مغلوط و مخالف قواعد عربیست اینستکه در چاپهای بعد آن مجبور شده‌اند که آن اغلاط را تصحیح و جملات عربی آنرا بکلتی تغییر و تعویض نمایند ، و این قسمت را در آخر کتاب (تحت عنوان ایقان) ملاحظه خواهید فرمود .

و مخصوصاً این تصحیح و تغییر عبارات عربی : برهان بزرگ و دلیل مهمی است بر اشتباه و خطاهای میرزا که خودشان هم متوجه شده و نتوانسته‌اند پرده روی آنها بکشند .

آری ما میگوئیم : اگر دعوت سرّی و نبوّت باطنی میرزا در سال (۱۲۶۹) بوده است : پس کتاب ایقانرا در زمان نبوّت نوشته است ، و چون طبق اظهار خودش تحصیل نکرده بود : قهراً کلمات ایقان و مخصوصاً جملات عربی آن که بصورت آیات نوشته شده است از جانب خدای متعال است ، و در این صورت چگونه توانسته‌اند در چاپهای متأخر آن جملات عربی را طبق قواعد ادبی تغییر و تصحیح نمایند .

و ظاهراً هنوز موفق نشده‌اند که : کتاب بدیع را نیز در مرتبه دوم چاپ کرده ، و اغلاط بی‌شمار آنرا نیز تصحیح و تغییر بدهند .

و ما بیش از این اندازه اطلاعی در دست نداشته ، و در پیرامون تحصیلات جناب میرزا نمیتوانیم چیزی بنویسیم .

جناب میرزا نسبت به علوم ظاهری دعوی بیسوادى و بی‌اطلاعى میکند ، ولى نسبت به معارف و علوم باطنی دعوی اعلمیّت و برتری کرده است . و ما برای اینکه اینقسمت نیز روشن شود بطور اجمال در اطراف آن بحث میکنیم .

بهاء و دعوی عرفان و کشف

در اقدس (ص ۲۹ س ۵) میگوید : *يا معشر العلماء هل يقدرُ أحدٌ منكم أن يستنَّ معي في ميدانِ المُكاشفةِ و العرفانِ أو يجولَ في مضمارِ الحكمةِ و التبيانِ*

لَا وَرَبِّي الرَّحْمَنِ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ هَذَا وَجْهٌ رَبِّكُمْ الْعَزِيزِ الْمَحْبُوبِ - ای جماعت دانشمندان آیا کسی میتواند با من در میدان کشف حقایق و معرفت بمبدء راه برود و یا در راه حکمت و بیان حقائق همقدم باشد قسم بخداوند که نمیتواند و همه فانی و معدوم میشوند ، و اینست وجه خدای شما که عزیز و محبوب است .

کشف حقائق و معرفت و حکمت قابل مشاهده نبوده و با این حواس ظاهری درک نمیشود ، ولی از آثار و اعمال و اقوال انسان روشن میشود .

متأسفانه جناب بهاء موضوع حقایق و معارف را از میان برداشته ، و مطلبی باقی نگذاشته است که انسان در پیرامون آن بحث و تحقیق بنماید .

در مقام الوهیت و توحید که : جناب میرزا ربّ الأرباب است .

در مقام رسالت و نبوت : باز ایشان مُرْسِلِ رُسُلٍ و اَكْمَلِ أَنْبِيَاءِ است .

در مقام اسماء و صفات هم : ایشان مَظْهَرِ أَتَمِّ و اَكْمَلِ هستند .

در خصوص قیامت : قیام ایشان بعث و قیامت است .

پس تمام معارف و حقایق در وجود خود میرزا جمع شده است ، و او مظهر اکمل معارف است ، و شناختن او انسانرا از هرگونه علوم و حقائق بی نیاز میکند .

و برای هر یک از این مباحث فصل جداگانه در این کتاب منعقد شده است ، و باید بآن فصول مراجعه شود .

و در اینجا نمونه‌ای از مقام معرفت و خدانشناسی جناب میرزا را از کتاب ایقان (صفحه ۷۷) نقل میکنیم .

جناب میرزا برای اینکه موضوع سلطنت قائم را بسلطنت معنوی و روحانی تعبیر کند ، میگوید : پس در حقّ ربّ العزّة که مسلماً سلطنت باسّم او است و جمیع

بعظمت و شوکت او معترفند این نوع از سلطنت (سلطنت ظاهری) صادق نمیآید چنانچه مشاهده مینمائی که اکثر ارض در تصرف دشمنان او است و جمیع برخلاف رضای او حرکت مینمایند و همه کافر و مُعرض و مُدبرند از آنچه بآن امر فرموده ... الخ .

جناب میرزا باندازه‌ای ظاهربین و سطحی است که : سلطنت و حکومت و نفوذ آفریننده جهان و جهانیانرا در موجودات باندازه سلطنت چند روزی و خیالی یکنفر سلطان نمی‌بیند ، و با این حال توقع دارد اشخاص مُنورالفکر و روشن ضمیر و با معرفت از جناب ایشان پیروی کرده ، و در مقابل دعوی الوهیت و نبوت ایشان خضوع و خشوع نمایند .

آری یادم آمد : مقصود میرزا از رب العزة خود جمال ابهی و رب الأرباب قرن نوزدهم است که پیوسته مقهور و مسجون و در تحت سلاسل و اغلال (بقول خودش) مقید بوده است ، و روی این نظر حق دارد که سلطنت و نفوذ ظاهری را از خداوند سلب و نفی کند .

حالا شما ملاحظه بفرمائید که : خداوند متعال در قرآن مجید چگونه موضوع سلطنت و نفوذ خود را بیان میفرماید - قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعَزِّزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذَلِّلُ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَيَّ كَلِّشِيءٌ قَدِيرٌ (آل عمران ۲۶) - بگوی ای پروردگار من که تو مالک جهان هستی ، از سلطنت و ملک خود عطا میکنی هرکه را که بخواهی و قبض میکنی از آنکه بخواهی ، و عزیز و ذلیل میکنی آنکه را که خواستی ، و خیر و خوبی بدست توانای تو میباشد .

و در سوره اعراف (۱۸۸) میفرماید : قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَا سَتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسَّنِي السُّوءُ - بگوی که من نتوانم اختیار نفع و ضرر خود را داشته باشم ، مگر بآن اندازه و حدودیکه خدا بخواهد ، و اگر عالم و مسلط بغيب بودم هر آینه جلب خیر نموده و نمیگذاشتم ضرری بمن برسد و در سوره شعراء (۷۸) میفرماید : الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي وَ الَّذِي يُمَيِّتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِي - پروردگاریکه مرا آفریده و سپس براههای صلاح هدایت میکند و او مرا طعام و شراب میدهد و چون مریض شدم مرا شفاء عنایت فرماید ، و حیوة و مرگ من بدست قدرت او است .

جناب میرزا موضوع ایمان و کفر مردم را بحساب سلطنت و نفوذ خدا آورده ، و خیال کرده است که : نتیجه حکومت و سلطنت پروردگار متعال هدایت و ایمان مردم است . و ایشان غفلت کرده‌اند که اینموضوع در اختیار مردم گذاشته شده ، و آنان در این قسمت مختار شده‌اند . و خداوند جهانرا نشاید (بنا بعقیده معتزله) که مردم را بایمان و یا کفر مجبور بنماید .

اینست اندازه علم و معرفت جناب میرزا که هنوز معنای حکومت و سلطنت پروردگار متعال را متوجه نشده ، و هنوز مراحل تکوین را از تشریح و قانون‌گذاری جدا نکرده ، و هنوز نفهمیده است که جماعت معتزله با صدها برهان و دلیل در مقابل جبریّه و اشعریّه (که قائل بنفوذ و سلطنت خدا هستند در تشریعیات) اثبات اختیار برای مردم و بندگان خدا کرده‌اند .

اُمّی بودن سیّد باب

و اما اُمّی بودن سیّد علی محمد باب : در این قسمت نیز تا ممکن بود اهتمام و کوشش نموده ، و خواسته‌اند اُمّی بودن و بیسوادی او را اثبات کرده ، و سخنها و نوشته‌های او را آسمانی و از جانب خداوند متعال بدانند .

عبدالبهاء در مقاله سیّاح (ص ۶) گوید : و چون در میان مردم مشهور بعدم تعلیم و تعلّم بوده و در نظر ناس این قضیه خارق‌العاده جلوه کرده بعضی ناس باو گرویدند .

و در مفاوضات (ص ۱۹ س ۲۳) گوید : در میان طائفه شیعیان عموماً مسلّم است که ابداً حضرت (سیّد باب) در هیچ مدرسه‌یی تحصیل نفرمودند و نزد کسی اکتساب علوم نکردند و جمیع اهل شیراز گواهی میدهند با وجود این بمُنتهای فضل بغتّه در میان خلق ظاهر شدند و با آنکه تاجر بودند جمیع علمای ایرانرا عاجز فرمودند .

و در کواکب دُرّیه (ص ۳۰) اصل تحصیل سیّد را نتوانسته انکار نماید و مینویسد : حاجی سیّد جواد که از تلامذه سیّد رشتی بود میگوید در خانه خال سیّد علی محمد بودم که وی را ملاقات نمودم و او از مکتب آمده و مشتکی کاغذ در دست داشت ، پرسیدم این کاغذها چیست ؟ گفت اینها صفحات مشق من است ، و چون بخطوط او نگریستم نهایت حیران شدم از خوبی و متانت خطّ که کسی را باور نمیافتاد که خطّی بدین خوشی و مطالبی بدین دلکشی از کودکی هشت نه ساله باشد ، و آنچه مسلّم است محلّ تحصیل ایشان مکتب شیخ عابد بوده .

و در صفحه (۳۴) گوید : و با اینکه تحصیلات ایشان منحصر بود بهمان

تحصیلات مختصریکه در مدرس شیخ عابد کرده بود معذک عبارت رائقه و کلمات لائقه از قلم وی جاری شد .

و در صفحه (۳۹) مینویسد : چون ملا حسین بشروئی سید باب را در محضر سید رشتی دیده و استعاراتی از سید در هر موضوع شنیده بود و فقط برای تزهّد و تعبّد دوستی او ، ارادت مختصری بنقطه اولی داشت لهذا در شیراز بیش از همه ایشان را زیارت میکرد .

آری آنچه مسلم است : سید باب تا در شیراز و بوشهر بود ، خواندن و نوشتن را بنحو کامل یاد گرفته ، و بواسطه مصاحبت و استیناس او با تلامذه و اصحاب احسائی (مخصوصاً شیخ عابد معلّم که از تلامذه شیخ بود) کلیات مطالب و مبانی شیخیّه را در دست داشته ، و روی همین علاقه هم بعبارات مسافرت کرده و مدّتی در درس سید رشتی حاضر شد .

و چون علاقه مفراطی هم بعلم غریبه (کیمیا و حروف و ریاضت و تسخیر) داشته ، و پیوسته در این رشته هم زحمت میکشید ، از این لحاظ نیز طرف توجّه و مورد عنایت و علاقه جماعت شیخیّه واقع گردید^۱ .

و مرحوم تنکابنی در قصص العلماء (ص ۵۰) مینویسد : فرقه دیگر از مُتّابعان شیخ احمد بابیه میباشند و رئیس ایشان میرزا علی محمد شیرازی است که او دعوی بابیت میکرد و میگفت من نائب خاصّ حضرت صاحب الزمان هستم و او در

۱- شیخ احمد احسائی و اصحاب او اظهار علاقه بعلم غریبه نموده و در تحصیل و فراگرفتن آنها کمال اهتمام را داشتند ، و چنانکه از نوشته و گفته های یکایک آنان ظاهر میشود : علوم غریبه را در عرض علوم شرعی دیگر بر خود لازم دانسته ، و ریاضت و عدد و جفر و سائر علوم غریبه را در فهم احکام و حقائق مؤثر و مؤید میدانند .

نزد حاجی سید کاظم تلمذ مینمود و در همان زمانیکه مؤلف کتاب در عتبات مشرف بودم و چند وقتی بدرس حاجی سید کاظم میرفتم میر علی محمد هم بدرس او میآمد و قلم و دواتی بهمراه داشت و هرچه سید کاظم از رطب و یابس میگفت او در همان مجلس درس مینوشت .

و این قسمت هم مسلم است که : دعوی سید باب در مرتبه اول و همچنین توجه اصحاب شیخ و سید رشتی باو ، از نظر رکن رابع و شیعه کامل بودن و وساطت در میان شیعه و امام بوده است .

اینستکه اصحاب سید رشتی پس از فوت او ، متفرق و پراکنده شده و شب و روز در جستجوی شیعه کامل و تعیین رکن رابع بوده ، و جمعی از حاجی خان کرمانی و جمعی از میرزا حسن گوهر و عده ای از سید باب و جماعتی از شیخ باقر پیروی کردند .

در جلد سوم اظهار الحق (مربوط به ص ۲۶۳) کلیشه ای از خط سید باب چاپ کرده ، و در آن نامه که پیش از اظهار بابیت بیکی از دوستانش نوشته است ، میگوید : شرح احوال بنهج عریضه قبل است که مع کتاب شرح الزیارة (شرح زیارة احسائی) انفاذ گشته و از قطع عروج سید جلیل اعلی الله مقامه که اشاره فرموده بودید جمیع ارکان وجود قمیص حزن پوشانیده اُفّ علی عیش الدهر بعده آه ثم آه من صُعوده الی المألی الأعلی لم یر الدهر فی أنفُس الشیعة نفس مثله قط ... الخ .

و در صفحه (۱۱۶) در ضمن شرح حال ملا حسین بشروئی مینویسد : جناب ملا حسین بکر بلا عودت کرده و از انتقال سید بجهان بالا خبر یافته بغایت متأثر و محزون گردید و چون دانست که در کربلا و بلاد دیگر ایران حاجی محمد کریمخان

و عدّه از اعظام علماء شیخیّه بساط دعوت و ریاست گسترده‌اند و هر یک جمعی را بتبعیت و اطاعت خود آوردند با وجود اینکه خود احاطه بأسرار و مقاصد شیخ و سید داشت با خضوع و اخلاص تمام قدم همت و دقت در طریق تجسس احوال و آزمایش مدعیان نهاد و رنج سفر بر خود هموار نموده بتفحص و طلب من له الحق باتفاق بعضی یاران راه فارس پیش گرفت و مُقَدَّم بر کلّ در شیراز بمحضر حضرت باب رسیده فائز بأعلى المقام گردید و بدرجه رفیعه اول من آمن و حرف حی نخست و باب الباب نائل گردید .

و در نقطه الکاف (ص ۱۰۶ س ۳) میگوید : جواب فرمودند (سید باب) که طلعت محبوب خود را بچه ترتیب شناسی ؟ عرض نمود (بشروئی) بنقطه علم که در وجه کمالش ظاهر بوده باشد ، پس آن صاحب گنج علوم ربّانی تفسیری بر حدیث جاریه نوشته بودند اظهار فرمودند که ملاحظه فرمائید که صاحب این بیان را بوئی از مطلوب شما در بر هست چونکه آن تشنه آب حیات نظرش بآن چشمه حیات اوفتاد چهره منظور را در مرآت نظر اول ناظر گردید .

پس معلوم میشود جناب سید باب دعوی خود را مستند بتألیف رساله که در شرح حدیث جاریه بوده است ، نموده ، و هم ملا حسین بشروئی که اولین مؤمن از حروف حی است ، از نقطه نظر علم و دانش باو گرویده ، و از دیدن شرح حدیث جاریه منظورش تأمین شده است .

و ما از مطالعه این کلمات (نوشته‌های خود این جماعت) با قطع نظر از دلائل خارجی و گفته‌های دیگران ، می‌فهمیم که ، سید باب و میرزا بهاء بهمان اندازه که تظاهر علمی داشته و آثاری از خود باقی گذاشته‌اند همین قدر نیز تحصیل علم و

کسب دانش نموده‌اند .

و ما آثار دقیق و مطالب برجسته در نوشته‌های باب و بهاء ندیده‌ایم تا محتاج باثبات فضل و دانش بیشتری برای آنها باشیم .

باز در جلد سوم ظهور الحقّ (ص ۱۴۷) می‌گوید : و همه اهتمام و اصرار داریم که بتحصیل علوم پرداخته سبب سرفرازی خاندان ما گردد و ایشان نمی‌پذیرند . آخوند گفت (مقصود آخوند ملا محمدصادق خراسانی است که در کربلا از تلامذۀ سید رشتی بود) اگر ویرا بشیراز نبرید ملتزم میشوم که مأمول شما را قبول فرموده بتحصیل مشغول گردد و خال مسرور گشته چنین گفت با اینکه مفارقت ایشان بر کلّ بستگان خصوصاً بر والده‌شان بسی صعب و دشوار است بموجب تعهد شما راضی شده تنها بشیراز برمیگردم و پس از چند روز بشیراز رفت و آن بزرگوار در کربلا ماند .

و از این عبارات نیز معلوم میشود که : سید باب در اوائل اقامت خود در کربلا از ملا محمدصادق استفاده کرده و پیش او تحصیل علم مینمود و سپس که بمذاق و مطالب سید رشتی آشنا گشته است بحوزۀ درس او هم حاضر میشده است .

و این قسمت هم معلوم باشد که : تحصیلات شیخیه مانند اخباریین در نهایت سادگی بوده ، و چون محتاج بمقدمات دیگر نبوده ، در مدّت کمی صورت میگرفته است ، و مخصوصاً شیخیه که تحصیلاتشان منحصر بدانستن مطالب مخصوصه شیخ احسائی و سید رشتی بوده است .

اصل هشتم

نبوت و درستی

بعثت نبی برای معرفی کردن مراتب صدق و حق است . پیامبر مردم را بسوی راستی و درستی و حقیقت دعوت کرده ، و از راههای تزویر و تقلب و تدلیس و دروغ نهی میکند . وجود نبی میباید مظهر صفا و صدق و حقیقت بوده ، و کوچکترین انحراف و حيله‌ورزی و عوام‌فریبی و مکر و خودستایی در رفتار و گفتار و کردار او دیده نشود . آنکس که خود گم است که را رهبری کند . ما باید از کسی پیروی کرده ، و در پیشگاه شخصی خاضع و خاشع باشیم که : سراسر اعمال و اقوال او درستی و حقیقت باشد . آری انسان در مقابل حقیقت خواه و نخواه خضوع می‌کند ، مخصوصاً اگر پیرایه نبوت هم داشته ، و از جانب خداوند متعال برای تزکیه و تربیت افراد بشر نیز برانگیخته شود .

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ (سوره صف - ۹) - پروردگاریکه رسول خود را روی صراط هدایت و طریق حقیقت و درستی فرستاده است .

و این معنی یکی از موازین و علائم صحت دعوی هر دعوی کننده میباشد ، خواه

دعوی مقام نبوت کند یا مقامات دیگر .

و ما اگر از همین راه بسوی شناسایی سید باب و میرزا بهاء قدم برداشته و در حرکات و گفته‌های آنان بررسی و تحقیق نمائیم ؛ البته آنچه بایست بفهمیم خواهیم فهمید .

سید باب و تزویر و تقلب

سید باب در اولین مرتبه (پس از فوت سید کاظم رشتی که اصحاب او و تمام شیخیه در جستجوی شخص رکن رابع و باب بودند) دعوی بابیت و ذکریت نموده ، و در نوشته‌های اولیه خود (مانند تفسیر کوثر و احسن القصص) بجز اینمقام مرتبه دیگر ادعای نمی‌نماید ، و حتی اینکه : در ابتدای کتاب احسن القصص میگوید :

اللَّهُ قَدْ قَدَّرَ أَنْ يَخْرَجَ ذَلِكَ الْكِتَابُ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْقَصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ... عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ حُجَّةَ اللَّهِ مِنْ عِنْدِ الذِّكْرِ .

ولی پس از اینکه مقام بابیت و رکن رابع را احراز کرده ، و جمع کثیری را از شیخیه و عده از مردم ساده لوح را مطیع و در حیازت خود می‌بیند : زمزمه قائمیت و دعوی مقام منتظر موعود و مهدویت مینماید .

و چون مجبور بوده است که : مهدی موعود و قائم منتظر را از عنوان شخصی بودن بمعنای نوعی برگردانیده و بر شخص خود تطبیق نماید ، در اینصورت منافاتی با دعوی نبوت ندیده ، و خود را واسطه بین خلق و خالق دیده ، و شروع میکند به ترتیب دادن احکام جدید و قوانین و فروع مبتدعه . و احکام مقدسه اسلام را بکلی منسوخ میداند .

در باب سابع از واحد ثانی بیان میگوید : و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله هست که در قرآن خداوند وعده فرموده بود که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه (۱۲۶۰) که سنه (۱۲۷۰) بعثت میشود ، اول یوم قیامت قرآن بوده ... چنانکه ظهور قائم آل محمد بعینه همان ظهور رسول الله است ظاهر نمیشود الا آنکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنی که در افتده مردم غرس فرموده نماید ، و اخذ ثمره اسلام نیست الا ایمان باو و تصدیق باو ... الخ .

و چون تأویلات بیمعنی و عرفان بافیهای خود را در قلوب پیروان خود مؤثر و مورد قبول می بیند : دعوی مظهریت تامه و الوهیت و ربوبیت نموده ، و لاف ائی انا الله میزند .

در رساله للثمرة (ص ۴) خطاب بصبح ازل میگوید : ان یا اسم الأزل (ازل از جهت عدد با یحیی مساوی بوده و شماره هر دو ۳۸ میباشد) فاشهد علی آتیه لاله الا انا العزیزُ المحبوب ... الخ .

و از طرف دیگر : برای اینکه در مقابل اینهمه دعویهای بزرگ ، دستش از همه جا کوتاه ، و دلیل و برهان و معجزه‌ای برای اثبات مدعی خویش نداشته است : میگوید - من آیات و جملاتی مانند آیات قرآن مجید نازل میکنم :

در باب ثامن از واحد سادس گوید : فی أنّ من استدلّ بغير کتاب الله و آیات البیان و عجز الكل عن الإتيان بمثلها فلا دليل له و من يروى معجزة بغيرها فلا حجة له ... الخ .

و چون آیات و جملات و نوشته‌های او سراسر مغلوط و برخلاف قواعد علوم لغت

و صرف و نحو و معانی و بیان بوده است : یکمرتبه برای دفع اعتراضات مخالفین میگوید - رعایت قواعد ادبی در مقام جمله‌بندی لازم نبوده ، و من این‌گونه قیودات لفظی و ادبی را برداشته‌ام .

در اواخر باب اول از واحد ثانی میگوید : و اگر نکته‌گیری در اعراب قرائت یا قواعد عربیّه میشود مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته میشود نه آیات بر آنها جاری میشود و شبهه نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم بآنها را از خود نموده ... الخ .

و چون خواسته است تفوق بیان خود را بر قرآن مجید اثبات کند ناچار در مقام معرفی کردن مقام اعجاز آیات خود ، خود را گم کرده و بدون تأمل و اندیشه کردن ، بکلامیکه بسی مسخره‌آمیز و خنده‌آور است تکلم مینماید .

در سوره (۵۲) از احسن القصص گوید : **وَإِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلٰى عَبْدِنَا هَذَا فَأْتُوا بِأَحْرَفٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا الَّذِينَ قَدْ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ ذِكْرِ اللَّهِ** - اگر در نوشته‌های باب شک دارید چند حرف مانند حروف کتابهای آنرا بیاورید .

و چون خود را در مقام بحث و احتجاج و معارضه با دانشمندان و علمای زمان عاجز میدید : تنها چاره خود را در این دیده است که محو کتابهای علمی و فلسفی را لازم دانسته و تدریس و تحصیل علوم متنوعه و مطالعه کتب غیر بیان را تحریم کند ، و از اینراه چشم و گوش گوسفندان ساده‌لوح خود را بسته ، و شش‌دانگ دل‌های آنانرا بتصرف خود آورد .

در سوره (۲۷) از احسن القصص میگوید : **يَا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هَذَا الْكِتَابِ التَّدْرِيسَ فِي غَيْرِهِ** .

و در باب سادس از واحد سادس بیان گوید: **فِي حُكْمِ مَحْوِ كُلِّ الْكُتُبِ كِلِّهَا إِلَّا مَا أُنْشِئَتْ أَوْ تُنْشِئُ فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ ... الخ** - در اینستکه همه کتابها باید محو بشود مگر آنچه در پیرامون دین باب نوشته میشود .

و بالاتر از این ، جناب سیّد برای اینکه پیروان خود را تطمیع کرده و مخالفین را ارعاب و تخویف و انذار نماید : **جان و مال و دارائی غیر اهل بیان را در اختیار اهل بیان گذاشته ، و در باب خامس از واحد خامس بیان میگوید : فِي بَيَانِ حُكْمِ اخْذِ اَمْوَالِ الَّذِينَ لَا يَدِينُونَ بِالْبَيَانِ وَ حُكْمِ رَدِّهِ إِنْ دَخَلُوا فِي الدِّينِ ... الخ** - در اینستکه باید اموال کسانی که با دین بیان متدین نیستند اخذ بشود و اگر زود داخل این دین شدند بخودشان مرجوع میشود ... الخ .

پس شما بدقت در آیات و جملات مذکوره تدبّر نموده و به بینید آیا پیغمبری که مبعوث میشود ممکن است حرفهای متناقض و اظهارات متخالفی داشته باشد ؟ آیا نماینده که از جانب سلطانی برانگیخته میشود میتواند در روزهای اوّل خود را بعنوان نمایندگی معرفی کرده و پس از استقرار و پابرجا شدن اظهار نماید که من خود همان سلطانم ؟ آیا نویسنده عاقل یا شاعریکه دیوان شعری دارد ممکن است بگوید که تمام شعراء اگر اتفاق نموده و پشت به پشت هم بدهند نخواهند توانست نظیر چند حرف یا چند کلمه از کتاب مرا بنویسند و یا بگویند ؟ و آیا این سخن در مورد سخره و خنده قرار نخواهد گرفت ؟ و آیا شخصیکه میخواهد جمعیتی را تربیت و اصلاح نماید جایز است بگوید که شما لازمست در مرتبه اوّل همه کتابخانهها و مجموعههای علمی و ملی و دینی خود را بسوزانید و آثار علمی خود را محو و نابود سازید و از علوم و دانشهای متداوله جهان اعراض نمائید و تنها

بحرفهای من گوش بدهید؟ آیا پیغمبریکه از جانب پروردگار جهان مبعوث میشود میتواند بندگان خدا را از هرگونه حقوق و اموال و دارائی محروم نموده و مالکیت و اختیار و زندگی را مخصوص پیروان خود قرار بدهد؟ اینست سخنان نادرست و باطل سید باب .

میرزا بهاء و نادرستی او

جناب میرزا در این راه قدم بسی فراتر نهاده ، و آنچه میتوانست در این قسمت مضایقه و کوتاهی ننموده ، و گذشته از تقریر و تثبیت سخنان سید باب : اعمال بسی ناحق و اقوال ناصواب و سخنان برخلاف حقیقت و راستی اظهار داشته است . آری میرزا در ابتدای امر از پیروان گرم و با حرارت سید باب بوده ، و پس از فوت سید : پیوسته از برادر خود صبح ازل ترویج و حمایت نموده و بموجب توصیه سید باب او را جانشین و وصی باب میدانست ، و پس از چند سال که خود را برای حیازت این مقام لایقتر دید : با برادر خود مخالفت نموده و بطور استقلال دعوی ظهور جدیدی کرد .

ما با دعاوی کلی او (دعوی الوهیت ، دعوی نبوت ، دعوی نزول آیات غریبه ، دعوی جعل احکام عجیبه ، دعوی معرفت و عرفان و علم) کاری نداشته ، و متعرض صدق و کذب آنها نمیشویم ، و در اینجا تنها بچند مورد جزئی از نوشته‌های او اشاره میکنیم .

میرزا در کتاب ایقان (ص ۴۷) در مقام استدلال و ذکر بشارت از قرآن مجید برای ظهور سید باب میگوید : و این مضمونات در قرآن هم نازل شده چنانچه

میفرماید: *يَوْمَ يَأْتِي اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ* ، و علمای ظاهر بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده‌اند گرفته‌اند که مضمون آن اینست که روزیکه می‌آید خدای در سایه از ابر ... الخ .

این آیه شریفه در سوره بقره آیه (۲۱۰) است و در مقام مذمت اشخاصی که منتظر بملاقات و مشاهده پروردگار متعال هستند نازل شده است ، و اصل آیه را در قرآن مجید ملاحظه فرمائید: *هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ* - آیا منتظرند که خدا را در سایه ابر مشاهده نمایند و هرگز نخواهند توانست ، و باصطلاح ادبی استفهامیکه در این مورد میشود در مقام انکار است .

پس ملاحظه مینمائید که : جناب میرزا بخاطر اثبات دعوی خود تا چه اندازه مرتکب خیانت و تقلب شده ، و آیه قرآن مجید را از جهت لفظ و معنی تحریف نموده است .

و چون پیروان ایشان متوجه شده‌اند که : این تحریف موجب آبروریزی و قابل هیچگونه عذرخواهی و تأویل نیست ، در چاپ دوم این کتاب (طبع مصر سنه ۱۳۱۸) در صفحه (۶۳) آیه شریفه را تصحیح نموده ، و برای اینکه استدلال میرزا از بین نرود در ترجمه آن باز مهارت و حیلۀ دیگری بکار برده و میگویند : آیا انتظار میکشند مگر اینکه بیاید آنها را خدا در سایه ابر .

باز در صفحه (۱۵۵) همین کتاب میگوید: *فِي الْبِحَارِ إِنَّ فِي قَائِمِنَا أَرْبَعِ عِلَامَاتٍ مِنْ أَرْبَعَةِ نَبِيِّ مُوسَى وَ عِيسَى وَ يَوْسُفَ وَ مُحَمَّدٍ ... وَ الْعِلَامَةُ مِنْ مُحَمَّدٍ يَظْهَرُ بِآثَارٍ مِثْلَ قُرْآنٍ ... الخ .*

شما بجلد سیزدهم بحار الانوار چاپ کمپانی (ص ۵۷) و چاپ دوم (ص ۶۰)

مراجعه نموده ، و اصل روایت را ملاحظه کنید که گذشته از تحریفات دیگر ، در قسمت آخر حدیث شریف ، جناب میرزا بجای جمله (وَأَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ (ص) فَالْقِيَامُ بِسِيرَتِهِ وَ تَبْيِينُ آثَارِهِ ثُمَّ يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ) که سراسر بضرر و برخلاف مدّعی ایشان بوده است : جمله مزبوره را ذکر میکند ، و اقلّاً جمله صحیحی هم ذکر نمیکند ، و باید بگوید : بِأَثَرِ مِثْلِ الْقُرْآنِ .

و عجب در اینجا است که : پیروان فهمیده جناب میرزا بصدّها امثال این خیانت و تحریف و تقلب متوجّه نشده ، و جناب میرزا را مرد الهی و شخصی آسمانی میدانند .

و باز در صفحه (۱۴۹) در مقام ذکر بشارت و تعریف سید باب میگوید : چنانکه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم میفرماید : علیه کمالُ موسی و بهاء عیسی و صبرُ ایوب فیذلّ اولیائُهُ فی زمانه و تُتْهَدَى رُؤُسُهُمْ . چنانکه در اکثر اماکن دم شریفشان ریخته شد و در هر بلدی ایشان را اسیر نموده و بولایات و شهرها گردانیدند و بعضی را سوختند ... الخ .

شما در کافی و در وافی (بابُ النُّصُوصِ الْوَارِدَةِ عَلَيْهِمْ) و در اکمال الدین صدوق (ص ۱۷۹) اصل روایت را بدقت ملاحظه نمائید تا چگونگی تقلّب و چشم‌بندی جناب میرزا را مشاهده کنید .

جناب میرزا آغاز جمله را (أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنِ ثُمَّ أَكْمِلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى) که تصریح با اسم پدر قائم شده است ، حذف نموده ؛ و سپس ذلت دوستان و مقتول و محروق و مغلوب و خائف بودن آنانرا که در زمان پیش از ظهور آن حضرت واقع میشود :

بزمان ظهور زده و به اصحاب سید باب تطبیق نموده است .

آفرین بر این زیرکی و چشم‌بندی .

جناب بهاء در تمام احادیث و روایاتی که در کتاب ایقان نقل میکند تقلّب و تصرّف نموده است : یا از اوّل حدیث که برخلاف منظور او بوده است حذف نموده ، و یا از آخر حدیث ، و یا جمله و یا کلمه را که مخالف مدّعی او است تبدیل بکلمه دیگر نموده است .

و ما بیش از این بجزئیات نادرستی و حيله‌گری او نمی‌پردازیم .

عبّاس افندی و نادرستی او

ما اگر در خلال نوشته‌های خود جسارتی یا قهراً سوء تعبیری بنمائیم : خدا را شاهد میگیریم که کوچکترین غرض و مرض و عداوتی با کسی نداریم ، و وظیفه ما تاریخ نوشتن است و بس ، و البته شخص مورّخ میباید مطالب را طوریکه هست وانمود کرده ، و در تحت تأثیر عقائد موافقین و مخالفین قرار نگیرد .

ما نه با سید باب دشمنی داریم و نه با میرزا بهاء و نه با عبّاس افندی ، ولی رفتار و کردار ناپسند ایشان ما را بر انتقاد علمی وا داشته ، و مسئولیت نویسنده ایجاب میکند که : مطالب را آنطوریکه هست ضبط نمائیم .

خیانت‌های عبدالبهاء بی‌شمار و از حدّ افزون است ، و ما اگر بخواهیم یکایک آنها را بنویسیم : حتی یک کتاب هم کافی نخواهد بود .

عبدالبهاء در کتاب مقاله سیّاح (ص ۱۱) میگوید : و همچو گمان بود که مدّعی وساطت فیض از حضرت صاحب زمان (ع) است بعد معلوم و واضح شد که

مقصودش (مقصود سید باب در کلمات خود) بابت مدینه دیگر است و وساطت فیوضات از شخص دیگر ... الخ .

جناب عباس افندی اولاً در تألیف و جمع‌آوری این کتاب حیلۀ بزرگی بکار برده است : زیرا در صفحه دوم مینویسد : آنچه تعلق بتاریخ این کیفیت دارد در اوقات سیاحت در جمیع ممالک ایران از دور و نزدیک بمنتهای تدقیق از خارج و داخل و آشنا و بیگانه جستجو شده و متفق علیه بی‌غرضان بوده باختصار مرقوم میگردد . پس عبدالبهاء این کتابرا که پر از اکاذیب و دعویهای باطل است بنام یک سیاح بی‌طرف تألیف نموده است .

و ثانیاً خود سید باب در تفسیر کوثر و در أحسن القصص در موارد متعدده باسم و رسم و القاب حضرت حجّة (سلام الله علیه) تصریح میکند و عبدالبهاء برخلاف تصریح خود باب با کمال جرئت مرتکب چنین خیانت تاریخی شده و میگوید : مقصود باب شخص دیگری (میرزا بهاء) بوده است .

و ثالثاً هنگامی که سید باب (در زمان ادّعیای بابیت و موقع تألیف احسن القصص) در کلمات و آیات خود دعوی وساطت نموده و میگفت آیات و کلمات من از جانب حضرت حجّة نازل میشود ، آیا ممکن است منظور او میرزا بهاء باشد ؟ آیا مردم بر این سخن باطل نمی‌خندند ؟ آیا میرزا بهاء خودش در آنروز افتخار پیروی باب را (اگر در آنروز بایی شده بود) نداشت ؟

باز در صفحه (۳۰) گوید : در مجلس تبریز علماء از سید باب برهان طلبیدند بدون تأمل تلاوت عبارات نمود که این برهان باقی اعظم است نکته نحوی گرفتند احتجاج بقرآن نمود ... الخ .

اولاً اعتراف میکند که سید برهانی بجز آیات نداشته و آیاتیرا هم که خوانده مغلوپ بوده است و ادعاء کرده است که در آیات قرآن نیز جملات برخلاف قواعد ادبی موجود است ، و متوجه نشده است که گوینده قرآن خود یکی از آن افرادیست که قواعد ادبی عرب از گفته‌های امثال او استنباط میشود .

و ثانیاً این نوشته مخالف نوشته‌های همه است ، حتی اینکه در کتاب ظهور الحق مربوط بصفحه (۱۱) کلیشه از خط ناصرالدین شاه که جریان مجلس تبریز را به پدرش محمدشاه مینویسد : چاپ کرده ، و در همان کلیشه ناصرالدین شاه مینویسد : اول حاجی ملا محمود پرسید که مسموع میشود که تو میگوئی من نائب امام هستم و بایم و بعضی کلمات گفته‌ای که دلیل بر امام بودن بلکه پیغمبری تست گفت بلی حبیب من و قبله من نائب امام هستم و باب هستم و آنچه گفته‌ام و شنیده‌اید راست است اطاعت من بر شما لازمست بدلیل اُدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا ولیکن این کلمات را من نگفته‌ام آنکه گفته است گفته است پرسیدند گوینده کیست جواب داد آنکه بکوه طور تجلی کرد ، روا باشد انا الحق از درختی ، چرا نبود روا از نیکبختی ! منی در میان نیست اینها را خدا گفته است بنده بمنزله شجر طور هستم آنوقت در او خلق میشد و الآن در من خلق میشود و بخدا قسم کسی که از صدر اسلام تا اکنون انتظار او را میکشید منم آنکه چهل هزار از علماء منکر او خواهند شد منم پرسیدند این حدیث در کدام کتاب است گفت اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست ... جناب آخوند ملا محمد گفت از معجزات و کرامات چه داری گفت اعجاز من اینستکه از برای عصای خود آیه نازل میکنم و شروع کرد بخواندن این فقره بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الله القدوس السبوح

الذی خلق السموات و الأرض كما خَلَقَ هذه العِصَا آيَةً من آیاته ، اعراب کلماترا بقاعده نحو غلط خواند امیراصلانخان عرض کرد اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد منهم توأم تلفیق کرد : اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الذی خَلَقَ العِصَا كما خلق الصَّبَاح و السَّمَاءُ باب بسیار خجل شد ... بعد از آن مسائلی چند از فقه و سائر علوم پرسیدند جواب گفتن نتوانست حتی در مسائل مذهبیه فقه از قبیل شک و سهو سؤال نمودند ندانست و سر بزیر افکند ... الخ .

اکنون شما این جریان را که نوشته خود ناصرالدین شاه (که در مجلس تبریز حضور داشته و عین جریان مجلس را بپدرش مینویسد) است ، و همچنین نوشته نقطه الکاف (ص ۱۳۴-۱۳۶) که قریب بهمین مضمونست ، با نوشته عبدالبهاء مطابقه نموده ، و خیانت او را در ضبط قضایای تاریخی مشاهده کنید .

عبدالبهاء در این کتاب تا ممکن بود قضایای تاریخی را بصورت افسانه‌های تبلیغی نقل کرده است . مثلاً در (ص ۸۰) مینویسد : جوانی بود (میرزا بهاء) از خاندان وزارت و از سلاله نجابت از هر جهت آراسته و اسلافش در ایران مشاهیر رجال و مَحَطَّ رحال بودند .

و در صفحه (۸۴) پس از اینکه تحصیل نکردن و بیسوادی او را نوشته است میگوید : از جمله روزی چهار عالم فاضل از مجتهدین نور در محضرش حاضر شدند چنان بیان نمود که هر چهار بی اختیار شده استدعای قبول در خدمت نمودند .

و همچنین است مطالب دیگر این کتاب تا آخر .

و ضمناً معلوم میشود که : نور که یکی از قراء مازندران است در آنروز دارالعلم بوده و بیش از چهار مجتهد در آنجا بودند .

و در صفحه (۲۱) مفاوضات میگوید : جمال مبارک پدرشان از وزراء بود نه از علماء و در نزد جمیع اهالی ایران مسلم که در مدرسه علمی نیاموختند و با علماء و فضلاء معاشرت نمودند .

اولاً - خوب بود سال وزارت و محلّ وزارت او را معین میکرد که کی بود و در کجا بود ؟ و اگر منظورش از کلمه وزارت معنای مجازی دیگری است خوب بود بگوید : نوکر دولت یا یکی از حقه‌بازها بود .

و ثانیاً - عبدالبهاء از باب اینکه دروغگو حافظه ندارد ، نوشته خود را در مقاله سیّاح (ص ۸۱) فراموش کرده است که مینویسد : در عنفوان جوانی چون در مجالس مباحث مسائل الهی و دقائق حکمت نامتناهی حاضر گشتی و در محضر جمع غفیر علماء و فضلا زبان گشودی کلّ حاضرین حیران میشدند .

و در صفحه (۲۷) مفاوضات میگوید : جمال مبارک لسان عرب نخواندند و معلّم و مدرسی نداشتند و در مکتبی وارد نشدند ولی فصاحت و بلاغت بیان مبارک در زبان عرب و الواح عربی العبارة محیّر عقول فصحاء و بلغای عرب بود و کلّ مُقرّ و مُعترفند که مثل و مانندی ندارد .

عبدالبهاء اگر در مقاله سیّاح مطالبی نوشته است که بدیهیّ البطلان و مسخره‌آمیز و خنده‌آور است ، چندان محذوری ندارد ، چون تألیف آنرا بشخص سیّاحی نسبت داده است ، ولی جای بسی شگفت است که در این کتاب که بنام خود او منتشر شده است ، چگونه توانسته است امثال این مطالب شرم‌آور را بنویسد .

اگر جناب میرزا در زبان عرب تسلّط داشت : خوب بود جملات عربی کتاب ایقان

و بدیع را که در اوائل امر خود ساخته و بافته بود ، صحیح و درست ترکیب میکرد . درست است هنگامیکه بدستور عبدالبهاء کتاب مفاوضات بچاپ میرسید (در سال ۱۳۲۵) هفت سال از زمان تصحیح اغلاط عبارات کتاب ایقان (که بامر عبدالبهاء در سال ۱۳۱۸ طبع شد در مرتبه دوم) میگذشت ، ولی متأسفانه کتاب بدیع را هنوز موفق باصلاح و تصحیح نشده‌اند ، و مقام فصاحت و بلاغت و استادی میرزا از همین کتاب روشن و واضح میشود که انصافاً در مهمل‌گویی و غلطبافی نظیر و مثلی ندارد .

پیروان بهاء در خیانت

شاید در مسلک بهائیت این عمل (تقلّب و خیانت در مطالب علمی و تاریخی) جایز باشد ، و روی این اصل پیروان جناب بهاء هیچگونه از ارتکاب خیانت و پشت و روکردن مطالب تاریخی و علمی باکی ندارند ، ولی نویسنده حکمی که مجوّز این امر باشد ، در کتب بهاء و باب ندیده‌ام ، اگرچه خود عمل بزرگترین برهان و دلیل جواز است .

اینستکه نویسندگان بهائی در نوشته‌ها و گفته‌های خودشان هیچگونه رعایت موضع امانت و درستی و عفت قلم را ننموده ، و قضایای علمی و تاریخی را تا توانسته‌اند بنفع خودشان و برای اثبات مدّعی نادرست خودشان تحریف نموده‌اند . میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب فرائد (ص ۴۶۰) گوید : امروز آن مقدار از فصاحت و بلاغت و لطف و جزالت که این عبد و امثال او در کتاب مستطاب ایقان و سایر الواح مقدّسه مشاهده مینمایند و آوردن یک آیه مثل آنرا خارج از قوّه بشر

میشمارند ... الخ .

آری یکی از آیات ایقان (ص ۳۸ طبع اول) اینست : و كذلك نرّش عليك من انوار شمس الحكمة و العرفان ليطمئن بها قلبك و تكون من الذينهم كانوا بجناحين الايقان في هواء العلم مطيورا .

که سراسر از جهت لفظ و تعبیر و معنی (نرّش ، شمس الحكمة جناحين ، هواء العلم ، مطيورا) مغلوط است .

و بسی خوشوقت هستیم که : در چاپ دوم کتاب ایقان خود اهل ایقان و عبدالبهاء متوجه باغلاط این آیه معجزآسا (با صدها جملات دیگر) شده ، و بکلی عبارت مزبور را عوض کردند .

و در صفحه (۵۲) چاپ مصر (سال ۱۳۱۸) آن کتاب ملاحظه فرمائید : كذلك نورنا أفق سماء البيان من أنوار شمس الحكمة و العرفان ... طاروا بأجنحة الايقان في هواء محبة الرحمن .

و اگر این تصحیح از خود آنان صورت نمیگرفت : بطور مسلم وقوع این اغلاط را نیز یکی از معجزات و خوارق عادات میرزا میشمردند چنانکه امروز درباره اغلاط عبارات دیگر سید باب و میرزا بهاء همین حرف را میزنند .

و میرزا حیدرعلی اصفهانی بزرگترین مبلغ بهائیت در کتاب بهجت الصدور (ص ۳۹۹) میگوید : حضرت بهاء الله آسمانیستکه از آفاکش شمس انبیاء و مرسلین إشراق نموده مرسل رُسل و مُنزل کُتب و ربّ الأرباب و سلطان مبدء و مآب است و بقدر یک صندوق نوشتجات و صحف و ألواح و آیات از حضرت احدیتش موجود و منتشر است و جمیع را کتب آسمانی و صحف ربّانی و تورات صمدانی و انجیل

رحمانی و قرآن یزدانی و بیان جلیل و واجب الاتباع میدانیم و در همه بیانات مبارکش صریحست که آیاتش تأویل و باطن و باطن باطن ندارد و ظاهرش مقصود و مأمور به است .

در این عبارات هم خوانندگان گرامی خودشان حکومت نمایند : زیرا بودن جناب میرزا مُرسِل رسل و ربّ الأرباب و سلطان مُبدء و مآب از آن مطالبی است که از نظر علم و فلسفه بجز مسخره و خرافی بودن مفهومی پیدا نمیکند ، و همچنین داشتن یک صندوق صحف و آیات و الواح ، زیرا اگر این صحف و آیات از جانب آسمان بوده است ، پس چرا در میان مردم منتشر نموده است ؟ و چطور شده است که مردم حتی خود بهائیان از آنها بی‌اطلاعند .

و اما مقصود بودن ظواهر کلمات میرزا ؛ اگر همینطور است : پس چرا کلمات او را بهزار جور تأویل مینمایند ؟ آیا ظاهر و صریح دعوی اَنّی اَنَا اللهُ ، لا اِلهَ اِلَّا اَنَا ، چیست ؟ آیا ربّ الأرباب و سلطان مَبْدء و مآب میتواند برخلاف تمام شرایع گذشته ، سخنانی بگوید ؟ اگر انبیای گذشته را جناب میرزا فرستاده است : پس چگونه احکام و گفته‌های آنانرا تکذیب و نفی میکند ؟

و باز در کتاب دلائل العرفان (ص ۶۱) میگوید : و سیصد و سیزده نفر از اطراف عالم از نقباء و نجباء حولش مجتمع میشوند این در شیخ طبرسی که طبرستان است جمع شدند و بخونشان شهادت دادند اَنَّهُ هُوَ الْحَقُّ وَ مَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلَال .
اولاً روایاتی که در این موضوع وارد شده است ، همه تصریح دارند که چون امام دوازدهم در مکه ظهور کرد سیصد و سیزده نفر اصحاب مخصوص آن حضرت از اطراف جهان در اطراف ایشان حاضر شده و انجام مأموریت میدهند .

رجوع کنید بجلد سیزدهم بحار الأنوار (طبع ۱۳۳۲ هجری) صفحه (۱۷۸ ، ۱۸۲ ، ۱۸۷ ، ۱۹۰ ، ۱۹۲) و بکتاب غیبت طوسی (ص ۲۹۹) و بکتاب غیبت نعمانی (ص ۱۳۰) تا از خیانت و تحریف بزرگترین و فاضلترین مرد این جمعیت آگاه شوید .

در غیبت طوسی مینویسد : حضرت باقر (ع) فرمود : بیعت میکند قائم (ع) را در میان رکن و مقام سیصد و چند نفر بشماره اهل بدر که در میان آنها نجبای از اهل مصر و ابدال از اهل شام و اخیار از اهل عراق خواهند بود .

و در غیبت نعمانی مینویسد : اصحاب آن حضرت بموجب دلالت روایات شریفه سیصد و سیزده نفر هستند که از جانب قائم (ع) برای ولایات عامل و نماینده و حاکم معین میشوند ، و بوسیله آنان شرق و غرب زمین فتح میشود .

پس بطوریکه از روایات شریفه مستفاد میشود : ۱- قائم پسر بلاواسطه حضرت امام عسکری است ، ۲- در مکه ظهور خواهد کرد نه در شیراز ۳- در همان موقع سیصد و سیزده نفر از اطراف جهان که برگزیده مردم هستند در مکه حاضر شده و بآنحضرت بیعت میکنند ۴- اینجمعیت از جانب آنحضرت در شهرها و ممالک جهان سمت نمایندگی و مأموریت پیدا کرده و باقی خواهند بود ، ۵- اینها با مخالفین مبارزه کرده و غالب و فاتح میشوند نه اینکه در قلعه طبرسی از ترس نظامیان متحصن شده و بالأخره پس از چند مرتبه دفاع و حمله کردن همه مغلوب و مقتول گردند .

این سخن بسیار شبیه است بحرف آن شخصیکه میگفت : حضرت اسماعیل را در مصر بالای گل دسته شیر خورد ، ظریفی پاسخ داد : حضرت اسماعیل نبود یوسف بود ، مصر نبود کنعان بود شیر نبود گرگ بود ، گل دسته نبود چاه بود ، در چاه

هم نبود در بیابان بود ، تازه خوردن گِرد هم دروغ بود .
 شما اگر بدقت در گفته‌های این جماعت مطالعه نمائید : همه را همین طور
 خواهید دید .

لاف‌گوئی بهائیان

و برای مزید اطلاع خوانندگان محترم ، قسمتی از لاف‌گوئی و دروغ‌پرانیهایی این
 جماعت را نیز در اینجا نقل میکنیم ، تا بخوبی از خصوصیات گفته‌ها و نوشته‌ها و
 دعویهای برخلاف حقیقت و درستی این طائفه آگاه باشید .

عبدالبهاء در مکاتیب دوم (ص ۲۰۵ س ۳) میگوید : اَلْحَمْدُ لِلَّهِ آوازه امرالله
 شرق و غرب را احاطه نموده و صیت عظمت جمال ابهی جنوب و شمال را بحرکت
 آورده آهنگ تقدیس است که از اقلیم آمریک بلند است و نعره یا بهاء ابهی است
 که از دور و نزدیک متواصل بملأ اعلی ، شرق منور است غرب معطر است جهان
 معنبر است نفحات بقعه مبارک مشک اذفر است .

برای تصحیح نوشته ایشان باید بگوئیم : منظور عبدالبهاء شرق و غرب خانه
 مسکونی و شمال و جنوب اطاقهای عمارت مخصوص خویش است ، و همچنین
 مقصد او از شرق و غرب که منور و معطر شده است : شرق و غرب بقعه مبارک
 (مقبره جناب بهاء که در عکا است) میباشد ، و اما آهنگ تقدیس و نعره یا بهاء را
 که از آمریک بلند شده است : هرچه بخبرگزاری (رادیو و مجله و روزنامه) آمریک
 مراجعه و گوش میدهیم ؛ چیزی نمیشنویم و ممکن است در اثر نعره زدن زیاد
 آمریکاییها صدایشان گرفته شده است .

باز در مکاتیب دوم (ص ۱۷۶ س ۹) میگوید : در را بگشود و صلاهی عام داد جمیع فضلاء و علمای ملل هجوم آوردند و باعتراض و جدال برخواستند و شبهات القاء نمودند و مسائل غامضه و مطالب معضله سؤال کردند و جواب شافی کافی استماع نمودند بقسمیکه کلّ اذعان نمودند و اقرار بعلم بی پایان کردند .

جای بسی شگفت است که : در میان اصحاب ساده لوح ایشان کسی تابحال پیدا نشده است که در این مورد بپرسد : خوب بود بجای این الفاظ و این همه دعویهای بالا و بلند نام یکی از آن علمای ملل و فضلاء را برده و شرح یکی از مباحثات و گفتگوهای آنان را نقل میکرد ؟ و کسی تابحال اعتراض نکرده است که : پس از این همه پرسش و اقرار بفضل و اعتراف بعلم و اذعان بمقام جناب بهاء چگونه یکی از آن فضلاء و علماء دعوت او را قبول نکرده و دعوی او را تصدیق ننموده است !

باز در مکاتیب دوم (ص ۲۲۹ س ۳) گوید : در ایران ملل متعدده موجود ، مسلمان و مسیحی و یهود و زردشتی ، و مذاهب متعدده نیز موفور ، بقوت تعالیم بهاء الله چنان تألیف و محبت در میان این ملل و امم حاصل گردید که حال مانند برادر و یا پدر و پسر و مادر و دختر با یکدیگر متحد و متفق و آمیزش مینمایند ، چون در محفل اجتماع کنند اگر شخصی وارد گردد از شدت الفت و محبت آنان حیران ماند .

اگر منظور ایشان چند نفر از بهائیان است که در اصل مسلمان و مسیحی و یهودی و زردشتی بودند ، و چون در محفل بهائیت حاضر و اجتماع میکنند ، اظهار محبت و دوستی مینمایند : اینمعنی ربطی بدین و درستی و نادرستی و حق و باطل ندارد ، هر مسلک و مرامی در دنیا همینطور است . امروز افرادی که تحت

مسلک ماتریالیسم یا نازیسم یا کمونیسم تشریک مساعی میکنند ، هزاران مرتبه از بهائیان گرمتر و باوفاتر هستند ، و همچنین است جمعیت افراد احزاب و دسته‌های دیگر جهان .

و اگر مقصود ایشان اینستکه اهالی ایران و مردم این مملکت از مسلمان و مسیحی و یهودی و زردشتی در اثر تعالیم جناب بهاء با همدیگر مهربان و رفیق و متحد شده‌اند ! در پاسخ این کلام فقط لازمست ب فکر و استدلال و سخن و هوش او بخندیم .

و ممکن است خوشحالی و سرور ایشان از این جهت باشد که : امروز در اثر شیوع بیدینی و سستی عقیده و ضعف دین (بطور کلی) افراد مذاهب و ادیان مختلف جهان با همدیگر یک‌رنگ و یکخوی و هم‌آهنگ و همساز هستند (البته در سینماها و تآترها و کافه‌های عمومی و مجالس رقص و محافل مخصوص) در اینصورت پیشگوئی ایشان درست خواهد شد .

باز در مکاتیب دوم (ص ۲۶۱ س ۳) گوید : این عبد بی‌ناصر و مُعین فریداً وحیداً در حالت اسیری و بی‌مُجیری مَسجون در قلعهٔ عَکّا بود با وجود این الحمدلله بقوهٔ محبت الله چنان فتوحی حاصل شد که در زیر زنجیر تسخیر کشور آمریکا گشت و در زندان تاریک و تنگ علم در ممالک فرنگ بلند شد ، حال اگرچه معلوم نیست ولی بانگ این دهل بامداد معلوم میشود .

میگویند و مشهور است که : شب عاشق بیدل بلند باشد ، ولی نه باین درازی و بلندی ، الآن بیش از پنجاه سال است که هنوز بامداد نشده است تا علائم و آثار این فتوح (فتح آمریکا و فرنگ) معلوم گردد ، بیچاره عبدالبهاء در این شب بلند تیره

جان سپرد ، و بجز در رؤیای کاذب بوصال بامداد فتوح نرسید .
 آرزو و رؤیای عبدالبهاء شبیه به آرزو و پیشگوئی حاجی محمدعلی قُدوس است
 که پیوسته در آن قلعه شیخ طبرسی مازندران مردم را امر بصبر و تحمل و استقامت
 کرده ، و میگفت : ایران و ممالک جهان را تسخیر خواهیم کرد . و سلاطین
 جهانگیر را اسیر و دستگیر خواهیم نمود .

باز در مکاتیب اول (ص ۲۶۸ س ۱) گوید : کون بحرکت آمد امکان مسرت یافت
 حقائق اشیاء معانی الهی جست ذرات کائنات دلبر ربّانی یافت شرق مطلع انوار شد
 و غرب افق اشراق گشت زمین آسمان شد و خاک تیره تابناک گشت .

آنچه ما اطلاع داریم : از آن سال ساعت بساعت بر فجایع و بدبختی و گمراهی
 مردم افزوده شده ، و تمایلات نفسانی و شهوات و هوی پرستی و ستمگری و اختلال
 امور و ناراحتی و هرج و مرج شدت پیدا میکند ، امن و خوشی و اطمینان و اتحاد و
 برابری و روحانیت و حقیقت پرستی و درستی از میان ملل و اقوام جهان رخت
 بر بسته است ، امروز مردم جهان چنان بسوی هوی پرستی و تظاهرات بیمعنی و
 راههای خطرناک میشتابند که : از مراحل حقیقت و تقوی و خداپرستی بجز نام
 اثری نمانده است .

و شاید این اشراق در محیط دیگری بوده ، و این نورانیت و روحانیت و سرور
 کائنات در عالم خارجی پدیدار گشته است ، و اگر در روی همین زمین بوده است :
 بطور مسلم در عالم خواب بوده است ، و این قسمت نیز یکی از رؤیاهای شریفه
 عبدالبهاء میباشد .

و خود بهاء در ایقان (ص ۴۹ س ۲) گوید : و عنقریب است که أعلام قدرت

الهی را در همه بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی ... الخ .

در حدود صد سال است (یک قرن) که از عمر این مرام و مسلک میگذرد و بجای اینکه در یکقرن پیشرفت و توسعه‌ای پیدا شده ، و اشخاص دانشمند و فهمیده باین مسلک گرویده بشوند : افراد عالم و دانشمند دوره اول و دوم این مسلک نیز از بین رفته (یا از جهان بهمان حال نادانی و گمراهی رفتند و یا متنبه شده و برگشتند) و بجز عدّه معدودی که آسامی آنها در دفاتر ثبت است (آنها هم روی تقلید و تبعیت مسلک آباء و اجداد یا روی بیدینی) باقی نمانده اند .

و کسی از این باقیمانندگان نادان و بیچاره نمیپرسد : شما که میگوئید دین بهائیت اشرف و اکمل ادیان است ، شما که میگوئید (چنانکه خود بهاء و عبدالبهاء نیز گفته‌اند) بهائیت لباسی است برای مردم روشن فکر و فهمیده قرن نوزدهم و برای قرن مُشعّشع ، و از هر جهت بر ادیان گذشته تفوّق و برتری دارد : پس چرا در این قرن توسعه و نفوذی پیدا نکرده است ؟ مگر دین اسلام در نیم قرن اوّل ممالک جهان را از شرق تا غرب متصرّف نشد ؟ آیا بهائیت چه حرف تازه و چه چیزی را بر علوم و اکتشافات امروزه جهان اضافه نموده است ؟ آیا مردم قرن نوزدهم از این مسلک جدید که بدست جناب میرزا ساخته شده است چه استفاده نمودند ؟ آیا پیروان این مسلک بجز نسخ قوانین محکم و متین و دور شدن از معارف الهی و اعتقادات حقّه نتیجه را بردند ؟ و آیا معنای کلمه (قریب) میرزا بهاء چیست ؟

منتظرانرا بلب آمد نفس !!

پیشگوئی دیگر از شوقی افندی

شوقی افندی در لوح همدان و نقاط مجاور (۲۵) ج ۱ سال (۱۳۴۱) قمری میگوید : وَاَمَّا مَا سَأَلْتَ مِنَ الْآيَةِ الْمَوْجُودَةِ فِي سَفَرِ دَانِيَالِ ، طُوبَى لِمَنْ يَرَى الْفَ و ثلاثه و خمسة و ثلاثين . هذا سنة شمسية ليست بقمريّة لأنّ بذلك التاريخ ينقضي قرنٌ من طلوع شمس الحقيقة و تعاليم الله تتمكن في الأرض حقّ التمكن و تملأ الأنوارُ مشارق الأرض و مغاربها يومئذٍ يفرح المؤمنون - و اما آنچه پرسیدی از مفهوم آیه که در کتاب دانیال است (خوشا بحال کسیکه درک کند سال هزار و سیصد و سی و پنج را) مراد سال شمسی است نه قمری ، زیرا در این تاریخ یکقرن از طلوع شمس حقیقت که بهاء است منقضی میشود و تعالیم خداوند بخوبی در روی زمین برقرار شده و انوار حقّ مشارق و مغارب زمینرا فرا میگیرد و در این روز مؤمنین به جناب بهاء فرحناک میگردند .

در باب (۱۲) آیه (۱۱) کتاب دانیال از کتب عهد عتیق میگوید : و از هنگام موقوف شدن قربانی دائمی و نصب نمودن رجاست ویرانی هزار و دویست و نود روز خواهد بود خوشا بحال آنکه انتظار کشد و بهزار و سیصد و سی و پنج روز برسد . پیشگوئیهها و رؤیاهای کتاب دانیال از متشابهات است ، و نمیتوان معنی قطعی و مسلّمی برای آنها معین کرد ، چنانکه مطالب تاریخی و قضایای مندرجه در این کتاب نیز برخلاف نوشته تواریخ است .

در (۵ آیه ۳۰) میگوید : در همان شب بلشصر پادشاه کلدانیان کشته شد . و داریوش مادی در حالیکه شصت و دو ساله بود سلطنترا یافت . و در (۹ آیه ۱) میگوید : در سال اوّل داریوش بن اخشورش که از نسل مادیان و بر مملکت کلدانیان

پادشاه شده بود در سال اوّل سلطنت او من دانیال عدد سالهائیرا که کلام خداوند درباره آنها ... الخ . و در (۵ آیه ۱۸) میگوید : اما تو ای پادشاه خدایتعالی بپدرت نبوکد نصر سلطنت و عظمت و جلال و حشمت عطا فرموده ... الخ .

در صورتیکه اسمی از این بلشصر که پسر بُخت نُصّر و پیش از داریوش مادی بابل سلطان بوده است : در کتب سیر و تواریخ دیده نشده است ، و همچنین معلوم نیست که : این داریوش که پسر اخشورش و از نسل سلاطین مادی و از معاصرین دانیال بوده است کیست ؟ زیرا کوروش کبیر از سلسله هخامنشی در سال (۵۵۰) - ق . دولت مادی را منقرض نموده است ، و بالتازار چهارمین سلطان کلدی (پس از بُخت نُصّر) در سال (۵۳۸) - ق . نیز در نتیجه مسخر شدن بابل برای کوروش سقوط نموده است .

و اما چگونگی استدلال بهائیه بجمله گذشته از کتاب دانیال : عبدالبهاء در مفاوضات (ص ۳۴) میگوید : بدایت این تاریخ قمری از یوم اعلان نبوت حضرت محمد است بر عموم اقلیم حجاز و آن سه سال بعد از بعثت بود زیرا در بدایت نبوت حضرت مستور بود و کسی جز خدیجه و ابن نوفل اطلاع نداشت بعد از سه سال اعلان گردید و جمال مبارک (بهاء) در سنه هزار و دویست و نود اعلان نبوت حضرت محمد اعلان ظهور فرمودند .

و در پاورقی همین صفحه میگوید : سال (۱۲۹۰) از اعلان نبوت حضرت محمد مطابق است با سنه (۱۲۸۰) از هجرت در این سال جمال مبارک در حین حرکت از بغداد بطرف اسلامبول در باغ رضوان که در بیرون شهر واقع است دوازده روز اقامت نمودند و در آنجا اعلان ظهور خود را بخواص اصحاب خود فرمودند .

در این استدلال مغالطه‌ها و چشم‌بندی‌هایی شده است :

۱- با اینکه در خود کتاب دانیال تصریح شده است بابتدای تاریخ این پیشگوئی (و از هنگام موقوف شدن قربانی دائمی و نصب نمودن رجاست ویرانی) که از روز تسخیر بیت‌المقدس و دستگیری و اسیری و محکومیت بنی‌اسرائیل بدست بخت نصر است : جناب عبدالبهاء بدون کوچکترین تناسب و ارتباط و با نهایت استادی و بی‌پروائی آغاز آنرا یوم اعلان نبوت خاتم‌النبیین گرفته است .

۲- یوم اعلان نبوت همان روز بعثت است که : رسول اکرم (ص) از همان روز مأموریت پیدا کرد برای ابلاغ و اعلان نبوت خود ، و البته موضوع تبلیغ مانند موضوعات دیگر شدت و ضعف و وسعت و ضیق داشته و باختلاف زمان و مکان و مقتضیات دیگر مختلف میشود ، و دائره تبلیغات رسول اکرم (ص) روز بروز روی بافزونی و وسعت گذاشته ، و تشکیلات آنحضرت هر دم نیرومندتر و مجهزتر میشد ، و اگر نه : برای سه سال اول هیچگونه امتیاز و خصوصیتی نبوده است و اینسخن برخلاف نوشته‌های همه مورّخین جهان و قرآن است .

۳- مبدء تاریخ (در صورتیکه معین و تصریح بآن نشود) یا از حین تکلم و سخن است ، و یا جاری بتاریخ معمولی خارجی است ، و اگر نه : هرکسی میتواند برای اثبات مرام و مطلوب حقّ یا باطل خود بأمثال اینجملات تمسک نموده ، و از پیش خود مبدء تاریخی (از تولّد سلطانی ، سلطنت پادشاهی ، فوت حاکمی ، از حدوث امر مهمّی) درست کرده ، و بمرام خود تطبیق بدهد .

۴- خنده‌آورتر اینستکه : چون در سال هزار و سیصد و سی و پنج قمری حادثه قابل توجّهی در امر بهائیت رخ نداده ، و کوچکترین پیشرفت و قوّت و توسعه در

اینمسلک پیدا نگردید : جناب شوقی افندی بدون اینکه از سستی و بطلان و موهون بودن سخن خود اندیشه داشته باشد ، در لوح سابق خود میگوید : منظور همان سال شمسی است ، در صورتیکه اینقسمت تتمه قسمت گذشته است ، و بموجب اینسخن هیچگونه انطباق و تماسی در آیه دانیال پیدا نخواهد بود ، زیرا در این صورت سال (۱۲۹۰) شمسی از تاریخ سال سوم بعثت منطبق بسال (۱۲۵۱) قمری می شود ، و معلوم است در آنسال اثری از دعوی سید باب و میرزا بهاء نبوده است .

پس خود شوقی افندی (بدون توجه و شعور) پایه استدلال و اساس احتجاج عبدالبهاء را نقش بر آب نموده است :

و اما حقیقت کلام دانیال : احتمال قوی دارد که اشاره بولادت مسعود حضرت خاتم النبیین و آیام ظهور و شیوع دعوت آنحضرت باشد ، زیرا فاصله تخریب بیت المقدس و تولد رسول اکرم (ص) در میان مورّخین و اقوام و ملل بی نهایت مختلف است (رجوع شود به تنبیه و اشراف مسعودی و کتب دیگر) و ممکن است در واقع هزار و دویست و نود سال فاصله باشد ، چنانکه مقتضای برخی از اقوال همین است .

۵- نویسنده این مجموعه این عنوانرا در چاپ اول این کتاب که در سال (۱۳۳۴ شمسی) منتشر شده است درج نکرده بودم و این موقع که در سال (۱۳۳۹ شمسی) مشغول چاپ دوم این کتاب هستم ، اینقسمترا اضافه میکنم ، یعنی چهار سال بعد از وعده فتح جناب شوقی افندی ، و جای بسی عجب و شگفت است که وعده ایشان بعکس شد : و بجای آنکه امر بهائیت عالمگیر و شرق و غرب را بگیرد : خود

او در سفر اروپا سگته کرده و از اینجهان درگذشت .
و فعلاً ریاست بهائیت را کسی عهده‌دار نبوده ، و امور امری تحت هیئتی که
انتخاب و معین شده است اداره میشود . و بطوریکه بعضی از مطلقین اظهار
میکردند : در میان آن هیئت چند تن از افراد خارجی نیز عضویت داشته و
صاحب‌نظر هستند .

و آیا دوام و بقاء این نقشه و این تشکیلات تا کی باشد : البته وابسته بجریان و
صلاح و اقتضای سیاست حکومت‌هایستکه در این امر منتفع و بهره‌مند هستند .
و جای تعجب و حیرت است که : چگونه برخی از افراد این حزب چشم بسته و
بدون تعقل و تفکر مفتون و گرویده این مسلک شده ، و هیچگونه توجهی بجهات
ضعف آن ندارند .

آری اینها نمونه بود از لاف‌گوئی و سخنهای بی‌پایه و دعویهای خارج از میزان
جناب میرزا و عبدالبهاء ، و شوقی افندی و اگر بخواهیم همه کلمات بی‌سروته
ایشانرا جمع و نقل کنیم : کتاب مستقّلی خواهد بود .

و منظور ما از نوشتن این باب (نبوت و درستی) بیدار کردن و آگاه نمودن
خوانندگان گرامیست تا : بدانند که نبوت میرزا روی چه اساس و پایه برقرار شده ، و
دعوی دعوت او بر محور چه اصل و قانونی میچرخد .

اصل نهم

کتاب آسمانی

کتاب آسمانی بر دو قسم است .

اول - کتابیستکه از لحاظ تنها مطالب (معارف و حقائق الهی و قواعد و کلیات اخلاقی و قوانین و دستورات عملی) دارای برتری و تفوق بوده ، و در تنظیم و بیان آن ، سعادت و خوشبختی بشر در زندگی ظاهری و باطنی منظور شده است .

دوم - کتابیستکه گذشته از جنبه مطالب و معانی از جهت الفاظ و عبارات نیز دارای خصوصیات و امتیازات فائده میباشد که : بشر از نوشتن امثال آن کلمات و از تنظیم آن تعبیرات عاجز و ناتوان خواهد بود .

و بطور کلی ؛ کتاب آسمانی خود بزرگترین معجزه و بالاترین دلیل و برهانست برای اثبات مقام نبوت و رسالت آورنده و دارنده آن که : اگر افراد بشر اتفاق و تبانی کنند برای جمع و تألیف چنین کتابی البته از آوردن مثل آن عاجز خواهند بود .

نبوت شخص نبی از جهت طول زمان و مدت : وابسته ببقای اعتبار و محفوظ ماندن جهت اعجاز کتاب آن پیغمبر است ، و تا روزیکه تفوق و برتری و خارق العاده بودن آن کتاب محفوظ مانده ، و مثل و نظیری برای آن آورد نشده است ؛ اعتبار و حجیت آن کتاب و آورنده آن باقی خواهد بود .

تورات و زبور و انجیل و کتابهای آسمانی دیگر (از عهد عتیق و جدید) همه دارای برتری معنوی و اعجاز از جهت مطالب بودند، و چون رسول جدیدی برانگیخته شده و شریعت تازه می‌آورد: قهراً دارای کتاب جدیدی بود که از جهت معارف الهی و قوانین دینی و کلیات اخلاقی و دستورات و وظائف اجتماعی بر کتاب آسمانی سابق برتری و تفوق داشت، چنانکه اینمعنی در تورات و انجیل مشهود است. و چون نوبت به پیغمبر اسلام رسیده، و جهت خاتمیت آنحضرت و بقای دین و همیشگی شریعت او محرز گردید: قهراً لازم بود کتاب آسمانی او نیز از هر جهت دارای امتیازات و تفوق فائقه بوده، و برای همیشه در میان بشر برتری و معجزه بودن آن محفوظ باشد.

اینستکه در آیات بسیاری باین موضوع تصریح شده است: **لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ** - برای ابد نخواهند توانست نظیر آنرا بیاورند. **لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ** - خطّ بطلان و منسوخیت هیچگاه بر روی مطالب و حقائق آن کشیده نخواهد شد. **تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا** - بزرگ است خدائیکه قرآن را بر بنده خود نازل کرده است تا جهانیانرا بسوی حقّ دعوت نماید. **مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ** - در این کتاب کوچکترین امریرا فروگذار نکردیم. **و تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً** - در این قرآن شرح و تفصیل هرچیزی هست. **وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ** - وحی شده است بسوی من این قرآن تا انذار نمایم شما و هرکسی را که بعد از شما خواهد آمد. **مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ** - محمد (ص) رسول خدا و ختم‌کننده انبیاء است.

آری هرچه مباحث علم و فلسفه ترقی کرده ، و دانشهای علوم بشر سیر تکاملی خود را تکمیل میکند : هدایت و نورانیت قرآن روشنتر و افزونتر گشته ، و معارف و حقائق آن واضح و مشهود میشود .

امروز فلاسفه جهان و بزرگان دانشمندان شرق و غرب در مقام علوم و قوانین و معارف قرآن مجید انگشت حیرت بدنشان گرفته و سر خضوع بیائین میآورند . اشخاصیکه در مقابل عبارات و معانی و حقائق این کتاب عظیم آسمانی خودنمایی و خودبینی داشته ، و بمقابله و طرفیت برخاسته‌اند : در نتیجه خود را رسوا و مفتضح نموده ، و نادانی و جهالت و حمق و بیخردی خود را ثابت کرده‌اند .

کتاب بیان سید باب

سید باب از آن اشخاصی است که : از جهالت و نادانی مردم استفاده کرده ، و ادعاه نمود که کلمات و جملات من از جانب خداوند بوده و آیات منزله الهیه است . و روی سادگی و بی‌اطلاعی خود اظهار میکرد که : کسی نمیتواند نظیر یکسوره بلکه یک آیه بلکه یک حرف آنرا بیاورد ، و عجب در اینجا است که ، دوستان و پیروان ایشان هیچگاه از جناب سید سؤال ننمودند : آیا اعجاز و خارق‌الطبیعه بودن کلمات شما از نظر فصاحت و بلاغت الفاظ و جملات است یا از لحاظ معانی و مطالب یا از جهات دیگر ؟

ما این دعوی سید را اگر کاشف از امراض و اغراض نفسانی او ندانیم ، بطور مسلّم روی همان سادگی و عدم تشخیص و بی‌اطلاعی او بوده است ! زیرا که نوشته‌های سید نه تنها کوچکترین امتیاز و تفوقی بر کلمات متداوله ندارد ، بلکه

همه از جهات قواعد ادبی و موازین علمی در نهایت درجه سستی و ضعف بوده ، حتی در برخی از موارد کاملاً خنده‌آور و مسخره‌آمیز است .

و برای اینکه در این موضوع نیز تنها پیش قاضی نرفته و بدون مدرک حکمی نداده باشیم : قسمتی از کلمات مربوطه او را در اینجا از مهمترین کتاب او بیان نقل مینمائیم ، تا خوانندگان محترم خود حکومت نمایند .

در باب خامس عشر از واحد ثانی میگوید : و شئون فارسیه بعینه مثل شئون آیات است زیرا که کلّ از بحر حقیقت جاری میگردد و اگر کسی در کلمات فارسی بعین فؤاد نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده مینماید و یقین میکند که غیر الله قادر بر این کلام نبوده و نیست ... و همین قسم اگر مؤمنین بر رسول الله و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم (سید باب) و بیان همان ظهور رسول الله است بنحو اشرف در آخرت ، و این کتاب بعینه همان فرقان است که بنحو اشرف نازل شده در آخرت ، احدی از مؤمنین بقرآن خارج از دین خود نشده و اقرب از لمح بصر ایمان آورده و تصدیق بیان نموده ... الخ .

پس بموجب دعوی و اظهار سید باب : کسی نتواند مثال این جملات را بنویسد ، و سید باب همان رسول اکرم است ، و بیان او همان قرآن مجید است ، و سید باب و کتاب بیان از رسول اکرم و قرآن اشرف و بالاترند و قیامت و آخرت مسلمین عبارت از ایّام ظهور سید باب است .

و اینجانب برای اینکه افکار خوانندگان محترم مشوب نشود ، توضیح بیشتری نمیدهم ، و انتظار دارم که مکرّر این عبارتها را بدقت مطالعه نموده ، و درباره اعجاز لفظی و معنوی آن حکم کنید .

و در باب اوّل از واحد سابع میگوید: در هر ظهور خداوند دوست میدارد که کلّ شیء جدید شود و از این جهت امر فرموده که در هر دو بیست و دو سال (بعدد کلمه رب یا علی محمد) یکدفعه هر نفسی مایملک خود را از کتب مجدد کند باینکه در ماء عذب ریزد یا آنکه بنفسی عطاء کند ... الخ .

در اینجا هم سید باب با این عبارات آسمانی و معجزآسای مخصوص خود میگوید: بخاطر اینکه کسی از روی کراهت کلمه را نبیند و از دیدن آن حرف نامطلوب متأثر نشود سزاوار است که در هر دو بیست و دو سال (اختیار این عدد هم بخاطر اینستکه موافق باشد با عدد اسم خودش) کتابهائیرا که جمع کرده بود همه را در آب شیرین ریخته و محو کند .

ملاحظه فرمائید که: خدای قرن نوزدهم تا چه اندازه بدانش و علم علاقه مند بوده، و تا کجا برای یکدوره زحمات اشخاص دانشمند که در نتیجه یک عمر مطالعه و دقت کتابی را تألیف میکنند، ارزش میدهد. پس ما باید بموجب حکم صریح این کتاب آسمانی که بشر از آوردن نظیر آن عاجز است: تمام کتابخانهها و تألیفات موجوده و گذشته را محو و نابود کنیم .

آری این کتاب آسمانی میگوید: کتابخانههای عمومی جهان را آتش بزنیید، کتابهای خطّی و چاپی فلاسفه و محققین و بزرگان علم و دانش را بدریا بریزید، آثار علمی و تحقیقی گذشتگانرا بشوئید .

و در مکاتیب دوم (ص ۲۶۶ س ۶) میگوید: و در یوم ظهور حضرت اعلی منطوق بیان ضرب أعناق و حرق کتب و أوراق و هدم بقاع و قتل عامّ إلاّ من آمن و صدق بود .

خوبست که خدای بیان باین امر توفیق نیافت ، واگر نه : تمام کتابهای علمی و تاریخی سوخته میشد ، و همهٔ مردم بجز یکمشت ساده لوح و عوام و نادان فریب خورده مقتول و معدوم میشدند ، و در نتیجه : یکمشت مردم جاهل و خونخوار میماند و کتاب بیان .

آری خدای بیان هرچه زودتر از گفتهٔ خود نادم شده ، و پیش از اینکه احکام بیان بمرحلهٔ اجراء برسد : شخص دیگری را برانگیخت . و ایندفعه برخلاف گذشته : حکم کرد باینکه با جمیع افراد بشر از هر قوم و ملّتی باشند باید بنهایت دوستی و راستی و امانت و الفت و اتحاد معامله گردد (بَلِ الْفَخْرُ لِمَنْ يُحِبُّ الْعَالَمَ) .

و در باب ثامن از واحد سادس میگوید : اگر کسی بغیر آیات الله (کلمات سید باب) احتجاج کند بر حقیقت نقطهٔ بیان محتجب مانده از اعظم دلیل و ارفع سبیل ... و آنچه در قرآن نازل شده دون احتجاج بآن نبوده که اگر کلّ بر آن واقف شده بودند امروز امر ایشان سهلتر بود ... و امر شده که در هر نوزده روز یکدفعه در این باب نظر کنند لعلّ در ظهور مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ محتجب نشوند بشئونی دون شئون آیات که اعظم حجج و براهین بوده و هست ... و حال قریب بسه سال متجاوز است و امر الله (خود سید باب) ظاهر شده تا آنکه امروز محلّ مقصود را در جبل (ماکو و چهریق) قرار داده‌اید و حال آنکه بر آن حجّتی که دین کلّ مسلمین بر او برپا است ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که اتیان بآیه نماید ... با وجود این امتناع که غیر از مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ کسی نتواند مدّعی شد این امر را ، فرض شده در بیان که اگر نفسی ادّعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرّض نگردد او را ، لعلّ بر شمس حقیقت حزنی وارد نیاید الخ .

در این کلمات آسمانی و سراسر اعجاز سیّد باب (که واقعاً از جهت مسخره‌آمیزی بحدّ اعجاز است) امور چندی ملاحظه میشود :

۱- میگوید : دلیل و برهان پیغمبر اسلام تنها آیات نازلّه بود .

اولاً - رسول اکرم بمقتضای هر مجلس و بتناسب هر محلّ و موردی معجزه داشته است که خود قرآن مجید هم بآنها اشاره میکند .

ثانیاً - معجزه بودن آیات الهیّه صحیح است : ولی بشرط اینکه حقیقتاً از جانب خدا باشد نه مجعول و ساخته شده و رسوا کننده .

۲- میگوید : کسی نتواند مدّعی شد نزول آیات را .

در صورتیکه هر شخصیکه چند سال تحصیل ادبیّات مختصری (فارسی یا عربی) نمود بطور مسلم بهتر از آیات سیّد باب را درست خواهد کرد ، و از این جهت است که : پس از سیّد باب باندازه‌ای نزول آیات رائج و معمولّ به گردید که هر کسیکه مختصر سواد و اطلاعی داشت شروع کرد بنوشتن آیات : رجوع شود بحالات و نوشتجات میرزا محمدعلی قدّوس ، میرزا محمدعلی زنجانی ، میرزا حسین بشروئی ، قرّة‌العین قزوینی ، میرزا حسینعلی نوری ، میرزا یحیی صبح ازل ، پسران میرزا حسین علی ، میرزا اسدالله دیّان ، میرزا غوغا ، شیخ اسمعیل ، حاجی ملاهاشم ، و دیگران .

و چون خود سیّد باب هم متوجّه بود که : دیگران بهتر از خود او باین امر قادر خواهند بود ، اینستکه در آخر کلامش گفت : اگر نفسی ادّعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرّض نگردد او را .

این بود چند نمونه از بهترین آیات و منظّمترین کلمات سیّد باب ، و کلمات

دیگر ایشان را هم (از کتابهای دیگرش) در ابواب متفرقه این کتاب بدقت مطالعه کرده ، و خودتان حکومت کنید .

خصوصیات دیگر بیان

مهمترین کتاب و بالاترین نوشته سید باب که پس از تألیفات دیگرش تنظیم نموده است : کتاب بیان است ، زیرا سید در مرتبه اول (البته پس از تألیف چند کتاب مانند صحیفه بین‌الحرمین و غیر آن که چندان اهمیت ندارند و یا فعلا در دسترس ما نیست) شرح سوره یوسف را بنام احسن القصص تألیف کرده و بوسیله بشروئی و دیگران منتشر شد ، سپس تفسیر سوره کوثر را نوشته و بوسیله سید یحیی دارابی منتشر کرد ، و چون باصفهان تبعید میشود : در آنجا هم تفسیر سوره والعصر را مینویسد .

سید باب در ابتدای امر خود بجز دعوی رکن رابع (نیابت سید رشتی و بابیت) اظهار نمیکرد ، و پس از مدتی که پیشرفت خود را در قلوب مردم ساده لوح مشاهده مینماید : بخود مغرور شده و ادّعاء میکند که حجة منتظر و مهدی موعود هستم ، و سپس که مجبور میشود مهدویت را بمعنی کلی و نوعی بزند : منافاتی در میان مهدویت نوعی و دعوی نبوت ندیده ، و در ایام اقامت و محبوس شدنش در ماکو و چهریق ، شروع بنوشتن کتاب بیان میکند .

سید باب در نوشتن بیان هرچه میتوانست قدرت علمی و فکری خود را بکار برده ، و خواسته است کتاب جدید و دستورات تازه و احکام و قوانین جدیدی را بیاورد ، و در اولین مرتبه تألیف خود را بنورده واحد و هر واحد را بنورده باب

تقسیم میکند که مجموع ابواب کتاب به سیصد و شصت و یک باب منتهی میشود . و روی این نقشه سید باب مجبور میشود که : در هر باب موضوعی جدید و حکمی تازه و قانون مستقلی را شرح و توضیح بدهد ، اینستکه بترتیب معهود و معمول فصول عقائد و آداب فقه (توحید ، نبوت ، کتاب ، قیامت ، طهارت ، صلوة ، و فروع آنها) را ذکر نموده ، و بطوریکه در کلمات آینده او تصریح شده است : یازده واحد آنرا نوشته است .

و متأسفانه از این یازده واحد نیز بجز هشت واحد و ده باب (باب دهم از واحد نهم) در دست مردم نبوده ، و مابقی از میان رفته است ، چنانکه در مقدمه نقطه الکاف (ص یه) هم باین معنی اشاره میکند .

سید باب در مقدمه کتاب بیان میگوید : و بعین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته بعدد کل شیء (مساوی است با عدد ۳۶۱) و در ظل هر بابی ملائکه سموات و ارض و ما بینهما باذن الله مستبح اند و مکبر و مقدس اند و ممجد و عاملند ... الخ .

و چون نتوانسته است این نقشه را (۱۹ واحد) تکمیل کند : در نوشته های اخیر خود شروع بباوندگی نموده ، و میخواهد از این نقصان و عجز پرده پوشی نماید . اینستکه در رساله للثمرة (ص ۷ س ۸) میگوید : و ان ابواب البیان قد قُدر علی عدد کل شیء و لکننا ما اظهرناه الا احدی عشر واحداً لکل هیکل واحد من هیاکل التسعة ... ثم يقول فی (ص ۸ س ۱) و ان اظهر الله عزاً فی آیامک (خطاب به ثمره است که صبح ازل باشد) فأظهر مناهج الثمانية باذن الله ... و فی (ص ۸ س ۷) و ان يظهر الله عزاً فی آیامک فاصبر علی ما نزل ولا تبدل حرفاً فان ذلك

أَمْرُ اللَّهِ ... و فِي (ص ۸ س ۱۳) و يحضر من آثار الله اليك سبعة واحد فإنا كنا لمقسمين خذ الواحد لنفسك ثم هب كل واحد لمن في أرض من فاء و عين و خاء و الف و ميم و كاف عباد الله المؤمنين - ابواب كتاب بيان تقدير شده است روى عدد كل شيء (۳۶۱) ولى ما ظاهر نكرديم مگر يازده واحد آنرا كه هر واحد برای هيكلی باشد از هياكل نه گانه ... و اگر در ایام زندگانی تو عزت و قوتی باشد پس هشت واحد دیگر را نیز باذن خدا ظاهر کن تا نوزده واحد تمام باشد و اگر عزت و قدرتی نشد پس صبر کن بر آنچه نازل شده است و حرفيرا از آن تبدیل نکن ... هفت واحد از آنرا ما حاضر کرده و قسمت میکنیم كه يك واحد آن برای خود تو باشد و شش واحد دیگر را تقسیم کن برای بلاد زمین كه ارض فاء و عين و خاء و الف و ميم و كاف باشد سپس تفصیل اسامی اشخاص و بلاد را شرح میدهد .

و در نقطة الكاف (ص ۲۴۴) میگوید : و لهذا بعدد واحد (۱۹) از آثار ظاهر خود كه طبق باطن بوده باشد از قبیل قلمدان و كاغذ و نوشتجات و لباس مبارك و خاتم شريف و أمثال آنرا بجهت حضرت أزل فرستادند و وصیت نامه نیز فرموده بودند و نص بولایت و وصایت ایشان فرموده و فرمایش کرده بودند كه هشت واحد بیان را بنویسید و هرگاه من يظهره الله در زمان تو باقتدار ظاهر گردید بیان را نسخ نما و آنچه كه الهام مینمایم بر قلب تو عمل نما ... الخ .

از صریح نوشته این كتاب كه مؤلف آن معاصر و ناظر حوادث و قضایا بوده ، معلوم میشود كه : كوچكترین خلافي در وصایت و نیابت میرزا يحيی نبوده است ، و تتمیم كتاب بیان بموجب دستور خود سید باب بعهدۀ او واگذار شده است . این موضوع از نوشته خود سید باب هم در رساله للثمرة واضح میشود زیرا كه

مراد از ثمره همان میرزا یحیی است ، و در ضمن نوشته‌های سید نیز کاملاً با اسم و لقب او تصریح شده است .

یکی از قضایای عجیب اینستکه : میرزا بهاء با این موضوع تاریخی مسلّم و با نصّ خود سید باب مخالفت کرده ، و نیابت میرزا یحیی را بکلی انکار نموده ، و خود را وصی و مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ خواند .

باز در رساله للثَمَرَة (ص ۳۸ س ۱۱) میگوید : وَ قَدْ نَزَلَ فِي الْبَيَانِ بَانَ مَقَادِيرِ الْأَحْكَامِ قَدْ فُصِّلَتْ فِي تِسْعَةِ عَشَرَ وَاحِدًا وَقَدْ ظَهَرَ إِلَيَّ حِينَئِذٍ إِحْدَى عَشَرَ وَاحِدًا وَ احْتَجَبَ الثَّمَانِيَةُ فِي مَشِيَّةِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ إِنَّ الْحُكْمَ عَلَيَّ مَا ظَهَرَ لَا عَلَيَّ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَمْ يَظْهَرَ - در بیان نازل شده است که احکام در نوزده واحد شرح داده شده است و تا امروز یازده واحد آن ظاهر و هشت واحد دیگر آن هنوز در مشیت پروردگار محجوب است و روی ظاهر شده حکم میشود نه روی آنچه خدا خواسته ولی ظاهر نشده است .

متأسفانه این ابواب ناقص مانده ، و دین بیان با آن نقشه که تنظیم شده بود که بعدد کلّ شیء باشد : عملی نشده است ، و بطوریکه گفتیم بافندگیهای جناب سید تمام شده ، و نتوانسته است ابواب باقیه آنرا تنظیم و ترتیب بدهد .

و تابحال نشنیده بودیم که پیغمبری از آسمان کتاب ناقصی بیاورد ، و تکمیل آنرا به وصی خود یا پیغمبر دیگر واگذارد . و عجبت اینستکه پیغمبر دیگر هم (بهاء) بجای تکمیل ، آنرا باطل و منسوخ کند .

و باید گفت که : خدای سید باب از تکمیل دین و کتاب سید باب نادم و پشیمان شده ، و چون متوجه شده است که دین باب و سخنان عجیب او در قرن نوزدهم

عملی نمیشود: از همان نصف کاری کتاب بیان از تصمیم خود منصرف شده، و برای برانگیختن میرزا بهاء و انزال کتاب اقدس تصمیم گرفته است. مسیو نیکلا در مقدمه کتاب خود (مذاهب ملل متمدنه ص ۳۰ ترجمه فارسی ط ایران) میگوید: زیرا که میرزا یحیی بناء بر عقیده تمام بابیه خلیفه بلاحرف باب بوده است، و هیچکس نباید در این باب تردیدی داشته باشد، و بهائینی که او را انکار میکنند بی وجدان هستند. مشکل دیگر اینکه این خلیفه یعنی میرزا یحیی بیان را تکمیل کرده است، و این کاری بوده است که برای مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ محفوف گذارده، و بطوریکه خود صبح ازل بمن اظهار کرد اینکار را انجام داده است، اگرچه چنین کاری بنظر من غیرممکن میآید.

کتاب آسمانی اقدس بهاء

پس لازم است نظری دیگر در کتاب آسمانی اقدس که از ساخته و پرداخته‌های جناب میرزا حسینعلی بهاء است نموده، و به بینیم خدای اقدس در این کتاب چه حکم جدید و قانون بدیع و امر تازه را برای مردم بیچاره نازل نموده است. آری به بینیم اقدس چه تازه آورده است. آغاز کتاب اقدس اینست: **إِنَّ أَوَّلَ مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ عِرْفَانُ مَشْرِقٍ وَحِيَةٍ وَ مَطْلَعِ أَمْرِهِ الَّذِي كَانَ مَقَامَ نَفْسِهِ فِي عَالَمِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ -** نخستین چیزیکه خداوند بر بندگان خود فرض نموده است، شناختن مَشْرِقِ وَحِيٍّ و مَطْلَعِ أَمْرِ او است، چنان مَشْرِقِ وَحِيٍّ در عالم امر و خلق مقام او مقام نفس پروردگار میباشد. منظور میرزا از مَشْرِقِ وَحِيٍّ و مَطْلَعِ أَمْرِ: آن کسی است که وحی و کارهای

پروردگار متعال در وجود او ظاهر و از او بروز میکند (پیغمبر) و مقصود اصلی او در اینجا وجود خودش میباشد .

در همین جمله مختصر خطاهایی دیده میشود .

۱- نخستین وظیفه وجدانی بشر شناختن آفریننده جهان و پروردگار جهانیان است (در صورتیکه مقصود از کتابت نوشتن تکوینی باشد) و شناختن پیغمبر پس از معرفت و تصدیق وجود او است و تا انسان وجود پروردگار جهان را تصدیق نموده است : چگونه ممکن است درصدد معرفت رسول او باشد .

و اگر مقصود میرزا اینستکه : وظیفه بشر پس از معرفت خداوند متعال که مُحَرَّر و ثابت است ، (در مقام تشریح) شناختن نماینده و رسول او است :

اولاً بشر چنین وظیفه وجدانی را ندارد ، بلکه ابلاغ و تعریف و بیان وظیفه رسول است ، چنانکه پیامبران خدا همیشه مردم را بسوی حق دعوت کرده ، و پیش از توجه دیگران خودشانرا بسمت نمایندگی و رسالت معرفی مینمودند .

ثانیاً کتابت و تعیین وظیفه و تکلیف پس از معرفت رسالت و تصدیق نبوت است ، پس جمله (کتب الله علی العباد عرفان) معنی ندارد .

۲- اطلاق جمله (مَشْرُق وَحی) بر شخص پیغمبر جایز نیست ، زیرا که پیغمبر مَهْبِط وَحی است نه مشرق وحی ، چنانکه در زیارت جامعه نیز میفرماید : وَ مَهْبِطَ الْوَحی وَ خُزَّانَ الْعِلْمِ .

۳- بودن مقام پیغمبر در مقام نفس پروردگار (در عالم امر و خلق) با هیچ فلسفه و مبانی علمی جور نمیآید .

پس جناب میرزا در آغاز کتاب خود تنها منظورش معرفی کردن خویش و

تثبیت مقام ربوبیت و الوهیت خود بوده ، و بجای اینکه مردم را بسوی مبدء حق دعوت نماید : بسوی خود میخواند .

و در صفحه (۱۵ س ۱) میگوید : لیس لمطلع الامر شریکُ فی العِصمة الکبریٰ اِنَّه لمظهر یفعلُ ما یشاء فی ملکوت الانشاء .

عبدالبهاء در مفاوضات (ص ۱۲۹) این جمله را تفسیر میکند که : عصمت کبری عصمت ذاتی است که قابل انفکاک نباشد مانند علم و قدرت که نسبت بحق لزوم ذاتی دارند و مطلع امر مظهر یفعل مایشاء است و این مقام مختص بذات مقدس است و مادون را نصیبی از این کمال ذاتی نه یعنی مظاهر کلیه را چون عصمت ذاتیه محقق لهذا آنچه از ایشان صادر عین حقیقت و مطابق واقع است ، آنچه گویند قول حق و آنچه مجری دارند عمل صدق است .

ظاهراً مقصود میرزا بهاء از مطلع امر وجود خودش باشد ، اگرچه عبدالبهاء این کلمه را بیک معنی کلی و عمومی (مظاهر کلیه) زده است ، و بهر تقدیر : غرض اثبات عصمت کبری داشتن و فعال مایشاء بودن میرزا است که کسی را حق اعتراض و ایرادی بر وجود مبارک او نباشد .

آری در مقابل اشتباهات بیشمار و خطاهای بسیار میرزا بهاء ، بجز برهان عصمت و فعال مایشاء بودن ایشان ، بهیچ امری نمیشود متوسل شده ، و خطاپوشی کرد .

اگر میرزا در کتابها و الواح خود هزاران اغلاط ادبی و علمی (لفظی و معنوی) دارد : باز بقول عبدالبهاء - آنچه میگویند قول حق است و آنچه مجری دارند عمل صدق است .

و اگر میرزا بهاء در نوشته‌های خود هزاران خیانتکاری و دروغ و حيله‌ورزی و تقلب نموده است: باید گفت ایشان عصمت کبری دارند و عصمت لازم لاینفک وجود ایشان بوده، و هیچگونه غلط و خطائی از وجود ایشان سر نمیزند.

خداوند درباره رسول اکرم (ص) میفرماید: *وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوَابِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ* - اگر سخنی از خود گوید البته رگ قلب او را قطع میکنیم، ولی جناب میرزا عصمت ذاتی داشته و فعال مایشاء است.

پیغمبر اسلام (ص) با مقام عبودیت و تسلیم و بندگی (أشهد أن محمداً عبده ورسوله) افتخار نموده، و بجز خضوع و اطاعت صرف (و ماتشؤون إلا أن يشاء الله) مرتبه‌ای را دعوی نمیکند، ولی جناب میرزا تصور میکنند که: کمال مقام نبوت و رسالت در اینست که شخص نبی در مقابل عظمت پروردگار متعال اختیار تام و فعالیت به مایشاء داشته باشد.

باز در صفحه (۲۸ س ۱۱) میگوید: *قَدْ حَضَرْتُ لَدَى الْعَرْشِ عَرَائِضُ شَتَّى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ سَأَلُوا فِيهَا اللَّهَ رَبَّ مَا يَرَى وَ مَا لَا يَرَى رَبَّ الْعَالَمِينَ لَئِنَّا نَزَّلْنَا اللُّوحَ وَ زَيْنَاهُ بِطَرَازِ الْأَمْرِ لَعَلَّ النَّاسَ بِأَحْكَامِ رَبِّهِمْ يَعْمَلُونَ وَ كَذَلِكَ سَأَلْنَا مِنْ قَبْلُ فِي سِنِينَ مُتَوَالِيَاتٍ وَ أَمْسَكْنَا الْقَلَمَ حِكْمَةً مِنْ لَدُنَّا إِلَى أَنْ حَضَرْتُ كُتُبٌ مِنْ أَنْفُسِ مَعْدُودَاتٍ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ لَئِنَّا أَجَبْنَاهُمْ بِالْحَقِّ بِمَا يَحْيِي بِهِ الْقُلُوبُ يَا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ لَا تَزِنُوا كِتَابَ اللَّهِ بِمَا عِنْدَكُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ وَ الْعُلُومِ إِنَّهُ لَقِسْطُ الْحَقِّ بَيْنَ الْحَقِّ قَدْ يُوزَنُ مَا عِنْدَ الْأُمَّمِ بِهَذَا الْقِسْطِ الْأَعْظَمِ وَ أَنَّهُ بِنَفْسِهِ لَوْ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ* - عریضه‌های مختلفی بعرش (پیشگاه جناب میرزا که عرش خدای میرزا است) رسیده و مؤمنین از خدای جهانیان پرسیده‌اند که (که کتاب احکام و قوانین و

دستوراتی نوشته شود) اینستکه این کتاب را نوشته و آنرا بسبک امر و حکم زینت دادیم تا مردم باحکام پروردگار خود عمل کنند، و در سالهای گذشته نیز از ما این سؤال را کرده‌اند و ما روی صلاح و حکمت اقدام بآن نکرده بودیم، تا اینکه نامه‌هایی از جمعی در همین روزها رسید و ما مسئلت آنرا اجابت کرده و کتابی نوشتیم که موجب حیات قلوب است، و علماء نباید مطالب و الفاظ این کتاب را با قواعد و موازین علمی که آموخته‌اند بسنجند بلکه قواعد علمی را میباید با کلمات این کتاب میزان کنند و این کتاب را با خود آن میزان کنند.

جناب میرزا در این جملات معجزآسا واقعاً اعجاز کرده و انصافاً داد سخنوریرا بپایان رسانیده است.

۱- قَدْ حَضَرْتُ - حضور نامه برخلاف استعمال فصحاء است.

۲- عَرَائِضُ شَتَّى - بمعنی عرائض پراکنده شده و متشتت است نه بمعنی مختلف که مقصود میرزا است.

۳- لَدَى الْعَرْشِ - لابد از باب قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ است ولی در این صورت هم حضور عریضه لدی القلب بیمعنی است.

۴- سَأَلُوا فِيهَا اللَّهَ - مسئول عنه ذکر نشده است.

۵- فِيهَا اللَّهُ - عریضه متوجه بعرش است و خطاب و سؤال از خدا و ایندو قسمت با هم جور نیستند، در صورتیکه مؤمنین با عرش طرف هستند نه با خداوند و اگر منظور از عرش تخت میرزا باشد، پس خدا هم خود او خواهد بود.

۶- رَبِّ مَا يُرَى ... الخ - این اوصاف در این مقام کاملاً بیوجه و بی‌جهت و برخلاف بلاغت کلام است.

- ۷- بطراز الأمر - اطلاق کلمه امر باوامر و احکام و قوانین الهی برخلاف استعمال فصحاء است .
- ۸- لَعَلَّ النَّاسَ ... الخ - نزول لوح وسیله و سبب تعلّم و یاد گرفتن است نه وسیله عمل کردن .
- ۹- و كذلك سئلنا ... الخ - این جمله لازم بود قبل از قسمت سابق باشد .
- ۱۰- حکمة - خوب بود که آن حکمة را بیان مینمود ، زیرا تأخیر بیان احکام بعد از بعثت و رسالت هیچگونه وجهی نداشته و کاملاً بیوجه و بیمعنی است .
- ۱۱- اَلِیْ اَنْ حَضَرْتُ - قسمت سابق را تکرار میکند .
- ۱۲- اجبناهم بالحق - تقييد بحق کاملاً بیمورد است ، مگر مردم متوقع بودند که برخلاف حقّ جواب داده شود .
- ۱۳- لَا تَزِنُوا ... الخ - مگر قواعد و علومیکه پیش علما و دانشمندان است برخلاف خرد و عقل است تا میزان بودن و اعتبار آنها از بین برود .
- ۱۴- و اِنَّهٗ بِنَفْسِهٖ - ما هم روی این قاعده اغلاط لفظی و معنوی کلمات میرزا را تشخیص میدهیم .
- آری اگر در قسمتی از کلمات میرزا قواعد لفظی و عقلی متداوله مراعات شده است : لازم است در همه جا رعایت بشود . و اگر قواعد معموله رعایت نمیشود : باید در تمام موارد همینطور باشد ، و این اختلاف و ناموزون بودن ، خود علامت بطلان و مجعولیت است - وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا .
- این بود جهت تألیف کتاب اقدس .
- و اگر بیش از این بخواهید از خصوصیات و جهات ضعف کتاب اقدس آگاه بشوید :

بأبواب آئنده (در جلد دوم) که محتوی قوانین و احکام این کتاب است مراجعه نمائید .

و ضمناً متوجه باشید که : بهترین تألیف و بالاترین نوشته میرزا بهاء همین کتاب است ، و میرزا این کتاب را در مقابل قرآن مجید و در مقام تحدی و اعجاز مخالفین (بیاری دیگران) نوشته است .

و بعقیده بهائیان این کتاب بر همه کتب آسمانی و صحف انبیای گذشته تفوق و برتری دارد .

و قوانین و احکام مسلک بهائیت در این کتاب مندرج بوده ، و خود میرزا در الواح بعد اقدس (ص ۲۱۳ س ۷) میگوید : **يَنْبَغِي لِكُلِّ إِسْمٍ آمَنَ بِاللَّهِ أَنْ يَعْمَلَ بِمَا أَمَرَهُ فِي الْكِتَابِ الْأَقْدَسِ الَّذِي نَزَلَ مِنْ لَدَى الْحَقِّ عِلْمِ الْغُيُوبِ** - لازم است بر هر کسیکه ایمان بخدا میآورد اینکه عمل کند بآنچه که در کتاب اقدس مأموریت بآن پیدا کرده است و این کتاب نازل شده است از جانب خداوند علام غیوب .

بیان و اقدس

در اقدس (ص ۴۷ س ۱۶) میگوید : **إِيَّاكُمْ أَنْ يَمْنَعَكُمْ مَا فِي الْبَيَانِ عَنْ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ تَاللَّهِ إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ لِذِكْرِي لَوْ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ** - مبدا اینکه مانع شود مطالب کتاب بیان از خدای رحمن ، قسم بخداوند که بیان برای بشارت و یاد من نازل شده است اگر بشناسید .

باز میگوید : (ص ۳۸ س ۱۱) **إِنَّهُ قَدْ أَنْزَلَ بَعْضُ الْأَحْكَامِ لِيُثَلِّثَ قَلْبَكَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى فِي هَذَا الظُّهُورِ الْأَعْلَى ذِكْرَ مَقَامَاتِهِ الْعُلْيَا وَ مَنْظَرِهِ الْأُسْنَى وَإِنَّا لَمَّا أَرَدْنَا**

الْفَضْلَ فَضَّلْنَاهَا بِالْحَقِّ وَ خَفَفْنَا مَا أَرَدْنَا لَكُمْ أَنَّهُ لَهو الْفَضَالِ الْكَرِيمِ - بعضی از احکام در کتاب بیان نازل شده است برای اینکه در این ظهور قلم اعلی حرکت نکند مگر از برای نوشتن مقامات عالیه و منظر بلند این ظهور ، و ما چون اراده کنیم زیاده بر آن احکام چیزی بگوئیم روی حقیقت تفصیل میدهیم ، و آنچه را که بخواهیم تخفیف قائل میشویم ، و خداوند صاحب فضل و کرامت است .

باز در اقدس (ص ۳۴ س ۱۶) میگوید : إِنَّا أَخْبَرْنَا الْكُلَّ بِأَنَّ لَا يُعَادِلُ بِكَلِمَةٍ مِنْكَ مَا نُزِّلَ فِي الْبَيَانِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ - ما بهمه خبر دادیم که با یک کلمه از کلمات تو معادل نمیشود آنچه در بیان است ، تو مقتدر هستی بهره که خواهی .

و در الواح بعد اقدس (ص ۸۴ س ۷) میگوید : مَا نُزِّلَ الْبَيَانُ إِلَّا لِذِكْرِي وَإِنَّهُ وَرَقَةٌ مِنْ حَدِيقَةِ بَيَانِي وَ خَاتَمٌ فِي إِصْبَعِي إِنَّ رَبَّكَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا أَرَادَ - نازل نشده است کتاب بیان مگر برای ذکر من ، و آن برگیست از حدیقه بیان من و انگشتی است در دست من ، و خداوند آنچه را که بخواهد بجا آورده و طوریکه اراده میکند حکم میفرماید .

منظور اینستکه احکام بیان مانند حلقه است که در انگشت من باشد و بهر طوریکه خواستم اینطرف و آنطرف برمی گردانم .

و البته این تسلط و تفوق جناب میرزا بر کتاب بیان پس از استقرار جناب او بود بر تخت نبوت و الوهیت . واگر نه : در کتاب بدیع که در اوائل دعوی ظهور تألیف شده است ، میگوید : (صفحه ۳۹۴) بدانید ایقوم که این غلام رحمن در جمیع أحيان اراده اش آن بوده آنچه از ظهور قبلش نقطه بیان روح من فی الأکوان فداه نازل شده

ثابت نماید حرکت ننموده‌ام مگر برضای او ... ولکن مشرکین بیان گمان نموده‌اند و در بادیه‌های مهلکه مشی کرده‌اند چنانکه نسبت داده‌اند که این غلام گفته که نقطهٔ بیان از یکحرف من خلق شده ، لا والله آنچه نازل شده منزل حق تعالی ... بوده و خواهد بود ، بگویند ای بیشرمهای ارض (خطاب به پیروان باب است که مخالف با بهاء هستند) آنچه در این ظهور نازل بعینه همان کلمات نقطهٔ اولیه بوده و خواهد بود .

و عبدالبهاء در مکاتیب اول (ص ۳۴۳ س ۱۳) میگوید : و در کتاب اقدس که مهیمن بر جمیع کتب و صحف و زبر است و کل آنچه در آن مذکور ناسخ جمیع صحائف و کتب حتی اوامر و احکام و اعلان و اظهار آن ناسخ جمیع اوامر غیر مطابق و احکام غیر متساوی مگر امری و حکمی که در آن کتاب مقدس الهی غیر مذکور . پس شما مراتب حقیقت و درجات صحت و درستی و اعتبار و منزلت این دو کتاب آسمانی قرن نوزدهم را از همین جا میتوانید تشخیص بدهید - تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .

اصل دهم

دین و تناقض نداشتن

حقیقت هر قضیه بیش از یکی نیست .

صدق هر کلامی یکرنگ بیشتر ندارد .

حقیقت هر مطلب یکی است ، و شخص حقیقت پرست چون حقیقت را دریافت هیچگونه تزلزل و اضطراب و اختلاف نظر در خود نمی بیند .

آدم راستگو برای همیشه یکنواخت سخن میگوید ، ولی دروغ‌گویان حافظه نداشتند ، و لحن کلام خود را عوض میکنند .

پریشان‌گوئی و اختلاف در گفتار و اظهارات متناقض ، علامت دروغ گفتن و تقلب بوده ، و در محکمه و دادسراها از همین راه اشخاص نادرست و خیانتکار و دزد را محکوم میکنند .

اینستکه میگوئیم : مرد حقّ و مخصوصاً کسیکه از جانب خداوند برانگیخته میشود نباید حرفهای مختلف و اظهارات متناقض داشته باشد . و همچنین است کتاب آسمانی که نباید محتوی سخنها و مطالب ضدّ و نقیض باشد .

در سوره نساء (آیه ۸۲) میفرماید - أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا - آیا در آیات و مطالب قرآن تدبّر و تحقیق

نمیکنند تا بدانند که اگر از جانب بشر بود اختلاف زیادی در آن دیده میشد .
 و همچنین ما اگر قرآن مجید را که کتاب آسمانی پیغمبر اسلام است از نظر
 توحید ، از نظر نبوت ، از نظر حشر و نشر ، از نظر معارف و حقایق الهی تحت
 بررسی و دقت قرار بدهیم : کوچکترین اختلاف و تناقضی در آن نخواهیم یافت .
 قرآن میگوید : خدای شما یکی است ، آفریننده جهان یکی است بسوی خدای
 یگانه متوجه باشید ، تنها در مقابل خدا عبادت و خضوع کنید ، همه تحت فرمان و
 حکومت خداوند متعال هستند ، همه بنده ذلیل و فقیر و محتاج و مخلوق او
 هستند ، انبیای خدا و همه مرسلین بندگان مطیع پروردگارند ، مقام نبوت
 عبارتست از کمال بندگی و آخرین مرتبه عبودیت ، همه پس از مردن زنده و
 مبعوث خواهند شد ، حشر و نشر و بهشت و جهنم در طول این جهان واقع خواهند
 شد اینها مطالبی است که در قرآن مجید با نظر واحد و سبک معین و روی روش
 مخصوص و بدون کوچکترین اختلاف ، از آنها بحث و گفتگو شده است .

تناقضات در مسلک باب

ما چون در حالات و جریان زندگانی سید باب بدقت بررسی میکنیم : می بینیم
 سید در هر موضوعیکه وارد شده است حرفهای متناقض و سخنان متخالف و
 رنگارنگی بمیان آورده است ، و مانند اشخاص دروغگو و جنایتکار پیوسته مضطرب
 و متزلزل و پریشانحال است .
 پیغمبر اسلام از آوان کودکی خود همیشه در صراط مستقیم عدالت و امانت و
 درستی و وفاء و صدق رفتار و گفتار قدم برداشته ، و از چهل سالگی تا پایان زندگی

خویش اظهار میکرد که : من همان بنده فقیر و ذلیل و نیازمند پروردگار جهانم که مأموریت دیگری بر مأموریتها و تکالیف گذشته من اضافه شده است - *إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ* - من مانند شما بشر هستم که از جانب پروردگار برای من وحی میشود .

ولی شما به بینید : سید علی محمد در مکتب شیخ عابد درس میخواند ، در شهر بوشهر مشغول تسخیرات و ریاضیات میشود ، پیش سید کاظم رشتی تحصیل میکند ، دعوی ذکریت و بابیت و رکنیت و نیابت رشتی را میکند ، یکمرتبه امی و بیسواد شده و دعوی مهدویت کرده و میگوید من خود امام منتظر و مهدی موعود شما هستم ، سپس دعوی نبوت کرده و کتاب بیان را با آن مهملات و سخنهای پوچ تألیف کرده و قرآن مجید را منسوخ میداند ، در خلال کلمات خودش دعوی ربوبیت و الوهیت میکند ، سپس در تبریز از گفتههای خویش انابه و توبه کرده و بخط خود توبه نامه را امضاء کرده و از ترس چوب از همه دعویهای گذشته خود دست میکشد . رسول اکرم (ص) از همان روزیکه برای مقام رسالت مبعوث شد ، اظهار داشت که : من بنده محتاج و ضعیف خدا هستم و مأموریت پیدا کرده ام که اوامر و دستورهای الهی را برای بشر ابلاغ بنمایم میفرمود : *قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* - از خدایان دیگر دست بردارید و تنها در پیشگاه پروردگار متعال عبادت و خضوع کنید ، پیغمبر اسلام در تمام زندگانی خود یک برنامه داشت و بس ، و تنها هدف او دعوت مردم بود بسوی توحید و زندگانی مرفقه و خوش .

ولی سید باب کتاب خود را آسمانی و از جانب خدا معرفی کرده و آنرا بر نوزده واحد ترتیب میدهد ، و سپس بجز نه یا یازده واحد برای او نازل نمیشود ، و تکمیل

این کتاب آسمانی را بر عهده صبح ازل وامیگذارد ، و در این کتاب بزبان فارسی و عربی سخن میگوید ، و در موارد زیادی نیز برخلاف قانون این دو زبان جمله‌بندی میکند ، و قواعد و قوانین علوم گذشته را نسخ و باطل میکند ، و برای حفظ تفاهم در میان مردم نه قانون جدیدی را وضع میکند ، و نه سبک معین و روش مخصوصی برای خود پیش میگیرد ، و برای اثبات دعوی خود همین کتاب و نوشته‌های درهم و برهم را مدرک قرار میدهد .

و ما برای نمونه قسمتی از کلمات و سخنان متناقض او را مینویسیم :
 در أحسن القصص (سوره ۴۸) میگوید إِنَّ هَذَا الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ سِرٌّ دِينَ مُحَمَّدٍ فَاسْرِعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالرِّضْوَانِ - این دین پیش خدا باطن و سر دین محمد است (و روی این لحاظ در همین کتاب گفته‌های او طبق قوانین اسلام است) پس سرعت کنید بسوی بهشت و رضوان اکبر .

و در مقابل این اظهار و این تمایل : پس از چند سال که شروع بتألیف کتاب بیان میکند ، باندازه اسلام و آثار اسلام را طرد و طرح میکند که حتی اموال و دارائی مسلمین را نیز مباح میداند .

در باب خامس از واحد خامس میگوید : در این ظهور حلال نیست بر غیر مؤمنین بحق آنچه ما يُنْسَبُ بایشان است إِلَّا أَنكَه داخل در ایمان گردند که آنوقت حلال میگردد .

و در باب عاشر از واحد رابع باندازه‌ای بر نوشته‌های خود و بر مقام خویشتن مغرور گشته است که خود را از علوم متداوله بی‌نیاز دیده و رعایت قواعد ادب و قوانین منطقی و اصول و فقه را لازم ندانسته و میگوید : چه احتیاج است او را باین

شئون و حال آنکه خداوند باو قدرتی عطاء فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در دو شب و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن از آن معدن کلام ظاهر میگردد که اگر اُولُوا الْأَفْكَارِ مَا عَلَى الْأَرْضِ جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آنرا ندارند چگونه بر اِتیان یا بر تکلّم و عرفان : اینست موهبة الهی در حَقِّ مَنْ يَشَاءُ كَيْفَ يَشَاءُ بِمَا يَشَاءُ لِمَا يَشَاءُ .

در اینکلام مطالب غریبی ذکر میکند .

۱- احتیاجی بعلوم متداوله ندارد .

۲- در دو شبانه‌روز نظیر یک قرآن را مینویسد .

۳- متفکرین جهان نتوانند یک آیه آنرا بفهمند .

۴- او ، مَنْ يَشَاءُ كَيْفَ يَشَاءُ بِمَا يَشَاءُ لِمَا يَشَاءُ است .

آری سید باب در نوشته‌ها و گفته‌های خود کوچکترین تعقل و تدبّری ننموده ، و بدون مطالعه و تحقیق شروع بنوشتن و گفتن میکرد .

سید باب روی تشخیص ناقص خود باور کرده بود که : نوشته‌های مغلوط او با آیات کریمه قرآن مجید برابری میکند .

سید باب رسول اکرم (ص) را بخود مقایسه نموده ، و قرآن مجید آسمانی را نظیر کتاب بیان خود دانسته ، و روی این عقیده خام و باطل میگفت : من میتوانم نظیر قرآن را در دو شبانه‌روز بنویسم .

او هنوز نمیدانست که : قرآن نوشتنی و گفتنی نبوده ، و جمع و تألیف و ترکیب آن از اختیار و عهده بشر خارج است .

این سخن خود دلیل است که : نوشته‌های سید باب ساخته شده افکار خام و

آثار اندیشه‌های مغز خود او است .

این سخن خود با دعوی سید باب تنافی کلی و تناقض اساسی داشته ، و الهی بودن او را از ریشه برمی‌افکند .

و در احسن القصص در سوره (۸۶) میگوید : *وَإِذَا سَمِعْتُمْ قَوْلًا مِّنَ الذِّكْرِ الْأَكْبَرِ عَلَى الْحَقِّ الْخَالِصِ مِنْ غَيْرِ الْقَوَاعِدِ الْبَاطِلَةِ الشَّيْطَانِيَّةِ فِي أَيْدِيكُمْ فَلَا تَرُدُّوهُ وَ الْحَقُّ فَاتَهُ الْمَلِكُ لِلَّهِ يَتَصَرَّفُ كَيْفَ شَاءَ كَمَا شَاءَ* - چون از سید باب کلامی برخلاف قواعد متداوله شیطانیه شنیدید آنرا ردّ نکنید زیرا که ملک جهان برای پروردگار است و او بهر نحویکه بخواهد در ملک خود تصرف میکند .

و بموجب این سخن عدل و نظم در کارهای خداوند متعال معنی ندارد ، و هم میزانی برای حقّ و صدق مدّعی رسالت نمیتوانیم پیدا کنیم ، و هر شخصی ممکن است چند جمله مغلوطی (لفظاً و معنأ) بعنوان وحی و آیه اظهار کرده ، و بگوید در کارهای خدا قاعده و میزانی نیست ، مخصوصاً روی مبنای سید باب که علامت نبوت را تلفظ با آیات قرار داده است .

و ضمناً معلوم میشود که : *فَعَالٍ بِمَا يَشَاءُ وَ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لِمَا يَشَاءُ* بودن ایشان در قسمت تصرفات در قواعد و قوانین علمی است ، و ایشان میتوانند برخلاف دستور زبان ، دستور ادب ، قانون منطق ، کلیات و قواعد فلسفه ، سخن گویند : زیرا کلمات ایشان از جانب مالک جهان است ، و او بهر نحو از تصرفی که بخواهد قادر است .

درست این سخن نظیر آنستکه : شخصی صد نفر کارگر و رعیتی داشته باشد ، و برای ترتیب امور و تنظیم کار و تعیین وظائف آنان نماینده از جانب خود معین

میکنند ، و این نماینده از جهت زبان و از لحاظ منطق و از نظر آداب و عادات و افکار ، نقطهٔ مقابل آن جمعیت بوده ، و با همان منطق و زبان و طرز فکر خود میخواهد دستورهائی برای آنان بدهد .

آیا ممکن است در این صورت حسن تفاهمی ایجاد بشود ؟ آیا دیگران باین عمل نخواهند خندید ؟ آیا از این راه میتوان آرامش و نظم و عدالت ایجاد کرده ، و هر مقصدی را که انسان داشته باشد تأمین نمود ؟ آیا این عمل تناقض‌گوئی نیست ؟ و در لوحیکه (للثمرة ص ۱۱ لوح ۲) خطاب بصبح ازل (ثمره) است میگوید :

اللَّهُ اكْبَرُ تَكْبِيرًا كَبِيرًا هَذَا كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْمُهَيَّمِنِ الْقَيُّومِ إِلَى اللَّهِ الْمُهَيَّمِنِ الْقَيُّومِ قُلْ كُلُّ مَنْ اللَّهُ يَبْدُؤُنْ قُلْ كُلُّ إِلَى اللَّهِ يَعُودُونَ هَذَا كِتَابٌ مِنْ عَلِيِّ قَبْلَ نَبِيِّ (مطابق است با محمد - ۹۲) ذِكْرِ اللَّهِ لِلْعَالَمِينَ إِلَى مَنْ يَعْدِلُ اسْمُهُ اسْمُ الْوَحِيدِ (مطابق است با یحیی - ۲۸) ذِكْرِ اللَّهِ لِلْعَالَمِينَ قُلْ كُلُّ مَنْ نَقْطَةُ الْبَيَانِ لَيَبْدُؤُنْ أَنْ يَا اسْمَ الْوَحِيدِ فَاحْفَظْ مَا نَزَلَ فِي الْبَيَانِ وَأْمُرْ بِهِ فَإِنَّكَ لَصِرَاطٌ حَقٌّ عَظِيمٌ .

باز در (ص ۳۴ و لوح ۴) گوید : ان یا اسم الرّحیم فاشهد بانّ الله لم یزل کان حیاً باقیاً دائماً و لا یزال لیكوننّ مثل ما قد کان یبدء الامر من الله و یرجع الامر الی الله و انّ الامر ینتهی الی اسم الوحید لأنّ ظهوره بنفسه حجّة و من بعده ان اظهر الله بمثله ذا حجّة فینتهی الیه و الا الامر ید الشّهداء فی البیان الذین هم عن حدود ما نزل فی البیان لا یتجاوزون ... الخ .

از اینکلام نیز مطالبی استفاده میشود .

۱- سید باب خدای مهیمن و قیوم است .

۲- صبح ازل نیز خدای مهیمن و قیوم است .

۳- موجودات از سید باب آفریده شده و بسوی او نیز برگشت و رجوع خواهند کرد .

۴- صبح ازل صراط بزرگ و حقی است که مأموریت دارد کتاب بیان را حفظ کرده و مردم را بآن کتاب دعوت نماید .

این سخن نیز با مقام رسالت و نمایندگی او کمال تناقض و تنافیرا داشته ، و از جهات متعدد با دعوی سید باب سازگار نیست .

و ضمناً متوجه باشید که : این توقیع که درباره صبح ازل است دعویهای میرزا بهاء را نقش بر آب و بکلی پوچ و باطل میکند .

تناقضات و بهائیت

نوشته‌های میرزا بهاء نیز سراسر تناقض و تخالف و ضدّ و نقیض است . میرزا بهاء تا چند سال پس از فوت سید باب بمقام نیابت و وصایت برادرش صبح ازل معتقد بوده ، و برای او مقامات معنوی و درجات بس ارجمند و بلندی قائل بوده ، و موقعیکه کتاب ایقانرا مینوشت هنوز آثار مخالفت از قلم او ترشح نکرده ، و بلکه بکنایه و اشاره در مواردی از ایشان تجلیل و تعظیم مینماید .

در نقطة الکاف (ص ۲۴۴) میگوید : و همینکه عرایض جناب ازل بحضرت ذکر رسیده در نهایت مسرور شده و بنای غروب شمس ذکریه و طلوع قمر ازلیه شده و لهذا بعدد واحد (۱۹) از آثار ظاهر خود که طبق باطن بوده باشد از قبیل قلمدان و کاغذ و نوشتجات و لباس مبارک و خاتم شریف و امثال آنرا بجهت حضرت ازل فرستادند و وصیت‌نامه نیز فرموده بودند که هشت واحد بیان را بنویسد .

و در صفحه (۲۳۹) گوید : و اخوی ازل که آدمی هستند با کمال و در علم توحید در نهایت مسلط و صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده ملقب بلقب بهاء ، فرمودند که من مشغول تربیت جناب ازل بودم آثار فطرت و نیکوئی اخلاق از مرآت وجودش ظاهر بود و همیشه وقار و سکوت و ادب و حیاء را دوست میداشته و از مخالطه اطفال و افعال ایشان اجتناب مینموده ولی من نمیدانستم که ایشان صاحب مقام خواهند گردید ... الخ .

اینها سخنانیست که مؤلف نقطه الکاف حاجی میرزا جانی کاشانی متوقای (۱۲۶۸) بلاواسطه از خود میرزا بهاء نقل میکند .

و اما اظهارات میرزا بهاء پس از بیست سال دیگر که خود در آن هنگام دعوی پیغمبری مینمود ، بسیار جالب توجه است .

در بدیع (ص ۶۳ س ۱۶) گوید : و اینکه نوشته که فرموده **إِنَّ الْأَمْرَ يَنْتَهِي إِلَى اسْمِ الْوَحِيدِ (يحيى) لَأَنَّ ظَهْرَهُ بِنَفْسِهِ حَجَّةٌ وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى نَصِيٍّ ، فَوَاللَّهِ حِينَ الذِي كَتَبْتَ هَذِهِ الْكَلِمَةَ قَدْ بَكَتُ كُلَّ الْأَشْيَاءِ ... لَأَنَّكَ لَا ثَبَاتَ عَدُوٍّ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ احْتَقَرْتَ شَأْنَ اللَّهِ وَ عَظَمْتَهُ -** و اما پاسخ سخن تو که : باب گفته است مقام من برمیگردد با اسم وحید (که مطابق است در عدد با کلمه يحيى - ۲۸) که ظهور او بخودی خود برهان و حجّت بوده و احتیاج بتصریح و نصّ کردن من نیست . اینستکه : قسم بخدا که هنگام کتابت این سخن همه موجودات بتو گریه کردند زیرا تو بخاطر اثبات کردن مقام دشمنی از دشمنان خدا بمقام و عظمت پروردگار (بهاء) تحقیر و توهین نمودی .

جناب بهاء در اینجا خود را مظهر عظمت پروردگار دانسته ، و برادرش میرزا

یحیی را از دشمنان خدا می‌شمارد .

باز در بدیع (۸۹) گوید : کتاب مستی‌قظ را بخوان که در آن کتاب مرشدت میرزا یحیی فتوی بر دم جمیع نفوس مقدسه داده . و کتاب دیگرش که در آن مخصوص در اماکن متعدده فتوی بر قتل کل نفوس داده مع ذلک جمیع را بحق راجع نموده و خود آن خبیث مشرک بحضرت ابهی عریضه معروض داشته و حال بخط خود او موجود است .

از این عبارتها نیز معلوم میشود که : صبح ازل بعقیده بهاء خبیث و مشرک است ، و بهاء نیز با پیروانش باعتقاد میرزا یحیی مهذور الدم هستند .

باز در بدیع (ص ۱۷۲ س ۹) گوید : *وَأَيُّ قَهْرٍ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ تَعْبُدُونَ الْبَقْرَ وَ لَا تَعْرِفُونَ ثُمَّ تَدْعُونَ اللَّهَ بَأَن يُخْرِجَ لَكُمْ مِنْ صُلْبِهِ عَجَلًا لَتَعْبُدُوهُ وَ تَكُونَنَّ مِنَ الْعَابِدِينَ ثُمَّ مِنْ نَسْلِ هَذَا الْعَجَلِ عَجَلًا آخِر ... الخ* - کدام قهریستکه بالاتر باشد از عبادت کردن شما از گاویکه آنرا نمی‌شناسید (میرزا یحیی) و سپس از خدا مسئلت مینمائید که گوساله از صلب آن بیرون آورد که پس از گذشتن آن گاو از گوساله‌اش پرستش نمائید .

و در صفحه (۳۳۳) از قول معترض صبح ازلی (که بیکی از اطرافیان بهاء اعتراض میکند) نقل میکند که : خیلی خیلی عجب است از شما که قریب بیست سال است میرزا یحیی را بخدائی پرستیدید که خود مطلع در اصفهان در نزد خودم اقرار نمودید حال مردود شده ، و بدیگران چه جوابی گویم که میگویند فلانیها هر روز بیکی میچسبند و یکی را حق میدانند و بعد باطل مینمایند این از عدم تمییز آنها است بجهت آنکه حق باطل نمیشود و این تناقض است دین اینها

بوالهوسی است بچه دلیل اوّل حقّ بود و خدا و حال باطل است و عبد کافر .
 و در پاسخ این اعتراض جناب بهاء از زبان دیگری میگوید : اوّلاً این بحث بشما
 وارد است که سالها نفوسی را پیشوا دانستید که آخبث از آن نفوس در ابداع نیامده
 و ثانیاً اینکه این عباد باو خلوص داشته‌ایم و مقرّیم چه در کلمات ابهی بعضی
 اوصاف مشاهده میشد و همچہ گمان مینمودیم که مرجع آن اوصاف نفس موهوم
 است الی ان کَشَفَ اللَّهُ لَنَا مَا كَشَفَ وَ أَطَّلَعْنَا مِنْ أَعْمَالِهِ مَا لَا فَعَلَهُ النُّمْرُودُ وَ لَا
 الْفِرْعَوْنُ وَ لَذَا كَسَرْنَا صَنَمَ الْوَهْمِ .

باز میرزا بهاء مناجات مفصّلی از قلم صبح ازل بهاء در همین کتاب نقل میکند
 از آن جملات که ده صفحه و نیم است (بدیع از صفحه ۲۴۰ تا ۲۵۰) مطالب
 چندی معلوم میشود (الوهیت و ربوبیت میرزا بهاء ، کفر و زندقه میرزا یحیی
 بعقیده او ، کمال زیرکی و مهارت او در بافندگی و سازندگی ؛ بیسوادی و عدم اطلاع
 او در علوم ادبی) .

در پاسخ معترض میگوید : وَ كَلَّمَا ارْتَكَبْتَ يَرْجِعُ وَ يَنْتَهِي إِلَى قَلَمِ أَوَّلِ مَنْ
 أَعْرَضَ بِاللَّهِ الْوَاحِدِ الْفَرْدِ الْمُهَيَّمِنِ الْقَيُّومِ وَ ان حَقِيقَةُ قَلَمِهِ (میرزا یحیی) قد
 فَرَّعَنهُ وَ حَضَرَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ (میرزا بهاء) وَ ضَجَّ بِضَجِيحٍ بَكَى عَلَيْهِ كُلُّ مَا وَقَعَ
 عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ إِنْ أَنْتَ مِنَ الَّذِينَ هُمْ يَعْرِفُونَ (و ص ۲۴۰) وَ هَذَا مَا نَاجَى بِهِ الْقَلَمُ
 رَبَّهُ وَ رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (میرزا بهاء) سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي وَ
 مَحْبُوبِي أَنْتَ الَّذِي بِأَمْرِكَ ارْتَفَعَ صَرِيرُ قَلَمِ الْأَعْلَى (سید باب) بَيْنَ الْأَرْضِ وَ
 السَّمَاءِ وَ بِهِ قَضِيَتْ عَلَى الْأَلْوَا حِ مَا قَضِيَتْ ... يَا إِلَهِي اسْمَعْ نِدَاءَ الْقَلَمِ الَّذِي بَعْدَ عَن
 شَاطِئِي قَرِيْبِكَ وَ لِقَائِكَ وَ ابْتَلَى بَيْنَ أَنْامِلِ أَحَدٍ مِنْ أَشْقِيَاءِ خَلْقِكَ (میرزا یحیی)

... اذاً يا إلهي فوعزتك لو تأمرني لأشق بطنه من قدرة التي قدرت في سري لعل
 بذلك تستريح نفسي و (ص ۲۴۱) خلصني عن هذا الخبيث و أنامله فآه آه يا
 محبوبي انت خلقتني لذكرك و ثناء نفسك و اني صرت محروماً عما خلقت له ...
 فكيف يا إلهي أرفع رأسي بين الأقلام لخلجة التي به ناكس رأسي في محضر
 المُقربين و (ص ۲۴۴) و اني في تلك الساعة قد هربت منه اليك و جئتك
 بضجيج الفاقدين و صيحة العاصين و (ص ۲۴۹) فآه آه كيف أرفع رأسي عند قلم
 علي الذي جعلته مشرق و حيك و مطلع إلهامك فكيف أنظر الي قلم الذي يُنسب
 الي محمد رسولك و به رقم اسرار قضائك ... الخ .

اینهم مناجات جناب میرزا قلم یکی از بندگان خالص و خاضع جناب میرزا که از
 گرفتاری و ابتلای خود بدست میرزا یحیی ، در مقابل عرش میرزا خدا اظهار گله
 مینماید .

جناب میرزا با ذکر این مناجات مقام من يظهر بودن خود را ثابت میکند ، و
 چون از ایشان دلیل و برهان خواسته بودند ، ایشان از آن قلمیکه چنین تقاضائیرا
 نموده است انتقاد نموده : و سپس میگوید : کَلِّمَ ارْتَكِبْتَ يَرْجِع ... الخ - این
 جسارتهای تو برمیگردد بقلم صبح ازل (میرزا یحیی) ، و برای اینکه سر طرفرا
 کاملاً گرم کرده و از مطلب دور کند ، اولاً این قصه مفصل خرافیرا که هر بچه ممیز
 مسخره بودن آنرا فهمیده و بریش جناب میرزا میخندد ، ذکر مینماید ، و ثانیاً خود
 را از مقام من يظهری بمرتبه الوهیت و ربوبیت ترقی میدهد ، تا طرف مرتبه ادنی
 را قبول کند .

بنده هم از قلم خود عذرخواهی میکنم ، زیرا هرچه سعی میکنم عفت قلم را از

دست ندهم ، بالأخره بجائی میرسم که اختیار از دستم سلب شده و قلم بخودی خود جریان پیدا میکند ، اگرچه ممکن است قلم من هم یکی از بندگان مخلص جناب بهاء بوده ، و به پیشگاه او فرار کرده و از دست من بآنجناب گله و شکوه نماید .

صبح ازل کیست ؟

میرزا یحیی در سال (۱۲۴۶) متولد شده ، و از طرف پدر با میرزا حسین علی بهاء برادر بودند ، مادر او در کوچکی فوت میکند ، و بطوریکه نقطه الکاف از قول بهاء در صفحه (۲۳۹) مینویسد : من مشغول تربیت جناب ازل بودم و درس فارسی را خواندند و عربی را اقبال نکردند و خطّ نستعلیق را نیکو پیش بردند و اشعار اهل معرفت و توحید را دوست میداشتند .

مؤلف نقطه الکاف (ص ۲۳۹ س ۲۱) میگوید : از ایشان سؤال نمودم که راه میل شما باین سلسله از چه سبب گردید ؟ فرمودند اول بلوغ ظهور امر حضرت (باب) شد دوست داشتم تقلید عالمی از علماء دین نمایم در آن هنگام جناب اخوی (بهاء) اصحاب حضرت را بخانه میآوردند و شبها صحبت میداشتند و نوشتجات ایشانرا میخواندند من هم در جزء گوش فرا میداشتم تا آنکه یک مناجات از ایشان را خواندند که در او فقرات فآه آه یا الهی بسیار داشت جذّابیت روح این کلمه دل مرا گرفت و محبت ایشان رسوخ نمود .

از این نوشته معلوم میشود که میرزا یحیی بخاطر صغر سنّ و صفاء سریرت تحت تأثیر تبلیغات برادرش بهاء و دیگر اصحاب باب که بمنزل ایشان رفت و آمد داشتند واقع شده ، و در ابتدای امر روی همان صفاء و سادگی و عقیده باطنی خود

جوش و خروش و حرارتی پیدا کرده ، و از جمله اصحاب پرحرارت سید باب قرار گرفت .

و روی همین حرارت و جوش و خروشش بود که : در سفر مازندران چون صحبت حاجی محمدعلی قدّوس و طاهره قرّةالعين را درک نمود ، از جانب ایشان بی نهایت در مورد ملاطفت و محبت و تکریم مخصوص واقع شده ، و سپس از جانب سید باب هم در سال (۱۲۶۵) بمقام وصایت منصوص و متعین گردید .

نقطه الکاف (ص ۲۴۳) مینویسد : من در مازندران چهار ماه یا زیاده قبل از اسیری و بعد از آن شبانه روز در خدمت آن جناب بودم و آنچه از آن جناب استنباط کردم بسیار با شور و سرور بودند و مکرر آیات میفرمودند با لحن خوشی که روح افزای جان مردگان میبود و بسیار منقطع و مجرّد فطری ایشانرا یافتم .

و بعید نیست که با همان حرارت و شغف نامه هایی برای سید باب نوشته و در ضمن نامه های خود از آیات و مناجاتهای ساخته خویشتن نیز خطاب بسید باب درج نموده است ، و از همین راه نظر سید را کاملاً جلب و جذب کرده ، و مقدمات وصایت خود را فراهم ساخته است .

و اینمعنی از رساله للثمره کاملاً فهمیده میشود ، چنانکه در (ص ۳۹ و ثمره ۹) میگوید : از عنصر ابهی سمیّ یحیی (ع) الواح مسطوره که از جوهر وله و سادج انجذاب متجلی گشته مشاهده ، *الشکر لمجلیه جلّ و عزّ ... الخ* .

و کلیشه را که ملاحظه میفرمائید عین خطّ صبح ازل است که از روی خطّ سید باب استنساخ کرده و برای ادوارد برون فرستاده است ، و عین این قسمت در (ص ۱۱ ثمره ۲) از رساله للثمره مندرج است .

محل کلیشه

و عین خط سید باب در جلد سوم اینکتاب کلیشه خواهد شد ، رجوع بآن بفرمائید .

و در این جهت هیچگونه اشکال و تردیدی نیست که : سید باب او را برای مقام وصایت و نیابت خویش معین کرده است ، و تا مدت مدیدی همه بابیهها و حتی خود میرزا بهاء از جان و دل در مقابل او خضوع کرده ، و فرمان او را واجب الاطاعة میدانستند .

ادوارد برون در مقدمه نقطه الکاف (ل ج) مینویسد : بعد از قتل باب در سال (۱۲۶۶) صبح ازل نوزده ساله بود ، و عموم بابیه بلااستثناء او را بدین سمت شناختند و او را واجب الاطاعة و اوامر او را مفروض الامتثال دانستند و متفقاً در تحت کلمه او مجتمع گردیدند ، صبح ازل در آن اوقات تا واقعه هایله مذبحه تهران که عمده رؤساء و عظمای بابیه در آن واقعه شربت مرگ چشیدند : تابستانها را در شمیران در حوالی طهران و زمستانها را در نور مازندران میگذرانید و تمام اوقات خود را بنشر و تعلیم آثار باب و تشیید مبانی دین جدید میپرداخت ، بعد از آنکه در روز یکشنبه ۲۸ شوال سال (۱۲۶۸) سه نفر از بابیه بقصد ناصرالدین شاه بطرف او تیر افکندند و نتیجه این حرکت آن شد که حکومت قریب چهل نفر از مشاهیر بابیه را دستگیر نموده ... صبح ازل در آن حین در نور بود فی الفور بلباس مبدل بیغداد گریخت .

موضوع وصایت صبح ازل باندازه روشن و واضح است که : حتی خود بهائیهها نیز نتوانسته‌اند آنرا ردّ و انکار نمایند ، و ناچار مجبور شده‌اند که اینقسمت را تأویل کنند .

مقاله سیاح (ص ۸۸) و کواکب الدریّه (۳۳۹) مینویسند : و چون از برای بهاءالله در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس باو مائل با ملا عبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علماء و تعرّض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیرنظام ، باب و بهاءالله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدیدهند پس چاره باید نمود که افکار متوجّه شخص غائبی شود و باینوسیله بهاءالله محفوظ از تعرّض ناس ماند ،

محل کلیشه

و چون نظر ببعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند قرعۀ اینفال را بنام برادر بهاء‌الله، میرزا یحیی زدند باری بتأیید و تعلیم بهاء‌الله او را مشهور در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی بحسب ظاهر بباب مرقوم نمودند ... الخ .

در این کلمات اعتراف میشود در مرتبۀ اوّل بتحقیق و صدور توقیع وصایت از جانب سید باب درباره صبح ازل و بنام او . ثانیاً برسیدن نوشتجاتی از لسان او بسید باب که : ما هم باینمعنی اشاره کردیم . و اما آن تأویلیکه گفته شده است :

۱- جعل نوشتجات از لسان صبح ازل موجب اغواء و اضلال سید باب بوده است ، آنهم در چنین امر بزرگ و مهم .

۲- در آنروز که هنوز پیروان درجه اوّل (از علماء و حروف حی) زنده بودند : چگونه میرزا بهاء در مخاطره عظیمه بود ، و اهمّیت او در عرض اهمّیت خود سید باب بوده است .

۳- معلوم میشود که میرزا بهاء برای ریاست و تحصیل مقصد سِری خویش از آنروز چنین مقدّمه را تهیّه و آماده کرده ، و باین وسیله توقیعی درباره وصایت برادرش از سید باب تحصیل نموده است .

۴- معلوم میشود که موضوع وصایت را میرزا بهاء پیش از خدا و پیغمبر مجعول او سید باب ، میدانسته است ، و با این مقدّمه سید باب و خدای او را بر این امر وا داشته است .

۵- سید باب و خدای او و میرزا بهاء مدّت پانزده سال پیروان بیچاره و گوسفندان خدا را اضلال کرده ، و بجای میرزا بهاء : صبح ازل را برای آنان معرفی

نموده‌اند .

۶- مدت پانزده سال میرزا بهاء برخلاف عقیده خود و برخلاف حق و واقع از صبح ازل تجلیل و تعظیم نموده ، و مردم را اغواء و اضلال کرده است .

۷- میرزا بهاء وسیله ضلالت و گمراهی و بدبختی یک مشت پیروان ازل و خود ازل شده است که : پس از پانزده سال شروع بدگوئی و فحش و تکفیر و تفسیق او نموده است .

۸- در اینصورت اگر اسمی از موضوع وصایت برده نمیشد ، و یا اگر اقلّاً تصریح باسم و نام شخصی نمینمودند : بمراتب بهتر بوده و یک مشت مردم هم گمراه نشده و بر گمراهیشان اضافه نمیشد .

۹- غیبت و خفای صبح ازل پس از قضیه سوءقصد بناصرالدین و تعقیب سران بابیه بوده ، و پیش از این عمل در همه جا و با همه محشور و پیوسته مشغول تبلیغ و فعالیت بوده است .

۱۰- خود بهاء در کتاب ایقان در موارد زیادی (قریب به بیست مورد) بکنایه و اشاره از او اسم برده ، و بمقام او بعناوین مختلفه (جمال ازلی ، صبح ازلی ، بحر ازلی ، محبوب تازه ، شمس حقیقی ، حامه ازلی ، مستغاث ، شمس حقیقت ، سلطان السلاطین ، شجره الهیه ، و غیر ذلک) اشاره نموده است .
پس اینهم یکی از تناقض گوئی اینطائفه .

قسمت دوم

محاكمه و بررسی در

مباحث اجتماعی

[در مسلک باب و بهاء]

[توجّه]

خوب توجّه فرمائید

تا اینجا از ده اصل کلی و اساسی بحث کرده ، و در ذیل هر یک از آنها عین کلمات بابیه و بهائیه را آوردیم . و در مقام انهدام اساس این مسلک مجعول کافی است که تنها یکی از آن اصول ده گانه بدقت مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد .

و بعد از این شروع میکنیم بنقل کلمات این طائفه که در قسمتهای مباحث اجتماعی و تاریخی و آداب و حدود و احکام در کتابهای خودشان نوشته اند : و در ذیل هر مطلب بنحو اجمال بحث و محاكمه مینمائیم .

و در حدود امکان ترتیبی را که در کتب آداب و سنن و فقه معمول است ، رعایت میکنیم ، تا پیدا کردن مطلب و عنوانی که مورد نظر است برای مطالعه کنندگان محترم سهل باشد .

و ضمناً متوجّه باشید که : ما در نقل عبارات و کلمات این طائفه کوچکترین تصرّفی نکرده ، و عین نوشته آنانرا (صحیح یا غلط) از کتابهای نامبرده که در آخر کتاب خصوصیات آنها را ضبط کرده ایم با تعیین صفحه و سطر مینویسیم .

و توصیه میکنیم که : این کتابرا که مجموعه افکار و عقائد و آداب و احکام این طائفه است ، خوب حفظ کرده ، و بدانید که قسمتی از کتب این طائفه رفته رفته از بین رفته و در دسترس شما قرار نخواهد گرفت .

بیت العدل

بموجب نقشه میرزا بهاء لازمست در هر بلدی بیت العدلی تشکیل داده شده ، و با انتخاب این بیت العدلهای خصوصی بیت العدل عمومی تشکیل بشود ، و عده هر بیت العدل از نه نفر کمتر نباشد .

بیت العدل برای نقشه کشیها و صلاح بینیهای اجتماعی و تشریح احکام و جعل فروع و تکالیف غیر منصوصه است .

در اقدس (ص ۹ س ۹) میگوید : **قَدْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ مَدِينَةٍ أَنْ يَجْعَلُوا فِيهَا بَيْتَ الْعَدْلِ وَيَجْتَمِعَ فِيهَا النُّفُوسُ عَلَى عَدَدِ الْبِهَاءِ** و ان از داد لا باس و یرون کانهم یدخلون محضر الله العلی الاعلی و یرون من لا یری و ینبغی لهم ان یکنوا اماناء الرّحمن بین الامکان و و کلاء الله لمن علی الارض کلها و یثا وروا فی مصالح العباد لوجه الله کما یثا ورون فی امورهم و یختاروا ما هو المختار کذلک حکم ربکم العزیز الغفار - خداوند بر هر شهری واجب کرده است که در آنجا بیت العدلی تشکیل داده و بعدد بهاء که نه یا زیادت در آن مجلس اجتماع نمایند و تصوّر کنند که گویا بمحضر پروردگار داخل شده و آنکه را نادیدنی است میبینند و باید این نه نفر اشخاص امین و وکلای خدا باشند بر مردم و در مصالح بندگان خدا مشاورت کنند بطوریکه در امور خودشان شور میکنند و آن حکم و دستوریرا که بهتر است اختیار نمایند و همینطور حکم کرده است خدای عزیز و غفار .

بیت العدل عوائد سرشاری دارد ، قسمتی از دیات (که در ضمن احکام خواهد آمد) و مجموع عایدات اوقافیکه مخصوص خیرات وقف شده است ، و قسمتی از زکوة ، و قسمتی از عایدات معادن ، و قسمتهای زیادی در باب ارث ، و از لقطه ، و

غیر آنها ، مخصوص بیت‌العدل است .

در اقدس (ص ۱۳ س ۱۲) میگوید : قد رجعت الأوقافُ الْمُخْتَصَّةُ لِلْخِيَرَاتِ إِلَى اللَّهِ مُظْهِرَ الْآيَاتِ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِيهَا إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ مَطْلَعِ الْوَحْيِ وَمِنْ بَعْدِهِ يَرْجِعُ الْحُكْمَ إِلَى الْأَغْصَانِ وَمِنْ بَعْدِهِمْ إِلَى بَيْتِ الْعَدْلِ إِنْ تَحَقَّقَ أَمْرُهُ فِي الْبِلَادِ لِيَصْرِفُوهَا فِي الْبِقَاعِ الْمُرْتَفِعَةِ فِي هَذَا الْأَمْرِ وَفِيمَا أَمَرُوا بِهِ مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ - اوقافی که مخصوص امور خیریّه است برمیگردد بسوی پروردگار و کسی نتواند در آنها تصرّفی کند مگر پس از اجازه مَطْلَعِ وَحْيِ (بهاء) و سپس برمیگردد بسوی اَغْصَانِ (اولاد بهاء) و بعد از آنها برمیگردد به بیت‌العدل تا در تشکیلات این امر صرف کنند .

متأسفانه این حکم که از جانب پروردگار عزیز غفّار فرض شده است (با آن طول و تفصیل) تا امروز عملی نشده است .

شوقی افندی در لوح محفل روحانی طهران (۱۵ شباط ۱۹۲۲) میگوید : و چون تکلیف شدیدم آن است که افکار را حصر نموده بتمام قوی و بمشورت احبّاء متوجّهاً الیه و معتمداً علیه تمهیدات مهمّه لازمه از برای تشکیل آن مرجعیکه در مستقبل حلال مشکلات و واضع احکام و شرایع غیر منصوصه و مبین امور مبهمه است حتّی‌المقدور فراهم آرم ... الخ .

میرزا بهاء بخیال خودش خواسته است برای احکام و تکالیف صورت مشروطه داده و از نقشه استبداد که در آنروزها مورد انتقاد ملل بوده : خارج کند . ولی موانعی برای اجرای دستور پیش آمده است .

۱- اختیارات از دست پیغمبر قرن نوزده و جانشینان او بیرون می‌رود ، و مربوط

به بیت‌العدل میشود .

۲- قسمت مهمی از عایدات واصله قطع میشود .

۳- چون بیت‌العدل بمقتضای هر زمان و مکانی میباید جعل و نسخ حکم کند (گنجینه احکام ص ۱۷۵) در این صورت اختلاف کلی در میان اهالی بلاد و ممالک پیدا خواهد شد .

۴- چون تصویب حکم در مجلس بیت‌العدل تابع اکثریت است : در میان خود اعضاء نیز اقلیت و اکثریت پیدا شده ، و قهراً مانند مجالس دارالشوری و سنا بمبارزه با همدیگر خواهند پرداخت .

۵- جماعت بهائیه هنوز در هر بلد نه نفر آدم صالح و پرهیزکار که مورد اطمینان باشند : ندارند .

۶- احکام و حدود مسلک بهائیت بکلی صورت بازیچه بخود گرفته ، و در هر دوره بمقتضای زمان و در پیرو افکار و خواهشهای نفسانی و تشخیص منتخبین (اعضاء آندوره) جعل و نسخ و محو و اثبات شده ، و از صورت دین بیرون میروند . بالاتر از همه قسمت اول است که بزرگترین مانع شمرده میشود . اینستکه باید بگوئیم : خدای میرزا بهاء در این نقشه کاملاً اشتباه کرده ، و راه خطائیرا پیموده است .

ولی از این نکته نیز نباید غفلت کرد که : میرزا بهاء مجبور بود که چنین نقشه را بکشد ، زیرا نود و نه درصد از احکام و حدود و وظائف مردم را معین نکرده است ، و از این راه توانسته است خود را راحت کند^۱ .

۱- رجوع شود در توضیح این مطلب بصفحه ۱۰۷ -

و در اینجا قسمتی از احکام و حدودی را که بتصریح خودشان بایست در بیت‌العدل (موهومی) تصویب بشود اشاره میکنیم .

در گنجینه احکام (ص ۱۳۸) از قول عبدالبهاء نقل میکند : از مهریه سؤال نمودی باید در لیل زفاف نقداً تأدیه نماید و یا زوج از زوجه مهلت و مساعده گیرد ؟ این احکام فی الحقیقه راجع به بیت‌العدل عمومی است که شارع است ، اما عبدالبهاء مبین است نه شارع .

و در صفحه (۱۱۷) از قول شوقی افندی نقل میکند : منع تلاوت و تخصیص دادن آن باوقاتی مخصوصه جایز نه ، حکم نهائی قطعی در این باب راجع به بیت‌العدل اعظم است .

و در صفحه (۱۴۹) گوید : حرمت نکاح اقارب بامنای بیت‌العدل راجع است که بقواعد مدنیّت و مقتضای طلب و حکمت و استعداد طبیعت بشریه قرار دهند ، آنچه بیت‌العدل در این خصوص قرار دهند همان حکم قاطع و صارم الهی است ، هیچکس تجاوز نتواند .

و در صفحه (۱۵۰) باز از عبدالبهاء نقل میکند : ای بنده بهاء از طبقات محرّمات سؤال نموده بودید رجوع بآیات نمائید و تا بیت عدل عمومی تشکیل نیابد متفرّعات بیان نگردهد مرهون بآن یوم است .

و در صفحه (۱۶۲) از اشراقات نقل میکند : قلم اعلی از تحدید آن حدود (رباء) توقّف نموده حکمه من عنده و وسعه لعباده و نُوصی اولیاء اللّٰه بالعدل و الانصاف ... ولكن اجرای این امور برجال بیت عدل محوّل شده تا بمقتضیات وقت و حکمت عمل نمایند .

و در صفحه (۱۷۳) از عبدالبهاء نقل میکند : بیت عدل عمومی مرجع کل امور است و مؤسس قوانین و احکامیکه در نصوص الهی موجود نه ، و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل گردد ، و ولی امر الله رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لاینعزل و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود نائب و وکیلی تعیین فرماید .

پس ما اگر بگوئیم مسلک بهائیت ، مسلک شهوت و هوسرانی و لجام‌گسیختگی و توخّش و بربریت است : ممکن است بعضی از خوانندگان محترم در مرتبه اول نتوانند این مطلب را خوب تجزیه و تحلیل کنند .

در این صورت باید توجه دقیق نمایند که : مسلکیکه امروز یققرن از روز ظهور آن میگذرد ، و هنوز هزاران احکام و حدودیکه مورد ابتلای پیروان آن مسلک است ذکر نشده و تازه میگویند : صبر کنید تا مجلس بیت‌العدل عمومی تشکیل و احکام غیرمنصوصه را تشریح نماید و شما تا آنروز آزاد هستید ، و در آن موارد حکم و تکلیفی ندارید ، آیا پیروان و افراد این حزب مجعول بجز هوسرانی و لجام‌گسیختگی حدودی خواهند داشت ؟

و خنده‌آور اینستکه : بهائیان امروز با این مجلس موهوم خیالی که تا روز قیامت وجود خارجی پیدا نخواهد کرد ، بخود مینازند و با مسلک خود افتخار مینمایند ، و این مجلس را یکی از معجزات بزرگ قرن اتم و مسلک بهائیت می‌شمارند .
زهی بدبختی و نادانی و حماقت .

محفل روحانی

اولیای امور بهائیت در این مورد نهایت زیرکی و استادی خود را بکار برده ، و برای استفاده کردن از مواد نافع و قسمت‌های مفیده مجلس بیت‌العدل ، فکر دیگری نموده ، و بیت‌العدل را با حفظ جهات مفیده آن مبدل بعنوان محفل روحانی کرده‌اند .

محفل روحانی در تمام آبادیها و بلادیکه دارنده نه نفر بهائی باشد لازم ، و اعضای این محفل مانند بیت‌العدل بانتخاب معین شده ، و تصویب رأی تابع اکثریت آراء خواهد بود .

شوقی در لوح خود که خطاب بیاران ایرانی در (۱۳۴۱) قمری است میگوید : و کلّ چه در داخل و چه در خارج محفل باید اطاعت و انقیاد باعضای محفل نمایند و تصویب و تأیید اجراءاتشرا نمایند ولو رأی اکثریت مخالف واقع و عاری از صواب باشد .

وظیفه محفل روحانی چنانکه در گنجینه احکام (ص ۴۵) میگوید : تربیت اطفال و محافظه ایتام و رعایت عجزه و نشر نفحات الله و شور در امور امری است . و کسیکه با محفل روحانی مخالفت کند : از حق انتخاب در جامعه و عضویت محافل روحانیه محروم خواهد بود .

و در صفحه (۴۶) از قول شوقی نقل میکند : چون مساوات حقوق رجال و نساء در این دور بدیع از تعالیم اساسیه است در حین انتخابات رجال و نساء از سنّ بیست و یک و مافوق آن هر دو حق ابدای رأی را در انتخابات دارند .

انتخابات در هر سال یکمرتبه (اول عید رضوان که مصادف میشود با دوم

اردیبهشت) صورت میگیرد، و هر کسی باید اسامی نه نفر را در ورقه نوشته و بدون امضاء تسلیم محفل نماید.

پس در تشکیل این محفل نتایج حسنه منظور گردیده است.

۱- چون این محفل از خود اختیاری در قسمت تشریح و قانون‌گذاری ندارد: حکومت و سلطه شخص اول بهائی محفوظ مانده، و شکستی بر مقام او وارد نخواهد آمد.

۲- عایدات و اموالیکه مخصوص بیت‌العدل است: بطور مستقیم بشخص اول بهائی (آنهم بتأیید و فعالیت محفل) رسیده، او هم بنام سرپرست بیت‌العدل در مصارف خود صرف خواهد کرد.

۳- و چون اعضای این محفل بجز تحمل زحمت و فعالیت و تنظیم امور و اجرای دستورات متوجهه و تبلیغ امری کاری ندارند: از این نظر نیز منافع بسیاری عاید شخص اول بهائی شده، و منظور و هدف قلبی او کاملاً تأمین خواهد شد. ولی شخص اول بهائی نخواهد توانست باعتراض ما پاسخ دهد.

ما میگوئیم: تشکیل بیت‌العدل اگر در این دین قرن نوزدهم بموجب صریح عبارت اقدس واجب و فرض بوده است، برای چه تا امروز تعطیل شده و تشکیل نمیشود؟

و اگر در قرن اول این ظهور حیرت‌افزاکه دوره قدرت و تشعشع و تسلط او است، موانعی از تشکیل آن موجود است: پس چگونه در دوره‌های بعد که رفته رفته انحطاط و ضعف معنوی پیدا خواهد کرد، تشکیل خواهد شد؟

و اگر آن نه نفریکه برای محفل روحانی انتخاب میشوند، صلاحیت عضویت

بیت‌العدل را ندارند : پس اعضای بیت‌العدل از کجا و در کجا انتخاب خواهند شد ؟
 و آیا خدای اقدس نمیدانست که : تشکیل بیت‌العدل باین زودیه‌ها صورت نگرفته ،
 و مقتضی برای تشکیل آن پیدا نخواهد شد ؟ و در این صورت چرا مردم بیچاره را
 در این مدت بلا تکلیف گذاشته ، و اسباب بدبختی و گمراهی آنانرا فراهم آورد ؟
 اینستکه بر مسخره و خرافی بودن قوانین بهائیت ، و بر مرض و غرض شخص
 اول بهائی ، متوجه میشویم .

دخالت در سیاست

سیاست در زبان عرب بمعنی تربیت افراد و تأدیب اشخاص و تنظیم امور و
 تدبیر کارها و قیام کردن بر اداره امور یک فرد یا جمعیتی است .
 سیاست یکی از وظائف مهمّ انبیاء و مرسلین است ، زیرا که مقام تشریح و جعل
 احکام مخصوص پروردگار متعال بوده ، و شخص پیغمبر احکام و قوانین الهی را
 بمقام اجراء و عمل گذاشته ، مردم را طبق همان دستورهای آسمانی تعلیم و تربیت
 نموده ، و امور اجتماع را تنظیم و تدبیر فرماید .
 هُو الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ
 الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ - پروردگار جهان برانگیخته است در میان مردم بیسواد
 پیغمبر را از خود آنان که آیات و احکام الهی را بر آنجمعیّت خوانده و آنانرا تزکیه و
 تعلیم کند .

آری پیغمبر نمیتواند خود را از محیط و از جریان امور محیط خارج کرده ، و
 بگوید : من مداخله در تدبیر امور و تربیت و تعلیم افراد و تنظیم و اداره کارهای

شما ندارم .

پیغمبر خود در مقابل سیاستهای خارجی و نقشه‌های حکومتهای معاصر : تدبیر جدید و سیاست مخصوص و مأموریت آسمانی و حقی دارد که شبانه‌روز میباید در اجرای سیاست و افکار الهی خود جدیت و کوشش کرده ، و مخالفین را محکوم و نقشه‌های غلط دیگرانرا نقش بر آب کند .

پیغمبران گذشته همه در مقابل سلاطین زمان و حکومتهای معاصر ، با نهایت شجاعت و با کمال صراحت لهجه ، شروع بهدایت و تعلیم و نشر حقائق و دعوت بحق نموده ، و از رفتار و گفتار و سلوک دیگران انتقاد کرده ، و کوچکترین تقیّه و ترس و خوف و ملاحظه‌کاری در قدمهای آنان مشاهده نمیشد .

پیغمبر قرن نوزدهم در کتاب اقدس (ص ۲۷ س ۱۴) میگوید : *لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَعْتَرِضَ عَلَى الَّذِينَ يَحْكُمُونَ عَلَى الْعِبَادِ دَعْوًا لَهُمْ مَا عِنْدَهُمْ* - جایز نیست که کسی بر سلاطین و حکومتهای وقت خود اعتراض کند و بهائیان باید با حکومت آنان کاری نداشته باشند .

و در گنجینه احکام (ص ۲۶۳) از قول بهاء نقل میکند : و عزّ مملکت ظاهره را بملوک عنایت فرموده بر احدی جائز نه که ارتکاب نماید امریرا که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد .

و در صفحه (۲۶۴) از قول عبدالبهاء نقل میکند : بر احتبای الهی اطاعت اوامر و احکام اعلیحضرت پادشاهی است آنچه امر فرماید اطاعت کنند و همچنین کمال تمکین و انقیاد بجمیع اولیای امور داشته باشند .

باز در صفحه (۲۶۶) نقل میکند که : هر کسی در امور سیاسیّه مداخله کند و

خارج از وظیفه خویش حرفی زند و یا حرکتی نماید همین کافیتست که بهائی نیست دلیل دیگر نمیخواهد .

از این جملات مطالبی استفاده میشود :

۱- بهائی نباید در حقیقت مرام و مسلکی داشته باشد ، زیرا سلطان و اولیای امور هر مملکت میباید از قوانین و حقوق اساسی آن کشور طرفداری و پیروی کنند ، و کسی میتواند از سلطان تمکین و اطاعت نماید که : کوچکترین تخلفی از قوانین اساسی و مدنی مملکت نکند .

۲- بهائی نباید در جهان وجود داشته باشد : زیرا در جهان مملکتی نیست که مسلک بهائیت را بعنوان یک دین الهی شناخته ، و با مسلک بهائیت توافق نظر داشته ، و برای بهائیان احترام و عظمتی قائل باشد .

۳- خود بهاء و باب باید دروغگو باشند : بدلیل اینکه برخلاف قانون اساسی و مدنی کشور ایران قیام کرده ، و انقلاب خطرناکی براه انداخته ، و با سلطان وقت جنگیدند .

۴- اغلب احکام و حدود باب و بهاء برخلاف سیاست مملکت و مخالف میل سلطان کشور است : مانند مجلس بیت‌العدل و محفل روحانی که برای تنظیم امور و تربیت افراد و تدبیر در پیشرفت بهائیت تشکیل میشود . و چون تبلیغات بهائیت ، و تساوی حقوق مرد و زن ، و رجوع اوقاف به بیت‌العدل ، و حکم سرقت و قتل و سائر جنایات ، و غیر اینها که بهائیان عملاً برخلاف مشی و روش سلطان سلوک میکنند .

۵- عدم مداخله در سیاست : خود برخلاف معنی نبوت است ، زیرا وظیفه شخص نبی بطوریکه گفتیم همان سیاست میباشد . در مجمع البحرین گوید : در

وصف حضرات ائمه (ع) وارد شده است که - *أَنْتُمْ سَاسَةُ الْعِبَادِ* - باز روایت شده است که - *الْإِمَامُ عَارِفٌ بِالسِّيَاسَةِ* ، باز در حدیث است که - *ثُمَّ قَوَّضَ إِلَى النَّبِيِّ أَمْرَ الدِّينِ لَيْسُوسَ عِبَادَهُ* ، و همه این تعبیرات بمعنای امر و نهی کردن و قیام بر امر و تولیت بر کارهای رعیت نمودن است .

۶- میرزا در کتاب اقدس (ص ۲۴ س ۳) برخلاف حکم سابق میگوید: *يَا مَعْشَرَ الْمُلُوكِ أَنْتُمْ الْمَمَالِكُ قَدْ ظَهَرَ الْمَالِكُ بِأَحْسَنِ الطَّرَازِ وَيَدْعُوكُمْ إِلَى نَفْسِهِ الْمُهَيِّمِينَ الْقِيُومَ* - ای پادشاهان زمین شما همه مملوک هستید و مالک شما ظاهر شده و شما را میخواند بسوی اطاعت خود و او پیوسته شاهد و مطلع و قائم بامور است .

باز در الواح بعد اقدس (ص ۹۰ س ۹) گوید: *إِيَّاكُمْ أَنْ تَمْنَعَكُمْ شُبُهَاتُ الْفُقَهَاءِ أَوْ إِشَارَاتُ الْعُرَفَاءِ أَوْ سَطْوَةَ الْأَمْرَاءِ إِقْبَلُوا بِوَجْهِ نَوْرٍ أَوْ بِالْإِسْتِقَامَةِ الْكُبْرَى* - مبدا شبهات علماء و اشارات عرفاء و قدرت و قوت امراء شما را از توجه بسوی بهائیت و از استقامت کردن در این امر باز دارد .

و در نتیجه میگوئیم: جناب میرزا و همچنین عبدالبهاء در این گفتار خودشان از دو حالت بیرون نیستند ، یا اینستکه معنای سیاست را نفهمیده‌اند و یا اینکه روی تزویر و عوام‌فریبی اینسخن را گفته‌اند .

آری دانشمندان گویند: شخص روحانی نباید مداخله در سیاست کند ، و روحانیت با سیاست سازگار نیست ، و مقصود آنان از این تعبیر اینستکه شخص روحانی و پرهیزکار نباید از سیاست امراء و اهل دنیا و سلاطین ظاهری پیروی کرده و در آنرا قدم بردارند: زیرا سیاست روحانیت با سیاست اهل دنیا جدا میباشد ، و

مرد الهی خود هدف معین و مقصد مشخص و صراط جداگانه دارد .
و ممکن است جناب میرزا از همین تعبیرات مشتبه شده است .

تساوی حقوق زن و مرد

شریعت میباید با فطرت و طبیعت مطابقت کرده ، و احکام و حدود دینی لازمست که موافق مقتضیات و خصوصیات موضوعات خارجی تنظیم گردد . و چون زن از لحاظ خلقت اصلی و از نظر صفات نفسانی و وظائف طبیعی و خارجی که دارد در نقطه مقابل مرد واقع شده است ، ناچار احکام و حدود و وظائف دینی او نیز متناسب مقام او بوده ، و با خلقت و فطرت وفق خواهد داشت ^۱ .

زن بحکم فطرت ناچار است که : بچه بزاید و بچه را شیر بدهد و شب و روز آنرا تربیت کند و امور داخلی خانه را تنظیم نماید و در مقابل مرد خودآرائی کرده و جلب توجه کند ، پس قهراً لازمست وظائف دینی او نیز با اعمال خارجی و قدمهای طبیعی او موافق باشد .

جناب بهاء و عبدالبهاء و شوقی تحت تأثیر تبلیغات سوء یک مشت مردم شهوت پرست و هوی خواه و نادان واقع شده ، و برای جلب توجه و تأمین شهوات و تمایلات نفسانی آنان ، بتساوی حقوق مرد و زن قائل شده اند .

در گنجینه احکام (ص ۷۱) از قول شوقی نقل میکند : رجال و نساء باید در مقامات وحدت و یگانگی و عفت و فرزوانگی ترقیات روزافزون داشته باشند بدرجه که امم سائره بآنها تاسی نمایند تساوی در تحصیل علوم و فنون و صنایع و بدایع و

۱- رجوع کنید بکتاب حقوق زن در اسلام (آن چه باید یک دختر بداند) تألیف مؤلف این کتاب .

کمالات و فضائل عالم انسانی است .

و در صفحه (۴۶) باز نقل میکند : چون مساوات حقوق رجال و نساء در این دور بدیع از تعالیم اساسیه است در حین انتخابات (برای محفل روحانی) رجال و نساء از سنّ بیست و یک هر دو حقّ ابدای رأی دارند .

و در صفحه (۲۲۵) باز نقل میکند : آیا زوجه میتواند از زوج خود طلاق گیرد یا نه ؟ فرمودند : مساوات تامّه است بین زوج و زوجه .

ما در اینجا گذشته از موهون بودن و ضعف و سستی موضوع تساوی حقوق (چنانکه اشاره کردیم) باحکام متعارضه آن در بهائیت اشاره می‌کنیم .

۱- مساوات برخلاف اینستکه : خانه مخصوص و مسکونی و لباسهای مخصوص میّت هرچه ارزنده باشند ، مال مختصّ پسر بزرگ باشد .

۲- مساوات مخالف است با اینکه : زوجه در هنگام فوت زوج غائب خود نه ماه صبر کند ، و اگر مفقودالآثر شد یکسال صبر کند ، و اگر زوج حکم اقدس را (راجع بتعیین مدّت مسافرت) نشنیده باشد بهتر است برای همیشه صبر کند .

۳- مساوات حقوق منافی است با اینکه : مرد بتواند دو زن داشته باشد ، ولی زن چنین حقّی (اختیار دو مرد) را ندارد .

۴- تساوی حقوق مخالف است با اینکه : اعضای منتخبه در بیت‌العدل عمومی از رجال باشند و بس .

۵- تساوی حقوق منافی است با اینکه : نفقه زوجه با زوج باشد مخصوصاً در آن یکسال طلاق .

آری اگر زن و مرد از جهت حقوق و تحصیل علوم و فنون و صنایع و بدایع و

کمالات با همدیگر متساوی هستند : برای چه در چهار قسمت اول بزنی بیچاره تعدی میشود ؟ و برای چه حقوق او را ضایع میکنند ؟ و برای چه در قسمت پنجم بمرد تعدی شده و نفقهٔ یک شخص آزاد و سالم و مقتدر را بگردن مرد بیچاره تحمیل مینمایند ؟

جناب شوقی متوجه نشده است که : قسمت مهمٔ اجتماع و زندگی بدست زنها تأمین شده ، و زنها هستند که امور داخلی منزل را اداره کرده و وظائف بسیار سنگین تربیت اولاد و تدبیر منزل بعهدهٔ آنان سپرده شده است ، و اگر زن داخل رشته‌های دیگر شد (صنایع ، فنون ، تحصیل علوم کمالات غیر لازم) اوضاع اجتماع مختل و اساس زندگی فلج شده ، و حقوق زن بیچاره از دستش گرفته خواهد شد .
آفرین بر دلسوزی جناب افندی .

یگانگی و اتحاد

اشخاص ساده لوح و عوام از شنیدن این عنوان ، چنان مجذوب و مسرور و بی اختیار میشوند که : گوئی چهرهٔ حقیقت تنها در مظهر اتحاد و یگانگی جلوه گر گشته ، و این معنی بزرگترین برهان و بالاترین دلیل جهان نور و حق و روحانیت است .

این مردم هنوز نفهمیده اند که : اتحاد یک موضوع مادی و دنیوی بوده ، و هیچگونه ارتباطی با جهان حقیقت و روحانیت نداشته ، و کوچکترین دلالت و هدایتی بصحت و درستی امری نخواهد داشت .

ما باید به بینیم متعلق اتحاد و آن امریکه روی آن اجتماع و ارتباط افراد صورت

میگیرد: چیست؟ زیرا ممکن است هزاران نفوس و میلیونها از افراد بشر برای برانداختن شجره حقیقت و عدالت و نشر ظلم و فساد و پیروی کردن از باطل و خرافات، دور همدیگر جمع شده و اتحاد محکم و خلل ناپذیری صورت بدهند.

اتحاد و یگانگی هنگامی پسندیده و مطلوب است که: در یکموضوع حق و بر روی امر لازم و صالحی قرار گرفته و با نیت خیر و صحیحی انجام بگیرد، و اگر نه: موجب بسی تأثر و تأسف بوده، و بجز بدبختی و بیچارگی و گمراهی آن جماعت و دیگران نتیجه در بر نخواهد داشت.

عبدالبهاء در مکاتیب اول (ص ۳۷۲ س ۱۰) میگوید: مقصود مبارک از حمل این ثقل اعظم و جمیع این بلاها و حمل سلاسل و أغلال و تجسم مظلومیت کبری: اتفاق و اتحاد و یگانگی من فی العالم بود، و ظهور آیه توحید الهی بالفعل بین اُمم، تا وحدت مبدء در حقایق موجوده نتیجه خاتمه گردد و نورانیت لن تری فی خلق الرحمن من تفاوت اشراق کند.

در کتاب نظر اجمالی در دیانت بهائی (ص ۲۸ طهران ۱۳۲۶ شمسی) میگوید: جمیع عالم انسانی مشمول این بیان و خطاب حضرت بهاءالله هستند - ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار.

و حضرت عبدالبهاء میفرماید: نوع انسان جمیعاً در ظل رحمت پروردگار است نهایت بعضی ناقص هستند باید اکمال گردند جاهل هستند باید تعلیم یابند مریض هستند باید معالجه شوند خوابند باید بیدار گردند. و نیز میفرماید: جمیع بشر در نزد خدا یکسانند حقوقشان حقوق واحد و امتیازی از برای نفسی نیست در نزد حق امیر و فقیر یکسانند عزیز و حقیر مساوی در اینظهور اعظم حتی بین مؤمن و

غیر مؤمن و موحد و مشرک تساوی تامّ حقوقی موجود است .
 اسلام میگوید : شما همه موحد باشید ، و از موجودات ممکنه و اسباب منقطعه
 و وسائل ظاهریّه که از خود قوّت و قدرت و بقائی ندارند منقطع و منصرف شده ، و
 روی بسوی پروردگار جهان که نیروهای ظاهری و غیبی بدست او است برآرید ، تنها
 در امور و کارها و حوائج خودتان بآفریننده دانا و توانا و محیط و پاینده جهان
 متوجه بوده ، و فقط در مقابل عظمت و جلال حقیقی او خضوع و خشوع بنمائید .
 اسلام میگوید : در اینصورت شما قهراً وحدت فکری ، وحدت اخلاقی ، وحدت
 عملی ، وحدت روحی پیدا کرده ، و اختلاف و نفاق و دشمنی و عداوت از میان شما
 مرتفع خواهد شد .

ولی جناب بهاء میگوید : من مبعوث شدم که ادیان با همدیگر بسازند ملل
 مختلف و اقوام متضادّ یکرنگ و متحد باشند ، موسوی و عیسوی و زردشتی و
 مسلمان و همه با نهایت مهربانی و دوستی و اتفاق اتحاد بنمایند ، و چون در خلق
 رحمن (مخلوقات خدا) تفاوت و اختلافی نیست : مخلوقات جهان سزاوار است
 همه یکرنگ و یکنواخت و متحد بوده ، و در مقام عمل و در خارج وحدت و یگانگی
 داشته باشند .

پس بعثت جناب بهاء نه برای دعوت بحقّ و حقیقت بوده ، و نه بخاطر اینستکه
 مردم بسوی پروردگار جهان متوجه شده ، و از بت پرستی و هواخواهی و
 شهوت پرستی و عبادت اصنام دست بکشند .

و در این صورت مرامهای اشتراکی (کمونیسم ، سوسیالیسم ، مارکسیسم)
 بمراتب بهتر و جامعتر و دلپذیرتر خواهد بود . و در خارج هم همین طور است ، امروز

مارکس آلمانی که معاصر با جناب بهاء بوده، و مانند ایشان مرام و مسلک مخصوصی داشته، و صد مقابل ایشان متحمل سلاسل و اغلال و مظلومیت بود: میلیونها در ممالک مختلف جهان پیروان و فداکارانی دارد، و پیروان او (مارکسیستها) صدها مرتبه از پیروان جناب بهاء در موضوع وحدت و یگانگی و برابری جانی و مالی کاملتر و محکمتر و شدیدتر هستند.

پس خوب است جناب بهاء و جانشینان او از مسلک کارل مارکس ترویج کرده، و از پیشرفت آنان دلشاد و خرم شوند.

و در دروس الدیانة (درس یازدهم) گوید: و اول وظیفه ما محبت و دوستی و الفت و مهربانی با عموم اهل عالم است ما نباید بچشم بیگانگی و دون محبت بکسی نظر نمائیم یا فرقی و تفاوتی میان بهائی و مسلمان و نصاری و یهود و زردشتی و برهمنی و بودائی بگذاریم همه با ما برادر و برابرند.

و در درس چهل و چهارم گوید: شریعت ربّانی اساسش مبتنی بر روحانیت صرفه و محبت خالصه و وحدت حقیقی و یگانگی عمومی است و آنچه علت جدائی و مباحثت و اسباب بیگانگی و منافرت و کره و کدورت است در این شریعت بکلی مرتفع است.

پس مقصود اصلی و هدف اساسی در مسلک بهائیت اتحاد و یگانگی در میان ملل مختلفه و مذاهب متنوعه است، آنهم با تمام طوائف نه تنها در میان پیروان و افراد بهائیت، و روی این نظر فهمیده میشود که: در مسلک بهائیت هدف معنوی و مقصد مخصوص و صراط معینی نبوده، و تنها مقصدیکه هست عبارت از یگانگی ملل و صلح کلّ با امم و اتحاد جمیع طوائف مختلفه است.

و در مصابیح هدایت (ج ۱ ص ۱۶۵) گوید : ورقا (میرزا علی محمد یزدی از مبلّغین شهیر بهائیه که با پسرش روح‌الله در ایام تیر خوردن ناصرالدین‌شاه در طهران کشته شدند) از جمال مبارک (میرزا بهاء) سؤال کرد که امر الله بچه وسیله عالمگیر خواهد شد ؟ در جواب فرمودند که دو عالم در از دیاد آلات ناریّه میکوشند تا حدّیکه مانند ثعبان میشوند و بهم میتازند و خونهای زیادی ریخته میشود عقلای ملل جمع شده علّت را تحقیق مینمایند و متوجّه میگردند که علّت خونریزی تعصبات است که اشدّ از همه تعصّب دینی است سعی میکنند که تا دین را از میان بردارند بعد ملتفت میشوند که بشر بدون دین نمیتواند زندگی کند لهذا تعالیم اُدیان موجوده را جمع و مطالعه میکنند تا به‌بینند کدامیک از اُدیان منطبق با مقتضیات زمان است آنگاه امر الله عالمگیر میشود .

این سخن جمال مبارک از دو جهت ضعیف و سست است :

۱- قرنهایستکه تعصبات دینی از میان بشر برداشته شده ، و اختلاف و نزاع و خونریزی در جایی که واقع میشود روی حکومت و ریاست و جاه‌طلبی و پیشرفتهای اقتصادی و مسائل سیاسی است . و گذشته از این تعصّب دینی (البته نسبت بدین حقّ) واجب و ضروری و بحکم عقل و شرع لازم است ، و نبودن تعصّب در پیروان دین حقّ کاشف از بیدینی و هوی‌پرستی آنان میباشد . اگرچه اینمعنی منظور و مقصود جناب میرزا است .

۲- دین حقّ و شریعت الهی میباید با فطرت و آفرینش طبیعی وفق بدهد ، تا جهان تشریح و تکوین موافق همدیگر بوده ، و نظم صوری و معنوی جهان برقرار گردد . و معلوم است که : نظم و ترتیب تکوین و اصول و اساس خلقت در همهٔ زمانها

و دوره‌های زندگی بشر یکسان و برابر است .

۳- دین عبارت از آئین و مقرراتیستکه دقایق معارف و اصول حقائق بنحو کامل در موارد آن منظور شده است . و معلوم است که : حقائق در تمام مراحل و موارد ثابت و برقرار بوده ، و کمترین اختلاف و تغییر و تبدیلی در آن راه نیابد .

اگر برای جهان خدائی باشد ، و اگر پروردگار جهان واحد باشد ، و اگر حشر و نشر و قیامتی باشد ، و اگر دوزخ و بهشتی باشد ، و اگر گفته‌های پیامبران الهی و مرسلین راست باشد ، و اگر وعده‌های پروردگار متعال درست باشد ، و اگر دروغ و تهمت و ظلم و حيله و تزویر نامطلوب و قبیح باشد ، و اگر خبث و نجاست اشیائی ثابت باشد ، و اگر اعمال و افعالی از نظر عقل سالم و فکر دقیق و مطابق علم و حقیقت پسندیده یا ناپسند باشند : البته در همه جا و در هر زمان و در هر موردی همینطور بوده و خواهد بود ، و حقائق با زمان و مکان و سائر مقتضیات مختلف نخواهد شد .

آری عادات و رسوم و تمایلات نفسانی و شهوات مردم باختلاف زمان و مکان مختلف میشود ، و مسلکی که با هوی‌پرستی و شهوترانی و تظاهرات قرن نوزدهم سازگار باشد : انصافا همین مسلک است ، و از این لحاظ جا دارد که جهان‌گیر و توسعه یابد^۱ .

مُعاشرت با اَدیان

مُعاشرت کردن با همدیگر : بمعنی آمیزش و اختلاط و مصاحبت و همنشینی

۱- برای توضیح بیشتر در این قسمت بجلد دوم این کتاب مراجعه فرمائید .

است . و بطوریکه در علوم تربیتی و اجتماعی محقق است : معاشرت باید روی حدود معین و شرائط خاصی انجام گیرد ، و چون معاشرت و مصاحبت تأثیر کلی در طرز فکر و روش اخلاقی و سلوک آدمی دارد : لازمست در انتخاب مصاحب دقت کامل بکار برده و اندازه آمیزش و اختلاط روی حساب دقیق صورت بگیرد .
و بطور کلی : معاشرت و مصاحبت میباید طوری باشد که نتیجه خوب و اثر مطلوب و مفیدی داشته باشد .

معاشرتیکه برخلاف روش شخصی بوده ، و انسانرا از هدف و مقصد منظور خود دور کرده ، و از صراط حقیقت و راه مستقیم تقوی و درستکاری و صلاح عمل منحرف نماید ! بسیار بسیار مذموم و غیر مطلوب است .

و گذشته از این قسمت : شما اگر حزبی تشکیل داده ، و برای تحصیل مقصد معین و رسیدن بههدف خاصی ، با جمعی از افراد دیگر همراه و همراز و مشغول فعالیت باشید : البته از اولین روز شکاف و فاصله در میان شما و افراد احزاب دیگر پیدا شده ، و قهراً اعمال و حرکات و طرز سخن و فکر و رفتار شما با دیگران متمایز خواهد شد ، و اگر هزاران مرتبه جدیت کرده و بخواهید با احزاب دیگر روی صفا و محبت و صمیمیت آمیزش و اختلاط نمائید : باز غیر ممکن و سخت خواهد شد .
آری در دو صورت اختلاط با اجنبی سهل مینماید :

اول - جائیکه انسان صورتاً از اعضاء و افراد حزب معینی باشد ، ولی باطناً هدف معین و برنامه شخصی نداشته ، و در زندگانی خود مقصد خاص و راه مخصوصی را انتخاب نکند .

دوم - معاشرت او جنبه ظاهری و صورت داشته ، و روی تصنع و فریب دادن

طرف صورت گرفته ، و از حقیقت و صمیمیت و محبت و بقول بهاء از روح و ریحان خالی باشد .

اینها یک مطالب وجدانی و حسی و مسلّمی است که هیچگونه قابل انکار و محلّ تردید و شک نیست .

در اینجا باب و بهاء سخنان بسی متخالف و ضدّ و نقیضی دارند .

بهاء در اقدس (ص ۳۹ س ۲) میگوید : *عاشروا مع الأديان بالروح والريحان* - با ادیان و ملل جهان با روح و ریحان و خوشی و خوشروئی و محبت معاشرت نمائید .

بهاینها این جمله را یکی از معارف و سخنان برجسته بهاء شمرده ، و آنرا بروی مخالفین میکشند ، و ما در اینجا بجهت ضعف آن بطور اجمال اشاره میکنیم .

۱- این جمله از نظر ادبیات عرب غلط است : زیرا کلمه (مع) زائد است ، و باید گفت : *عاشروا الأديان* .

۲- خود گوینده این کلام نتوانست عملاً با مخالفین خود بسازد تا برسد بروح و ریحان ، کتاب بدیع را مطالعه نمائید و به بینید پشت سر برادر خود صبح ازل و پیروان او تا چه اندازه بدگوئی و فحش و افتراء بسته است .

۳- عبدالبهاء نیز این موضوع را غیرعملی دیده ، و هم برای اینکه از پدر خود پیروی کند : تا میتوانست با برادر خود میرزا محمدعلی غصن اکبر مخالفت نموده ، و حتی پیروان خود را از ملاقات و معاشرت او و اصحابش منع اکید میکند .

۴- معاشرت مخالفین با روح و ریحان مخالف است با حکم - *مَنْ أَحْرَقَ بَيْتاً مُتَعَمِّدًا فَأَحْرَقَهُ* . و یا - *وَمَنْ سَأَلَ حَرَمَ عَلَيْهِ الْعَطَاءُ* . و امثال اینها که در ابواب

احکام خواهد آمد .

۵- این حکم برای لأبالیگری و رفع تعصب مذهبی و کسر حدت و حرارت دینی بسیار مؤثر و مفید است ، و بطور مسلم از مبادی خارجی بقلب میرزا تزریق شده است ، و این الهام بخاطر اجنبی پرستی و تضعیف مبانی دینی و برانداختن شعائر ملی و جایگیر کردن تبلیغات سوء دیگران و توطئه بر اشاعه مرامهای مخالف میباشد .

آری این جمله ناظر بجهت دینی است ، چنانکه جمله - لیس الفخر لمن یحب الوطن بل الفخر لمن یحب العالم - ناظر بجهت ملی و وطنی است ،^۱ و چون این دو جمله را پهلوی هم بگذاریم : حقیقت بهائیت بخوبی روشن و آشکار شود ، یعنی بیدین و بیوطن .

۶- اگر این جمله ناظر بیک مطلب علمی و یا وجدانی یا اخلاقی یا اجتماعی مسلمی است : پس سید باب چگونه برخلاف این موضوع مسلم قلم فرسائیها کرده است : اموال غیر بابی را حلال می‌شمارد ، کتابهای غیر بابیه را سوزاندنی میداند ، تحصیل و تدریس علوم دیگر را ممنوع و حرام میکند ، و در سوره‌های (۷۶ ، ۹۷ ، ۹۹) احسن القصص همه مخالفین را واجب‌القتل میداند .

ارتباط با دُول اجنبی

از سال (۱۲۴۳) که عهدنامه ترکمن‌چای مابین ایران و روسیه (که بوسیله عباس میرزا و باسکوویچ منعقد شده و شهرهای ایروان و نخجوان و غیر آنها بتصرف

۱- رجوع شود به (ص ۷۳) .

روسها درآمد (بامضاء رسید : نفوذ روسها در دربار ایران بیشتر شد .
روسیّه پیوسته سعی مینمود که بهر وسیله است از جانب شرقی ایران راهی
برای هندوستان تحصیل کند ، و از این لحاظ چنانکه در تاریخ مطالعه میکنیم :
چندین بار دربار ایرانرا تحریک نمود که بجانب هرات لشکرکشی کرده و شهر هرات
را که کلید فتح هند بود تسخیر نماید .
و روی همین تحریک بود که : محمدشاه در سال (۱۲۵۳) شخصاً بمحاصره
هرات (البته با مساعدت معنوی دولت روس) رفته ، و مقدمات تسخیر و فتح
هرات را آماده کرده بود .
البته دولت انگلیس از این پیش‌آمد بیش از پیش ناراحت و هراسناک بوده ، و از
راههای مختلف (مانند شورانیدن افغان بمخالفت ایران) چاره‌جویی میکرد .
تا اینکه سقوط هرات حتمی شد ، و دولت انگلیس بجز حمله مستقیم و عملیات
متخاصمانه و مسلحانه بر ضد ایران (از راه خلیج فارس و جنوب) چاره‌نیاندیشید ،
و با اینکه با ایران قرارداد صلح و مساعدت داشتند ؛ مجبوراً بجنوب خاک ایران
وارد و تا نزدیکیهای اهواز تصرف کردند .
اینستکه محمدخان مجبوراً از تسخیر هرات منصرف شده ، و در سال (۱۲۵۴)
با انگلیسها قرارداد جدیدی منعقد کردند . و پس از این بر نفوذ و تسلط سیاسی
ایشان افزوده شد .
و از مدتی پیش ، امور مهمی که در ایران بوقوع میپیوست در تحت نظر و با
صلاح‌دید دولت روس و انگلیس صورت میگرفت .
و برای این مطلب شواهد تاریخی بسیاری موجود است : از جمله ملاحظه

میفرمائید که چون فتحعلی‌شاه در سال (۱۲۵۰) وفات میکند ، جانشین او که محمدشاه پسر عباس میرزا بود : از تبریز به‌مراهی قائم‌مقام و سفرای روس و انگلیس بسوی طهران حرکت میکند .

و بطور اجمال در سالهای (۱۲۶۰) دولت روس و انگلیس برای اینکه دولت ایران بار دیگر بشهرهای قفقاز متوجه نشده و نظر حمله بشهر هرات نداشته باشد ، و هم بخاطر حفظ منافع مشترکه که در ایران داشتند صلاح در این می‌بینند که توجه دولت را باختلاف دینی و داخلی مصروف داشته ، و مانع پیشرفت و اقتدار و نفوذ روزافزون او بشوند .

اینستکه فرصت را غنیمت شمرده ، و برای تقویت و طرفداری و یاری سید باب برخاسته ، و دامن بآتش انقلاب بایته زده ، و سپس میرزا بهاء را حمایت نمودند . و هم در این سال بود که : فاضلخان همدانی را با جمعی دیگر برای ترجمه و نشر کتب عهد عتیق و جدید (توراة و انجیل) وا داشته ، و در میان افراد ایرانی منتشر نمودند .

در نقطة الکاف (ص ۲۶۶ س ۲۲) گوید : و ایلچی روم و ایلچی روس امیر را ملامت نموده بودند در باب قتل حضرات (بابیها) و گفته بودند که چه معنی دارد که جمعی از ضعفای رعیت ادعای مطلبی میکنند و شما با آن اقتدار در صدد اذیت ایشان هستید ، و حال آنکه در بلاد ما نیز جمعی هستند و ما متعرض ایشان نیستیم ، بلکه در تفحص امر ایشان نیز هستیم که مطلب ایشان را بفهمیم ، مثل آنکه پادشاه روس فرستاده بود بنزد ایلچی تبریز که شرح احوالات حضرت را معلوم نما و بجهت من ارسال دار ... الخ .

و در صفحه (۲۳۳) میگوید : شنیدم از جمله تقصیراتی که پادشاه روس بر امیر گرفته و سبب عزل آن شده یکی همین قتل این سلسلهٔ مظلوم بود خلاصه بعد از آن ایلچی روس و ایلچی روم بدیدن جناب حجّت (ملا محمدعلی زنجانی) آمدند و صحبت داشتند ایشان بیان فرمودند که ما نزاع ملکی نداریم ... الخ .

و از جمله قضایای عجیب : آمدن مؤمن هندی است از هند بعزم سیاحت با لباس زهد و ورع و رسیدن او بچهریق و غش کردن او از دیدن سید باب و نعره زدن او به (هذا رَبِّي) و باز گفتن او که (اَنَا الْقَائِمُ الَّذِي ظَهَرَ) سپس حرکت او بسوی روم .

رجوع شود به صفحه (۲۱۲) از نقطه الکاف ، و در آخر قصّه (ص ۲۱۴) شعر بسیار مناسبی نقل میکند :

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم
و در مصابیح هدایت (ج ۱ ص ۱۸۱) میگوید : فردا میرزا حسین را (میرزا حسین زنجانی پسر محمد متوفای ۱۳۰۲ هجری در عشق آباد که با ورقاء در زنجان رفیق شده بود) دم توپ میگذارم و ترا با پسرت (ورقاء و پسرش) بطهران میفرستم ، حضرت ورقاء محرمانه فرموده بود که میرزا حسین باطلاع قونسول و بامر ناصرالدین شاه از عشق آباد آمده و دامادشان هم مترجم روس است اینمطلب را پی میکنند و از برای سرکار خوش واقع نخواهد شد (خطاب به علاءالدوله حاکم زنجان است) بنظر چنین می‌آید که او را هم با ما بطهران بفرست .

و بهاء در مبین (ص ۷۶ س ۸) میگوید : قَدْ نَصَرَنِي أَحَدُ سُفْرَائِكَ اذْ كُنْتُ فِي السِّجْنِ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ بِذَلِكَ كَتَبَ اللَّهُ لَكَ مَقَامًا لَمْ يُحِطْ بِهِ عِلْمٌ أَحَدٍ

إِلَّا هُوَ إِيَّاكَ أَنْ تُبَدِّلَ هَذَا الْمَقَامَ الْعَظِيمَ - ای ملک روس یاری کرد مرا یکی از سفرای تو هنگامیکه در زندان و در زیر زنجیرها بودم و روی این عمل خداوند برای تو مقامی عطاء کرده است که از علم و احاطه مردم بیرون است و مبادا که این مقام بزرگرا تبدیل بنمائی .

و در بهجت الصدور (ص ۱۲۸) گوید : و القائم بأمر الله (بهاء) را گرفتند و حبس کردند و بقدر یک کرور اموال و املاک و عمارتش را بردند و غارت نمودند و در ظاهر چون دولت بهیته روس حمایت آن قائم بامر الله که ملقب به بهاء الله است نمود نتوانستند شهید نمایند بدارالسلام بغداد نفی نمودند .

و در مصابیح هدایت (ج ۲ ص ۲۳۲) نامه میرزا ابوالفضل گلپایگانی را که به میرزا اسدالله خان ارسال داشته است نقل میکند که : و عدالتی که از دولت قویته بهیته روسیه اطال الله ذیلها من المغرب الى المشرق و من الشمال الى الجنوب در این محاکمه ظاهر شد شایسته ثبت در تواریخ و سزاوار مذاکره در انجمن دوستان در جمیع دیار و بلدان است ... و جمیع دوستان بدعای دوام عمر و دولت و ازدیاد حشمت و شوکت اعلیحضرت امپراطور اعظم الکسندر سوم و اولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند ... الخ .

و میرزا بهاء در کتاب اقدس (ص ۲۵) که خطابات بملوک مینویسد : هیچگونه اسمی از ملک روس و انگلیس نبرده است ، با اینکه تماس او و مردم ایران با آنها بمراتب بیشتر از سلطان چین و رؤسای جمهوریت آمریکا و سلطان فرانسه و آلمان بوده است .

و از جمله قضایاییکه بسیار زننده و خواننده را ظنین می کند : نگهداری سید

باب است از جانب معتمدالدوله حاکم اصفهان (که در اصل ارمنی بوده است) و راه دادن بابیه بملاقات باب در پنهانی و گفتن اینکه اجازه بفرمائید با طهران جهاد کنیم و غیر ذلک .

رجوع شود به (ص ۷۰) از کواکب الدریّه .

و در نقطه الکاف (ص ۱۱۶ س ۷) گوید: خلاصه آنکه مرحوم معتمدالدوله جان و مال و ایمان خود را در راه آنسلطان ممالک داد، اما ایمانشرا: باینمعنی که ظاهراً اگرچه قبول اسلام نموده بود ولی چونکه بسرّ اسلام برنخورده بود لهذا سرّاً هم از دین قبل خود منقطع نگردیده .

و شواهد زیادی در خود کلمات بابیه و بهائیه راجع باینموضوع موجود است که: اگر بهمه آنها اشاره نمائیم کتاب مستقلّی میشود .

علوم و تالیفات دانشمندان

جریان امور گذشته و شرح زندگانی و تاریخچه گذشتگان درس عبرت و برنامه زندگی آیندگان است، و روی این نظر کتب تاریخ اهمیّت بسزائی در میان بشر پیدا میکنند .

و چون بسیاری از علوم فلسفه و الهیات و حقوق و ادبیات و ریاضیات بنحو احسن و آنطوریکه باید در نوشته‌های دانشمندان بزرگ و فلاسفه جهان حلّ و تحقیق شده است: ما باید پیوسته از تالیفات و نظریه‌های آنان استفاده برده، و از مقام علمی و مراتب تحقیق ایشان قدردانی و تجلیل کنیم .

در اینجا سید باب سخن بسیار خنده‌آور و مسخره‌آمیزی دارد، که مقام عقل و

فهم و فکر او از همین سخن روشن میشود .

بهاء در اقدس (ص ۲۳ س ۳) میگوید : **قَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ مَا نَزَلَ فِي الْبَيَانِ مِنْ مَحْوِ الْكُتُبِ وَ آذِنَاكُمْ بِأَنْ تَقْرَأُوا مِنَ الْعُلُومِ مَا يَنْفَعُكُمْ لَا مَا يَنْتَهِي إِلَى الْمُجَادَلَةِ فِي الْكَلَامِ هَذَا خَيْرٌ لَكُمْ أَنْ تَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ** - خداوند بخشیده است برای شما آنچه را که در بیان نازل شده است از محو کردن کتابها و ما اذن میدهیم که بخوانید از علوم آنچه را که بشما نافع میباشد نه آنچه را که منتهی میشود بمجادله کردن در گفتگو و این بهتر است برای شما اگر معرفت داشته باشید .

بهاء در این کلام اعتراف میکند که در بیان حکم از بین بردن کتابها نازل شده بود ، و همچنین اعتراف میکند که در همین کتابها علوم نافع و مفیده هست که لازمست آنها را پیروان آنجناب بخوانند : پس در این صورت اگر بیان و اقدس از جانب خداوند واحد نازل شده است ، این اختلافات بفاصله زمان نزدیک یعنی چه ؟ و اگر پیروان بیان مقتدر شده و همه کتابهای آنها که علوم نافع در آنها بود از بین میبردند چه میشد ؟ و اگر سخن بیان برخلاف حکم خدا بود ، پس تجلیل و احترام بیان برای چیست ؟

آری در باب سادس از واحد سادس بیان میگوید : **فِي حُكْمِ مَحْوِ كُلِّ الْكُتُبِ كُلِّهَا إِلَّا مَا أَنْشَأَتْ أَوْ تُنْشَأُ فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ ... الخ** : در حکم محو کردن تمام کتابهای گذشتگان است مگر آنچه راجع باین امر (ظهور سید باب) تابحال نوشته شده است یا پس از این نوشته میشود ... الخ .

و در ظهور الحق جلد سوم (ص ۱۶۹) در توقیعی که از جانب سید باب خطاب به حاجی میرزا حسن خراسانی است مینویسد : **وَإِنَّا لَنَعْلَمُ حُكْمَ مَا أَنْشَأَتْ فِي عِلْمِ**

الأصول أن اتَّكَلُ عَلَى اللَّهِ وَامْحُ الْكُتُبَ كُلَّهَا وَخُذْ عَطَاءَ ذِكْرِ اسْمِ رَبِّكَ ... وَ لِكُلِّ مَنْ صَدَّقَ بآيَاتِنَا فَرَضٌ عَلَى أَنْ يَمْحُو كُلَّ كُتُبِ الْقَوْمِ إِلَّا بَعْضاً مِنْ آيَاتِ الْبَابِينَ (احسائی و رشتی) مِنْ قَبْلِ حُكْمِ الْبَدْعِ وَإِنَّ ذَلِكَ حُكْمٌ عَدْلٌ مِنْ لَدُنِ إِمَامٍ حَيٍّ عَظِيمٍ أَنْ أَحْمَلُوا الْكُتُبَ إِلَى الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ ثُمَّ أَنْزَلُوهَا عَلَى يَمِّ الْفُرَاتِ لِيُثَبِّتَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُكْمِ الْكَثْرَةِ وَ لِيُكُونَ مِنَ الْخَاشِعِينَ - ما میدانیم آنچه را که در علم اصول نوشته‌اند ، بخدای خود اتکال کرده و همه کتابها را محو کن ... و واجب است بر هر کسیکه بآیات ما ایمان آورده است اینکه محو کند همه کتابها را مگر برخی از آثار و نوشته‌های سید رشتی و شیخ احسائی را ، و این حکمیست از جانب امام حئی بزرگ که حمل کنید همه کتابها را بر زمین مقدسه و بریزید آنها را بآب فرات تا اینکه قلوب مردم از این کثرت و اختلاف برقرار گردد .

از این عقیده معلوم میشود که : سید باب مانند برخی از صوفیة بیسواد و مرتاضین عوام و عرفای جاهل و ساده لوح ، در تحت تأثیر ریاضت و ذکر و عبادت ظاهری واقع شده ، و باندازه نسبت بگفته‌های دیگران نوشته‌های اهل نظر و تحقیق بدبین و سوءظن پیدا کرده است که : همه آنها را باطل و برخلاف تشخیص و فهم خود تصوّر نموده است .

و بعید نیست که : این عقیده در اثر شدت غرور و نهایت خامی و نادانی او بوده است ، و تصوّر نموده است که تمام حقائق و معارف و علوم جهان در گفته‌ها و نوشته‌های او پیچیده شده است ، چنانکه در باب سادس عشر از واحد ثالث بیان گوید : چنانکه نقطه بیان سه تفسیر بر قرآن نوشت دو تفسیر بنهج آیات الی آخر و یک تفسیر بر سوره بقره بنهج شئون علمیّه که یک حرف از تفاسیر او معادل

نمیشود بآنچه کَلِّ مفسّرین از اوّل نزول قرآن تا ارتفاع او تفسیر نموده .
 و در باب اوّل از واحد ثانی بیان میگوید : و شبهة نیست که در کور نقطه بیان
 افتخار اولوالالباب بعلم توحید و دقایق معرفت و شئون ممتنع نزد اهل ولایت
 بوده ... و کلماتی از لسان او جاری فرموده که هر ذاروح توحیدی نزد او خاشع شده
 الا کسیکه درک ننماید آنچه او با محبوب خود تکلم فرموده و شئون حکمیّه و
 علمیه مالانهایه از نزد او ظاهر فرموده که غیر الله قدر آنرا ندانسته ... اگر کَلِّ ما علی
 الارض جمع بشوند نمیتوانند آیه بمثل آیاتیکه خداوند از لسان او جاری فرموده
 اتیان نمایند ... الخ .

و از نظائر این عبارات که در کلمات سیّد زیاد است ، بخوبی فهمیده میشود که :
 سیّد باب روی هر عنوانی بود (بیسوادی ، سادگی ، مرض روحی) از قوه تمییز و
 تشخیص عاری بوده ، و بدون کوچکترین واهمه و اضطرابی میگفت که : ما فی
 الارض نظیر یک آیه از آیات در هم و مغلوط و بیمعنی مرا نتوانند آورد ، و علوم
 حکمت و دقائق معرفت در کلمات پوچ من منطوی شده است ، مفسّرین اسلام
 تابحال نتوانسته اند نظیر تفسیرهای مهمل و غلط مرا بنویسند ، و همه دانشمندان
 و اهل معرفت در پیشگاه معارف و حقائق موهومی من خاشع و خاضع هستند .

و عجب در اینجا است که : سیّد در باب سادس از واحد سادس بیان میگوید : در
 هر ظهوری قهراً حکم بمحو کتب گذشته شده است ، و در ظهور آینده نیز حکم
 بمحو کتاب بیان و نوشته های نقطه بیان و اهل بیان خواهد شد ، و با این حال
 میرزا بهاء بخاطر نهایت سستی و ضعف و مسخره آمیز بودن این حکم نتوانسته
 است سخن سیّد باب را تصدیق کرده و او هم بر محو کتب حکم کند ، اینستکه در

اقدس بصراحت میگوید : قَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْكُمْ مَا نَزَلَ فِي الْبَيَانِ مِنْ مَحْوِ الْكُتُبِ .
واقعاً باید بر این دین‌سازی خنده کرد .

در مورد تألیف این کتاب

در ضمن تألیف این کتاب ، دو مرتبه در اتمام و تکمیل آن مردّد شده و برای اشتغال و صرف وقت بر آن بجز تضييع عمر و سیاه کردن قلب ، نتیجه نمی‌دیدم . و تصادفاً در هر مرتبه که خواستم از نوشتن این کتاب منصرف بشوم : در همان شب خواب بسیار مناسب و عجیبی دیدم که مرا بر اتمام آن وا داشت . در مرتبه اول دیدم : چند نفر از دوستان فاضل و دانشمند عازم مسافرت هستند ، و گویا در این مسافرت با افراد بهائی مواجه شده و بحث دینی خواهند داشت .

و من از این موضوع متأثر بوده ، و می‌خواستم از تهیاً و اطلاع علمی آنان در این امر استفسار بنمایم .

در همین موقع یکی از آن رفقاء گفت : مذاکره و بحث با بهائیها بسیار امر ساده و سهلی است ، زیرا ما کتاب شما را همراه داریم ، و همین اندازه که آنها بفهمند که این کتاب در دست ما است : خودشان ساکت شده و عقب‌نشینی میکنند .

و گویا این معنی در خارج مسلم بود که : این کتاب پیش هر کسی باشد بهائیها با او داخل بحث و مذاکره نمیشوند .

و در همین موقع از خواب بیدار شده ، و برای تتمیم و تکمیل این کتاب تصمیم گرفتم .

باز در خلال تألیف جلد دوم ، مجدداً متردد شده و از تألیف و نوشتن جلد دوم منصرف شدم .

و نیز در همان شب در خواب دیدم که : مسجد بسیار بزرگ و وسیعی است و

همهٔ مسجد از علماء و مجتهدین و دانشمندان پر است ، و گویا در آن مجلس که همه روز منعقد میشود : چند نفر بهائی مشغول فعالیت و عملیات و اقداماتی هستند و حضرات روحانیین همه در مقابل عملیات آنها ساکت بوده و هیچگونه اعتراض و مخالفتی نمیکنند .

من از توجه باین امر بی‌اندازه متأثر و عصبانی شده ، و تصمیم گرفتم که چون همه جمع و حاضر شدند : خود بر بالای منبر رفته و با نهایت درجهٔ حرارت و گرمی و با بیان علمی و روشن ، حاضرین را تحریک نموده ، و مفسد اقدامات بهائیه را بازگویم .

و پیش خود مسلم میدیدم که : در نتیجهٔ بیان و خطابهٔ من همه یکمرتبه نهضت کرده ، و مخالفین را سرکوب خواهند کرد .

و در همین موقع باز از خواب بیدار شده ، و برای تتمیم جلد دوم تصمیم گرفتم .

جلد دوّم

در جلد دوم این کتاب قسمت‌های تاریخ و آداب فردی و احکام و حدود مسلک باب و بهاء را مطالعه فرمائید .

صفحه	عنوان
۵	مقدمه ناشر
۷	اهداء کتاب
۹	مدارک ما
۱۱	پیام
۱۳	اصول ده گانه:
۱۴	۱- پاینده بودن اسلام
۱۶	کلمات دانشمندان در خاتمیت
۲۰	روایات و اخبار در خاتمیت
۲۴	آیات صریحه قرآن در خاتمیت
۳۴، ۲۴	خاتمیت
۳۳	رفع اشتباه و تعجب
۳۶	۲- حضرت ولی عصر (ع)
۱۷۴، ۱۶۵، ۳۹	علامات آنحضرت
۴۱	استفاده سوء از این عنوان
۴۱	مدّعیین مهدویت
۱۶۴، ۴۷	خیانت بزرگ
۴۹	دعوی عجیب بهاء
۱۵۰، ۶۸، ۵۱	تأویلات خنده‌آور
۵۶	موعود منتظر مسلمین

صفحه	عنوان
۵۸	۳- مقام نبوت
۱۹۰، ۶۸، ۵۹	معجزه
۶۰	اشتباه بزرگ باب و بهاء
۲۰۹، ۱۶۸، ۶۱	آیات باب و بهاء
۹۵	رفع تقید بقواعد
۶۷	مبارزه طلبیدن بهاء
۷۱، ۶۵	مباحثه مؤلف
۷۳	حبّ وطن
۷۶	۴- توحید و الوهیت
۷۷	توحید و بهائیت
۸۲	عبادت و اسلام
۸۳	عبادت و بابیه
۸۵	معبود بودن بهاء
۸۶	بت پرستی بهائیه
۹۱	خدای باب کیست؟
۹۲	خدای بهاء کیست؟
۹۸	۵- عبادات توقیفی است
۱۰۰	نسخ احکام
۱۰۷	بیت‌العدل و حکم

صفحه	عنوان
۱۱۱	۶- قیامت
۱۱۳	قیامت بابیه
۱۱۴	قیامت بهائیه
۱۱۹	علائم قیامت و بهاء
۱۲۶	علائم قیامت در قرآن
۱۲۸	قیامت با بعثت باب
۱۳۱	قیامت با بعثت بهاء
۱۳۴	قیامت و صحرای بدشت
۱۳۹	۷- نبوت و امی بودن
۱۴۱	اطلاعات علمی بهاء
۱۴۹	دعوی مکاشفه و عرفان
۱۵۲	سلطنت و نفوذ خداوند
۱۵۴	اطلاعات علمی باب
۱۵۸	۸- نبوت و درستی
۱۵۹	مراتب تقلب باب
۱۶۰ ، ۱۹۰	اعجاز باب
۱۶۲ ، ۱۸۹	احراق کتب و اخذ اموال
۱۶۳	مراتب تقلب بهاء
۱۶۶	مراتب تقلب عبدالبهاء

صفحه	عنوان
۱۷۱	خیانت پیروان بهاء
۱۷۱	تقلّب گلپایگانی
۱۷۲	تقلّب میرزا حیدرعلی
۱۷۵	لافگوئی بهائیان
۱۸۰	پیشگوئی شوقی افندی
۱۸۲	پیشگوئیها خطا رفت
۱۸۵	۹- کتاب آسمانی
۱۸۷	از آیات عجیب بیان
۱۹۳	بیان ناقص مانده است
۱۹۶	از جملات عجیب اقدس
۲۰۰	۱۴ غلط در یک قسمت اقدس
۲۰۲	مقایسه اقدس با بیان
۲۰۵	۱۰- دین و عدم تناقض
۲۰۶	تناقضات مسلک باب
۲۱۲	تناقضات در بهائیت
۲۱۴	بهاء و صبح ازل

مباحث اجتماعی

۲۲۷، ۱۰۷	بیتالعدل
۲۲۸	هنوز تشکیل نشده است

صفحه	عنوان
۲۳۰	توقف احکام کثیره
۲۳۲	مَحفل روحانی
۲۳۴	مُدخاله در سیاست
۲۳۸	تساوی حقوق زن و مرد
۲۴۰	اتِّفاق مَن فی العالم
۲۴۲	سازش همه ملل
۲۴۵	معاشرت با اهل ادیان
۲۴۸	ارتباط با اجنبیها
۲۵۰	موارد ارتباط بهاء
۲۵۸	در مورد تألیف این کتاب